



۱۰

نشریه
جامعه مدرسین
حوزه علمیه قم

بازنگار

● مطالب این شماره :

- ۱ - سرمقاله
- ۲ - اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام (۲)
- ۳ - روابط بین الملل و سیاست خارجی... (۲)
- ۴ - انقلابهای قبل از انقلاب مهدی (عج) (۲)
- ۵ - ابعاد سیاسی و اجتماعی حج (۱)
- ۶ - تحقیق و بررسی در منابع اجتهاد
- ۷ - بحثی پیرامون ولایت فقیه (۵)
- ۸ - در قانون اساسی (۶)
- ۹ - نجوم امت (۷)
- ۱۰ - تعاونها (۲)
- ۱۱ - پژوهشی پیرامون یک حدیث معروف
- ۱۲ - تبیان المسالك

سورة الاحقاف

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ

«انفال: ۱۳۹»

و با کافران جهاد نمائید تا فتنه (فسادی در روی زمین) نماند و آئین همه دین خدا گردد.



امام خمینی مدظله العالی:

تکلیف ما اینست که در مقابل ظلم بایستیم و به کسی که به ما تعدی کرده است تودهنی بزنیم.

* * *

در عین حال که هر کس مشغول کار خودش می باشد مستعد برای این باشد که هر روزی اعلام شد همه برای دفاع حاضر بشوند.

۲۵ فروردین ۱۳۶۴

* * *

صدام هر وقت که زورش برسد اسلام را منهدم می کند و ما موظفیم که از اسلام دفاع کنیم.

عیدمبعث ۱۳۶۴

* * *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

- ۱- سرمقاله ۴
- ۲- اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام (۲) ۷
علی احمدی میانجی
- ۳- روابط بین الملل و سیاست خارجی حکومت اسلامی (۲) ۱۸
ابراهیم امینی
- ۴- انقلابهای قبل از انقلاب مهدی (عج) (۲) ۳۰
احمد آذری قمی
- ۵- ابعاد سیاسی و اجتماعی حج (۱) (۵) ۴۲
جعفر سبحانی
- ۶- تحقیق و بررسی در منابع اجتهاد (۱) ۵۵
ناصر مکارم شیرازی
- ۷- بحثی پیرامون ولایت فقیه (۵) ۶۳
سیدحسن طاهری خرم آبادی
- ۸- در قانون اساسی (۶) ۷۳
محمد یزدی
- ۹- نجوم امت (۷) ۸۵
- ۱۰- تعاونها (۲) (۵) ۱۰۱
محمود عبداللهی
- ۱۱- پژوهشی پیرامون یک حدیث معروف (۵) ۱۱۴
رضا مختاری
- ۱۲- تبیان المسالك (۵) ۱۲۷
آیه الله میرزا احمد آشتیانی (ره)

(۵) مقالات وارده

بیتنا

نشریه جامعه مدرسین

حوزه علمیه قم

شماره دهم

خرداد ماه ۱۳۶۴

رمضان ۱۴۰۵

ژوئن ۱۹۸۵

• مدیرمسئول: محمد یزدی

• درج مقالات:

تحت نظر هیئت تحریریه

• نشانی:

قم خیابان شهید اکبری ملک صادقی

• صندوق پستی: ۱۹۸

• تلفن: ۲۲۱۹۶

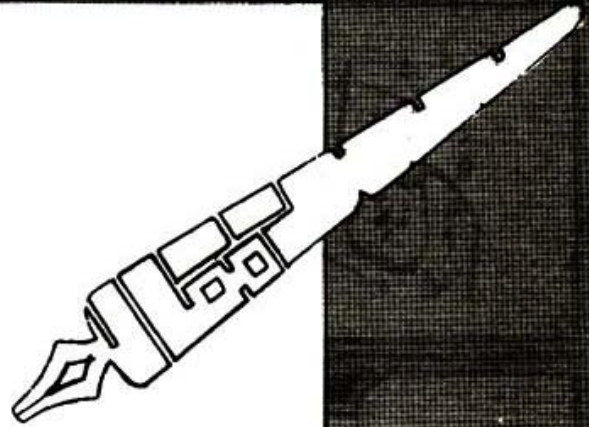
• حساب جاری: شماره ۸۰۰

بانک استان مرکزی شعبه میدان

شهدا قم

مسئولیت مطالب هر مقاله

به عهده خود نویسنده است



بسم الله الرحمن الرحيم

مهمانی پایان پذیرفت، اما میزبان؟

مهمانانی که به دعوت صاحب خانه آمده بودند مورد پذیرائی و اکرام و احترام شایسته از طرف میزبان قرار گرفتند چون همه گونه آمادگی برای رعایت حال مهمانان فراهم شده و کرامت و بزرگی لازم در این مقام وجود داشت.

اما ظرفیت و توان بهره گیری میهمانان از این همه نعمت بحثی است در خوردقت که تا ذوق و سلیقه و شوق و اشتیاق هرکس چه بوده و تا چه اندازه از این خوان گسترده بهره مند شده است؟.

ماه رمضان که به ضیافت و مهمانی الهی دعوت شده بودیم سپری شد و هدف از این مراسم و پذیرائی، رسیدن به شایستگی ها، پاک شدن از آلودگیها، برداشتن فاصله ها و نزدیک شدن به خدا بود که «لعلکم تتقون» پایان پذیر آیه و جوب روزه، یعنی «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» می باشد.

یک ماه گذشت و امید آنکه همگی در این مهمانی حاضر شده و خود را شستشو داده، پاک کرده و بخدا نزدیک شدیم دیگر در انجام وظائف و مسؤولیتها کوتاهی نکرده کم کاری و بی کاری نکردیم، مراجعین را تحقیر و توهین و سرگردان نکرده و با برخورد انسانی اسلامی با آنان رفتار کرده گره از کار مردم گشودیم و در صورت عدم تمکن با زبان و بیان خوب معذرت خواهی کردیم، فساد اخلاقی، سیاسی، مالی نداشتیم ضوابط و قوانین را بر روابط مقدم داشتیم با همه قشرهای مختلف به یک چشم نگاه کرده و هرگز کسی را بر دیگری در برابر قانون ترجیح نداده حقوق همگان را رعایت کردیم، از عقده ریاست طلبی و شخص مداری پرهیز کرده به قانون مداری توجه کردیم، اگر مسؤولیتی پذیرفتیم سعی کردیم براساس کفایت و شایستگی افراد آن واحد را اداره کنیم نه آنکه باند بازی کرده و دوستان و بستگان و خویشان و آشنایان خود را آورده و دیگران را کنار بزنیم، با زن و فرزند خویش به خوبی و حسن خلق رفتار کرده به آنان مهر و محبت و عطوفت روا داشتیم، با فقراء و زبردستان و مستمندان همراهی کرده و در حد توان کمک نمودیم. چشم و گوش و دست و زبان و بطور کلی اعضاء و جوارح بلکه قلوب و جوانح خود را روزه دار نموده از آنچه می بایست پرهیز کنند، خودداری کردیم.

و بهر حال با تمرین، سی شبانه روز کوشش کردیم تا به خوبیها عادت کرده و از بدیها گریزان باشیم. دوران تمرین و ورزش را سپری کرده آزمایش شدیم.

اما با پایان یافتن مهمانی آیا باز به خانه اول برمیگردیم؟ باز هم در برابر اینهمه خون پاک شهیدان، اینهمه معلول و مجروح، اینهمه ایثار و فداکاری و گذشت مردم در راه اسلام و قرآن بی تفاوت مانده و فقط به خود و منافع شخصی خویش می اندیشیم؟ آیا باز هم ممکن است نسبت به اسلام

وقرآن، نسبت به احکام و حدود، نسبت به قوانین و نظام، نسبت به حقوق مردم و بیت المال بی مبالات باشیم؟ باز هم ممکن است بشنویم که در پاره‌ای از دستگاه‌ها بدکاری، بی‌کاری، فساد مالی وجود دارد؟ و یا بوئی از فساد سیاسی فرهنگی و خدای ناکرده فساد اخلاقی به مشام برسد؟

مطمئن هستیم با گذشت سی روز و خودداری یکماه از همه بدیها و روآوردن به همه خوبیها، کاملاً یاد گرفته‌ایم که بهیچ وجه گرد بدیها نرفته و با خوبیها انس گرفته باشیم، گذشته از آموزش گناهان و پاک کردن حساب اخروی حقوق ناس را هم پرداخته و بندگان خدا را با دیده احترام نگریسته و در حدّ توان به آنان و بخصوص مستضعفان و محرومان توجه بیشتر داشته باشیم.

آری مهمانی پایان یافت اما میهمانان همیشه درخانه میزبان هستند، مهمانی پایان یافت اما این سفره رحمت همیشه گسترده است، مهمانی پایان یافت اما میزبان همیشه شاهد و ناظر است.

پیامبر خدا فرمود: «هو شهرٌ دعیتم فیہ الی ضیافة الله و جعلتم فیہ من اهل کرامۃ الله... فانّ الشقیّ من حرم غفران الله فی هذا الشهر العظیم»^۱.
در این ماه به مهمانی خدا دعوت شده‌اید و مورد کرامت الهی قرار گرفته‌اید بدبخت کسی است این ماه براو بگذرد و مشمول غفران الهی نگردد.

آری هستند کسانی که ماه رمضان برآنان گذشت و نتوانستند یک قدم به خدا نزدیک شده از این خوان گسترده بهره گیرند بلکه از خدا دور و دورتر شدند که اینان همان «اشقیاء» هستند، همان آدمکھائی که با خوی درندگی خود دست به کارهایی می‌زنند که در خور هیچ حیوان درنده‌ای نیست.

از شما می‌پرسیم در ماه مبارک رمضان که بندگان خدا به این مهمانی آمده‌اند در شب تاریک خفاش صفت آمدن و از ارتفاع بالا و مسافت دور بر سر این مردم بمب و راکت و موشک ریختن و زن و مرد و کودک را در خانه خود به خاک و خون کشیدن چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

بقیه در صفحه ۱۰۰

(۱) بحار الانوار ج ۲۶، ص ۳۵۶، اقبال سیدین طاووس.

اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام

۲

علی احمدی میانجی

ج - احادیث و روایات

در عین حال که عقلاً حفظ نظم و نظام لازم است و فقهاء آنرا جزء مسلمیات دینی دانسته اند، اخبار و احادیث زیادی در اهمیت نظم و نظام از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم به ما رسیده است.

به احتمال قوی این احادیث جنبه ارشادی داشته و ما را به همان حکم عقل راهنمایی می کند (مانند ادله ای که در وجوب اطاعت خدا و رسول آمده است) ولی احتمال این هم هست که حکم مولوی باشد (مانند تحریم خیانت

و کذب و زنا و لواط) یعنی با وجود حکم عقل به زشتی و قبح و لزوم ترک بلکه وجوب جلوگیری از اینها، شرعاً نیز حرام و آیات و روایات حرمت آنها را اثبات می کند.

پس منافات ندارد که حفظ نظم و نظام عقلاً واجب بوده و شرعاً نیز امر مولوی داشته و واجب باشد.

اینک نظر خوانندگان گرامی را به این احادیث جلب می کنم:

۱ - امیرالمؤمنین علی علیه السلام در باره آنانکه از بیعت با آن حضرت خودداری نموده و یا پس از بیعت کردن

پیمان خود را شکسته و خواستند جنگ
جمل را بر پا کنند فرمود:

«ان هولاء قد تمالثوا علی سخطه
إمارتی و سأصبر ما لم اخف علی
جماعتکم فانهم ان تمموا علی فیالة
هذا الرأی انقطع نظام المسلمین»^۱.

تمالثوا: ای اجتمعوا و تعاونوا علی
کراهیتها و بغضها^۲.

فیالة الرأی: ضعفه، قال: ان تمموا علی
هذا الرأی الضعیف قطعوا نظام
المسلمین^۳.

یعنی آنان (مخالفان حکومت) در
اثر بغض و عداوتشان بر حکومت من،
با هم اجتماع کرده و دست به دست هم
داده اند و من صبر خواهم کرد تا جایی که
بر اجتماع شما بترسم که از هم پاشیده
گشته و نظام مسلمین بهم خورده و عامل
وحدت از بین برود (فقط در این صورت
است که اقدام خواهم نمود).

پس ملاک اقدام در مقابل
مخالفین، خوف متلاشی شدن نظام
است یعنی قطع و یقین پیدا کردن به
خطر لازم نیست بلکه تا امارات و علائم

بهم خوردن نظام دیده شود (که در نزد
عقلاء موجب خوف خواهد بود) باید در
صدد جبران برآمد. راه عقلانی هم
همین است، زیرا بنای عقلاء بر اقدام در
مقام خوف است نه اقدام نمودن با وهم
و خیال و نه منتظر شدن، تا قطع حاصل
گردد.

۲ - و مکان القیم بالأمر مکان النظام من
الخرز، یجمعه و یضمه فاذا انقطع النظام
تفرق الخرز و ذهب ثم لم یجتمع^۴
القیم بالأمر: ای القائم به
نظام العقد: الخیط الجامع له^۵

امام (ع) در این خطبه مقام خلیفه را
در اجتماع اسلامی به آن نخ تشبیه
فرموده که گردن بند را با آن تنظیم و مرتب
می کنند یعنی اینکه قوام جامعه به وجود
کسی که امر اجتماع را در دست دارد
بستگی دارد و مانند نخ گردن بند است
که دانه های گردن بند را گرد آورده و به
هم وصل می کند و اگر آن نخ پاره شده
و خلیفه از بین برود (آن وحدت و
یکپارچگی) به تفرق و جدایی بدل شده
و دیگر قابل جمع نخواهد شد.

(۱) نهج البلاغة فیض، ص ۵۴۸ خطبه ۱۶۸.

(۲) نهایة، در کلمه «ملا» و ابن ابی الحدید ج ۹/۲۹۷.

(۳) ابن ابی الحدید، ج ۹/۲۹۷.

(۴) نهج البلاغة فیض، خطبه ۱۴۶ ص ۴۴۲.

(۵) بعداً در این کلمه بحث خواهد شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام، در مقام بیان اهمیت نظام اجتماع، حفظ خلیفه را با اهمیت خاصی تلقی کرده، برای اینکه مقدمه حفظ اجتماع است. حضرت این سخنان را در مقام نهی عمر که می خواست به جنگ ایران برود بیان فرمود، زیرا برای او احتمال خطر وجود داشت و قهراً برای اجتماع مسلمین هم احتمال خطر خواهد داشت و روی همین احتمال، حضرت به او هشدار می دهد که از این مسافرت صرف نظر کند.

غرض ما این است که از هر عمل و یا قولی که خوف از بین رفتن نظام در آن باشد باید اجتناب کرد.

۳- روایت مفصلی از حضرت امام رضا علیه السلام در اهمیت نظام وارد شده است که ما قسمتی از آن را نقل می کنیم:

«... فان قال فلم جعل اولی الامر و امر بطاعتهم؟ قيل لعل کثیرة:

منها انّ الخلق لما وقفوا علی حدّ محدود و امروا ان لا يتعدوا ذلك الحدّ لما فيه من فسادهم لم یکن یثبت ذلك ولا یقوم الا بان یجعل علیهم فيه أمیناً یمنعهم

من التعدی والدخول فیما خطر علیهم لانه لولم یکن ذلك كذلك لکان أحد لا یترك لذته و منفعتة لفساد غیره فجعل علیهم قیماً یمنعهم من الفساد و یقیم فیهم الحدود و الاحکام.

ومنها انا لا نجد فرقة من الفرق ولا ملة من الملل بقوا و عاشوا الا بقیم و رئیس لما لا بدّ لهم منه فی امرالدین فلم یجز فی حکم الحکیم أن یترك الخلق ممّا یعلم أنه لا بدّ لهم منه ولا قوام لهم الا به فیقاتلون فيه عدوهم، و یقسمون به فیهم و یقیم لهم جمعتهم و جماعتهم و یمنع ظالمهم من مظلومهم.

ومنها انه لولم یجعل لهم اماماً قیماً امیناً حافظاً مستودعاً، لدرست الملة و ذهب الدین و غیبرت السنة و الاحکام و لیزاد فيه المبتدعون و نقص منه الملحدون و شبّهوا علی المسلمین لانا قد وجدنا الخلق منقوصین محتاجین غیر کاملین مع اختلافهم و اختلاف اهوائهم و تشّتت أنحائهم فلولم یجعل لهم قیماً حافظاً لما جاء به الرسول، لفسدوا علی نحو ما بینا و غیبرت الشرایع و السنن و الأحکام و الأیمان و کان فی فساد الخلق اجمعین!

یعنی: اگر کسی سؤال کند که چرا

(۱) عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۲/ ۱۰۰/ ۱۰۱ تحقیق لاجوردی و نورالثقلین ج ۱/ ۴۱۲/ ۴۱۳.

خدا اولی الامر قرار داده و اطاعت آنها را واجب گردانیده؟ جواب داده می شود که، علت‌های این امر زیاد است از جمله:

الف: چون خداوند مردم را برحدی خاص قرار داد و امر کرد که از این حد تجاوز نکنند، زیرا تجاوز از این حد موجب فساد آنها خواهد بود، این (حدود حفظ و) برقرار نشده و قوام نخواهد داشت مگر به اینکه خدا برای آنها شخص امینی را تعیین کند که آنها را از این تجاوز مانع گردد و نگذارد آنها در حرام واقع شوند زیرا اگر شخص امینی را تعیین نمی کرد کسی حاضر نبود که از لذائد و منافع خود برای سود دیگران (یعنی مجتمع اسلامی) صرف نظر کند این است که برایشان قیم قرارداد که آنها را از فساد جلوگیری نموده و احکام و حدود را در میان آنان اجراء کند.

ب: ما هیچ گروه و ملتی از ملت‌های دنیا را نمی بینیم و نمی یابیم که بقاء داشته و زندگی کنند مگر اینکه قیم و رئیسی داشته باشند، زیرا این (قیم و رئیس داشتن) امری اجتناب ناپذیر است پس برای خداوند حکیم جائز نمی باشد که مردم را از چیزی که ناچار

(۱) میزان الحکمة ج ۱/۱۶۱ به نقل از کافی ج ۱/۲۰۰.

و ناگزیر از آن هستند محروم کرده و به آن توجهی نکنند چون مردم با تدبیر رئیس و قیم خود با دشمنانشان جنگیده و درآمدهای عمومی را تقسیم می کنند و جمعه و جماعت را اقامه کرده و ظالم را از مظلوم دفع می کنند.

ج: اگر امامی که توانا بر قیومت امر بوده و امین و حافظ و امانت دار باشد، واجب الطاعة، قرار داده نشود، دین (رفته رفته) کهنه شده و از بین می رود و سنت و احکام تغییر داده شده و بدعت گذاران، احکام آن را زیاد و ملحدین کم می کنند و حقیقت آن را برای مسلمانان مشتبه می سازند زیرا ما، مردم را با آن هوای نفسها و اختلاف سلیقه ها که دارند ناقص و محتاج و غیر کامل یافتیم...

۴ - امام رضا علیه السلام در بیان اهمیت مقام امامت می فرماید:

«ان الامامة زمام الدین ونظام المسلمین وصلاح الدنیا و عز المؤمنین»^۱.
«نظام» بکسر نون نخی را گویند که گردن بند یا تسبیح را با او تنظیم می نمایند و به هر چیزی که قوام شیء به او بستگی داشته باشد، نظام گویند، و عادت و سیره و طریقه واحده را نیز نظام

نامند و گفته می شود: «مازال علی نظام واحد». و «ملاك الامر»، قوامه الذی یملك به، و گفته می شود: «القلب ملاك الجسد».

حضرت امامت را به همان نخی که قوام گردن بند با او می باشد تشبیه کرده و فرموده اند که این نظام اگر احساس خطری برایش شد، باید به هرنحوی باشد آنرا حفظ نمود.

حضرت فاطمه سلام الله علیها نیز در خطبه مفصلی که در مسجد ایراد کردند، چنین فرمودند:

۵ - «...والعدل تنسیقا للقلوب و طاعتنا نظاماً للملة و امامتنا اماناً للفرقة و الجهاد عزاً للاسلام.....»^۱.

این جملات که نقل شد، همه در بیان اهمیت نظام بود زیرا امامت و وجوب اطاعت از امام برای تحقق و همچنین بهتر پیاده شدن نظام است و ولی امر تا آن وقت می تواند صبر کند که ترسی از برای نظام نباشد.

بنابراین بر ولی امر لازم است که خود، از ارتکاب جهاتی که باعث سستی نظام و یا از بین رفتن آن باشد

اجتناب کرده و از پیمودن راههایی که نظام را با خطر مواجه می کند دوری جوید.

مثلاً در نصب اشخاص در پستها و مناصب کلیدی، بدون تحقیق کافی و از روی سهل انگاری و یا روی رفاقت و باند بازی و ملاحظات دیگر که غالباً ناشی از هوای نفس می باشد، اقدام نکند.

و همچنین از مسامحه و غفلت در مورد دشمنان خارجی و تصمیمات و حرکات آنان خودداری کرده و نسبت به محکم کردن مرزهای کشور اسلامی اهتمام تام داشته باشد.

و باید نسبت به دشمنان داخلی و وضع آنان هم حساس بوده و آنها را دائماً تحت نظارت داشته باشد.

و نیز همواره از وضع کارمندان و برخورد آنها با مردم و عمل کردشان مطلع بوده و نسبت به شکایات مردم از مأمورین دولت بی تفاوت نبوده و نارضایتی مردم را کوچک نشمارد و بالاتر از همه، وسائل رفاه و آسایش و راحتی ملت را فراهم و آئی از وضع

(۱) احتجاج طبرسی، ج ۱/ ۱۳۴ ط نجف، بحار ج ۸ ط کمپانی ص ۱۰۶، بلاغات النساء ص ۱۶، کشف الغمة ج ۱/ ۴۸۳، علل الشرائع ج ۱/ ۲۴۸ و من لایحضره الفقیه ج ۳/ ۵۶۸ و ما اسانید این خطبه شریفه را در کتاب «مواقف الشیعة» مشروحاً نقل کرده ایم.

اقتصادی و امنیت مردم غافل نباشد.

خلاصه: هرچه که با نظام و با استحکام آن منافات داشته باشد و سرانجام نظام را باخطر مواجه کند، باید شدیداً مورد توجه ولی امر قرار گیرد.

در حدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه وآله چنین نقل شده است:

۶ - «من لا یهتم بأمر المسلمین فلیس منهم»^۱

یعنی: هرکس نسبت به کار مسلمانان اهتمام نداشته باشد، از آنها نیست.

۷ - «ما من احد من امتی ولی من امور المسلمین شیئاً ولم یحفظهم بما یحفظ به نفسه واهله الا لم یجد رائحة الجنة»^۲.

یعنی: هر فردی از امت من که امری از امور مسلمانان را متصدی باشد و مسلمانان را حفظ ننماید - به نحوی که مال و نفس خود را حفظ می کند - از بوی بهشت محروم بوده و به مشامش نخواهد رسید.

۸ - «من لم یهتم بأمر المسلمین فلیس

بمسلم»^۳

یعنی: هرکس به امور مسلمانان اهتمام نداشته باشد، مسلمان نیست.

۹ - «من اصبح لا یهتم بأمر المسلمین فلیس بمسلم»^۴.

یعنی: هرکس شب و روز خود را بگذراند و نسبت به امور مسلمانان اهتمام نداشته باشد، مسلمان نیست.

۱۰ - علی علیه السلام حتی در فرض اینکه امام معصوم حاضر نباشد و امام منصوب یعنی فقیه جامع الشرائط هم یافت نشود و امارت شخص عادل و امین هم ممکن نباشد، اقامه نظم را با دست شخص فاسق و فاجر لازم می داند و می فرماید:

«کلمة حق یراد بها باطل، نعم انه لاحکم الا لله ولكن هؤلاء یقولون: «لا إمره الا لله» وانه لا ید للناس من أمیر بر او فاجر، یعمل فی أمرته المؤمن ویستمتع فیها الکافر ویبلغ الله فیها الاجل ویجمع به الفیثی و یقاتل به العدو وتأمین به السبل ویؤخذ به للضعیف من القوی حتی یستریح بر و یستراح من فاجر»^۵.

(۱) معجم صغیر طبرانی ج ۲/۵۰، بحارج ۶۶/۷۵ به نقل از فقه الرضا علیه السلام، سفینة البحار ج ۲/۷۲۳.

(۲) معجم صغیر طبرانی ج ۲/۵۴ و ابن ابی الحدید ج ۱/۳۱۰ روایتی مفصل تر نقل کرده است.

(۳) سفینة البحار ج ۲/۷۲۳ به نقل از کافی، وسائل ج ۱۱/۵۵۹ به نقل از اصول کافی.

(۴) وسائل ج ۱۱/۵۵۹ به نقل از اصول کافی ج ۲ ص ۱۶۳ با دوسند و در یکی، اضافه هم دارد.

(۵) نهج البلاغة خطبه ۴۰، ابن ابی الحدید ج ۲/۳۰۷، میزان الحکمة ج ۱/۱۳۶ به نقل از کنز العمال حدیث ۳۱۵۶۷ و

۳۱۶۱۸، بحارج ۳۵۸/۷۵.

خوارج، می گفتند: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: معنای این جمله صحیح و حق است ولیکن آنچه که خوارج از این جمله برداشت کرده اند، مطلب باطلی است.

آری حکم کردن، فقط از آن خدا است (و غیر او حق جعل حکم ندارد) ولیکن اینها (خوارج) مرادشان این است که «امارت» و حکومت در مقام اجراء احکام نیز مخصوص خدا است یعنی خدا باید زمام امور را بدست گیرد نه بشر، و این مطلب، باطل است زیرا برای مردم چاره ای نیست جز اینکه یک نفر رئیس و امیر داشته باشند که در سایه حکومت او مشغول کار و کوشش شوند و کفایت مردم از لذت مادی استفاده کرده و عمر آنها در حکومت او سرآید و فیثی و خراج و بیت المال جمع آوری شده و (در حکومت او) در مقابل دشمنان اسلام (چه خارجی و چه داخلی) مقاومت کرده و راهها را امن گردانند و از اقویا و مستکبران حقوق بیچاره گان و ضعفاء گرفته شود تا خوبان و نیکان راحت شده و از ظلم و ستم فجار و ستمکاران به

مردم جلوگیری شود.

نظام و نظم:

کلمه نظام در لغت (همانطوریکه نقل کردیم) نخ یا ریسمانی را گویند که گردن بند یا تسبیح یا چیزهای دیگر را بهم وصل کرده و حفظ نماید و کنایه از اصل اسلام و حکومت اسلامی است و در کلمات فقهاء رضوان الله علیهم به عنوان «بیضه اسلام» تعبیر شده است. شیخ رضوان الله علیه در کتاب مبسوط در بحث جهاد می فرماید:

«متی لم یکن الامام ولا من نصبه الامام، سقط الوجوب بل لایحسن فعله اصلا اللهم الا ان یدهم المسلمین امر یخاف معه علی بیضة الاسلام و یخشی بواره او یخاف علی قوم منهم فانه یجب حیثین ذی دفاعهم»^۱.

مرحوم میرزای قمی در کتاب جامع الشتات می فرماید: «جنگ در زیر پرچم پادشاه جابر، جائز نیست مگر اینکه بیضه اسلام بخطر افتد».

سپس مرحوم میرزا در جواب سؤال اینکه مراد از بیضه اسلام چیست و خوف بر بیضه اسلام چه معنی دارد؟

(۱) مبسوط چاپ جدید ج ۲/۸.

این تعبیر در منتهی ج ۲/۹۰ و تذکره ج ۱/۴۱۰ و دروس ص ۱۵۹ و ریاض ج ۱/۴۷۹/۴۸۰ نیز ذکر شده است.

می نویسد:

بیضه در لغت عرب به چند معنی آمده است، اول تخم مرغ، دوم ... سوم خود آهن که بر سر می گذارند برای محافظت از اسلحه [یعنی اسلحه دشمن]، چهارم حوزه و ناحیه بمعنی جانب، پنجم بیضه البلد، ... یعنی یگانه شهر که بزرگی شهر است و مردم تابع او هستند و دور او جمع می شوند. و... می تواند شد که تشبیه به تخم مرغ باشد یعنی چنانکه تخم، اصل مرغ است... و بر طرف شدن تخم، منشأ بر طرف شدن مرغ است... یعنی کفار می خواهند که تخم اسلام را از میان براندازند و می تواند شد که مراد تشبیه به خود باشد یعنی خوف باشد که خود از سر اسلام برخیزد، که اسلام را تشبیه کرده اند به شخص جنگی که خود بر سر دارد، چون سر رئیس تن است و بدون سر، تن را بقائی نیست و محافظت سر برای محافظت تن، ضروری است. و شاید مراد این باشد که کفار می خواهند که خود را از سر اسلام که سلطان و بزرگ آنهاست، بردارند که به سبب آن سر تلف شود و بواسطه آن اسلام هم تلف

شود... بهر حال مراد علماء از بیضه اسلام در اینجا و از خوف استیصال بیضه اسلام، برکندن ریشه و محل اجتماع آن را خواسته اند... شهید در درس می گوید: «الا ان يخاف على بيضة الاسلام وهي اصله ومجتمعه من الاصطلام او يخاف اصطلام قوم من المسلمين»^۱.

در احادیث اهل بیت علیهم السلام نیز در مورد دفاع، این تعبیر هست:

«سئل ابا الحسن عليه السلام رجل وانا حاضر فقلت له جعلت فداك ان رجلا من مواليك بلغه ان رجلا يعطى سيفاً وقوساً في سبيل الله فاتاه فاخذهما منه وهو جاهل بوجه السبيل ثم لقاها اصحابه فاخبروه ان السبيل هؤلاء لا يجوز... قال يقاتل عن بيضة الاسلام، قال: يجاهد؟ قال: لا الا ان يخاف على دار المسلمين...»^۲.

عبارت علل الشرايع چنین است:
«فان جاء العدو الى الموضع الذي هو فيه مرابط، كيف يصنع؟ قال: يقاتل عن بيضة الاسلام لا عن هؤلاء».

بنابراین حکم وجوب حفظ در صورتی است که نسبت به اصل حکومت اسلامی خوف داشته باشد مثلاً

(۱) جامع الشتات، ج ۱/۸۸/۸۷ فرمایش مرحوم میرزا را تلخیصاً نقل کردیم.

(۲) وسائل ج ۲۰/۱۱ به نقل از تهذیب وعلل الشرايع.

توطئه‌ای بر علیه امام علیه السلام و یا برای برانداختن حکومت او چیده شده باشد.

و گاهی هم نظام و نظم در مقابل هرج و مرج ذکر شده است مثلاً فقهاء رضوان الله علیهم در مقام استدلال بوجوب صنایع و طبابت و نظائر آن، و یا برای وجوب چیزی یا اعتبار اماره‌ای استدلال می‌کنند به اینکه اگر واجب نباشد یا فلان امر معتبر نباشد (مانند: یدو سوق مسلم) اختلال نظام لازم می‌آید و لازمه استدلالها این است که از شرع مقدس اسلام استفاده نموده ایم که هرج و مرج و فساد و اخلال نظم در نظر شارع مبنغوض می‌باشد.

شاید فقهاء، رضوان الله علیهم، وجوب اقامه نظام و یا حرمت اخلال نظم را از ادله گذشته استفاده کرده‌اند زیرا:

از روایات گذشته بر می‌آید که حکمت یا علت جعل اولی الامر، همانا برقراری نظم و رفع ظلم و تعدی و فساد

و ایجاد عدالت اجتماعی و ابقاء دین است کما اینکه در روایت «عیون» از حضرت امام رضا علیه السلام نقل شده است^۱ و در روایت دیگر فرموده: امامت، صلاح دنیا و نظام مسلمین است. و در کلام صدیقه طاهره سلام الله علیها آمده: «وطاعتنا نظاماً للملّة و امامتنا اماناً من الفرقة...» امامت ما، موجب وحدت و اطاعت از فرامین امام سبب نظام و نظم و صلاح اجتماع است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت خود چنین فرموده است:

۱۱ - «اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله و نظم امرکم و صلاح ذات بینکم»^۲.

سفارش می‌کنم شما [امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما] و همه اولاد و خانواده‌ام و هر کسی را که نامه‌ام به او برسد به تقوای خدا و نظم کار خود و اصلاح ذات البین تان.

در معنای حدیث، دو احتمال هست: یکی اینکه در کارهای شخصی

(۱) در این روایت دقت شود که مطالبی زیادی از آن استفاده می‌شود.

(۲) نهج البلاغه نامه ۴۷، این حدیث متواتر است و برای مزید اطلاع رجوع شود به:

معادن الحکمة ج ۱/۲۴۹، تحف العقول ۱۹۷، من لایحضره الفقیه ج ۴/۱۸۹، روضة الواعظین ص ۱۱۸، تاریخ طبری ج ۳/۳۴۶۱ ط لیدن و کامل میرد ج ۲/۱۵۲، کامل ابن اثیر ج ۳/۳۹۱، و ابن خلدون ج ۲/۱۱۳۴، مروج الذهب ج ۲/۴۱۲، کشف الغمّة ج ۱/۴۳۱، مناقب خواریزمی ص ۲۷۸، مقاتل الطالبیین ص ۳۸، البدایة و النهایة ج ۷/۳۲۸، ذخائر العقبی ص ۱۱۶ و...

خودتان منظم باشید و دیگر این که در کارهای اجتماعی خودتان نظم داشته و بی نظمی و هرج و مرج را برطرف کنید و در اجتماع و میان مردم اصلاح نمائید. بهرحال همه را امر به نظم و اصلاح فرموده است.

۱۲ - در حدیث دیگر فرموده است: «و اسمعوا و اطیعوا لمن و لاه الله الأمر فانه نظام الاسلام»^۱.

بشنوید و اطاعت کنید دستورات کسی را که خدا او را ولی امر شما قرار داده (مقرراتی که از طرف امام علیه السلام صادر می شود مراعات کنید) زیرا اطاعت اولی الامر نظام اسلام است.

اگر کسی بر امام علیه السلام خروج کند یعنی حکومت الهی او را نپذیرد و از اطاعت امام سر پیچی نماید و نظام اسلامی و وحدت کلمه را به هم بزند ولی امر مطابق آنچه که در مورد «بغاة» ذکر شده با آنها رفتار خواهد کرد یعنی اگر از اطاعت امام سر پیچی

کند و نظم را بهم بزند و امتیث را مختل سازد و هرج و مرج ایجاد کند، اگر مسلح نباشد در حق او حدود مذکور اجراء می شود مثلاً اگر شراب خورده باشد حد می زنند و اگر زنای محصنه انجام داده باشد، رجم و سنگسار می شود و اگر مسلح باشد حکم محارب را که در قرآن کریم ذکر شده است در باره او جاری می کنند.

علی علیه السلام در یکی از نامه هایش به معاویه چنین نوشته است: «... انما الشوری للمهاجرین والانصار اذا اجتمعوا علی رجل فسموه اما ما کان ذلك لله رضاً فان خرج من امرهم خارج بطعن او رغبة ردوه الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباع سبیل المؤمنین و و لاه الله ما تولی و یصلیه نار جهنم و ساءت مصیراً»^۲.

گرچه فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام در این نامه جواب إقتناعی بوده و بر مبنای انتخاب در امامت برطبق عقیده مخاطب، صادر شده است

(۱) میزان الحکمة ج ۱/۱۶۱ به نقل از امالی مفید ره.

(۲) ابن ابی الحدید ج ۳/۷۵ و ج ۱۴/۳۵، نهج البلاغه فیض ص ۸۴۰ نامه ۶، ابن میثم ج ۴/۳۵۲ و ۳۵۴، مناقب خواریزمی ص ۱۳۲، بحار ج ۸ ط کسبانی/۴۳۴ از نصر بن مزاحم و ص ۳۹۹ از نهج البلاغه و ص ۴۳۸ و ۴۷۴ از مناقب ابن شهر آشوب و عقد الفرید ج ۴/۳۳۲ و شرح آملی ج ۱۷/۱۹۴ و الأمامة والسیاسة ج ۱/۸۴ و نصر بن مزاحم/۱۸ و در نسخه ای ص ۲۹ و جمهره ج ۱/۳۸۶ و فتوح اعثم ج ۲/۳۵۲ و نهج السعادة ج ۴/۹۰ از عده ای از مصادر گذشته و از تاریخ دمشق ابن عساکر ج ۵۶/۱۷۴ و مصادر نهج البلاغه ج ۳/۲۱۰.

ولی بنا به مذهب حق در عقیده ما که امامت را منصوص از طرف خدا با بیان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و معصوم می دانیم احتیاج به بیعت و شورا نیست. به هر حال حضرت، حفظ امام و امامت را لازم می داند و می فرماید: که هر کس از اجتماع، خارج شود باید برگردانده و یا با او قتال شود.^۱

نظیر همین مضمون را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جای دیگر بیان فرموده است:

«... ان الناس تبع للمهاجرین والانصار وهم شهود للمسلمین فی البلاد علی ولا تهم وامراء دینهم فرضوا بی و بایعونی ولست استحل ان ادع ضرب معاویة

یحکم بیده علی الأمة ویرکبهم ویشق عصاهم»^۲.

و در جایی دیگر در نامه ای که برای اهل مصر نوشته می فرماید:

«ولکنی آسی علی أن یلی أمرهذہ الأمة سفهاؤها وفجازها فیتخذوا مال الله دولا وعباد الله خولا والصالحین حربا والفساقین حزبا فان منهم الذی شرب فیکم الحرام وجلد حدًا فی الاسلام..... ولولا ذلك ما اکثرت تالیبکم ولا تانیبکم وجمعکم وتحریضکم ولترکتکم اذ ایتم.....»^۳.

حضرت علت حزن و اندوه و ملامت و مذمت کردن خود را به این فسادها و نابسامانیها تعلیل می فرماید.

ادامه دارد



(۱) در شرح این جملات به شرح آملی ص ۱۹۸ و ۱۹۹ و بحار ج ۸ ط کمپانی ص ۴۹۹ مراجعه شود.

(۲) معادن الحکمة ج ۱/۲۳۱ و در ص ۵۳ در نامه ای که برای اصحاب خود نوشته است.

(۳) نهج البلاغه فیض، نامه ۶۲، ص ۱۰۵۰.

روابط بین الملل و سیاست خارجی حکومت اسلامی (۲)

ابراهیم امینی

دوستی با کفار در حال اضطرار و تقیه هدف قرآن از نهی ولایت و دوستی با کفار، حفظ استقلال و آزادی و قدرت امت اسلام می باشد. بنابراین اگر مصالح اسلام و مسلمین اقتضا کرد، حکومت اسلامی می تواند بطور موقت با کفار رابطه و ارتباط برقرار سازد. مثلاً در صورتیکه حکومت اسلامی احساس کرد که در برابر قدرت کفر تاب مقاومت

ندارد، بطور صوری و موقت می تواند در برابر دولتهای کفر اظهار دوستی و نرمش نماید و بدین وسیله در تقویت بنیاد دفاعی خویش بکوشد و اوضاعش را سروسامان بدهد. وهم چنین اگر مصالح اسلام اقتضا کند که بوسیله مدارا و نرمش، کفار را به سوی اسلام جذب نموده و اسلام را ترویج کند می توان با

کفار اظهار دوستی نمود.

در قرآن نیز بدین مطلب اشاره شده است:

«لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين ومن يفعل ذلك فليس من الله في شيء الا ان تتقوا منهم تقية و يحذركم الله نفسه والى الله المصير»^۱
در این آیه هرچند که ولایت و دوستی با کفار ممنوع شده ولی صورت تقیه استثناء شده است.

موضوع تقیه در روایات زیادی وارد شده است. از جمله در تفسیر صافی در ذیل آیه «الا ان تتقوا منهم تقية» از کتاب احتجاج از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که فرمود: «وامرک ان تستعمل التقية في دينك فان الله يقول: وياك ثم اياك ان تعرض للهلاك وان تترك التقية التي امرتك بها، فانك شائط بدمك

ودماء اخوانك، معرض لزوال نعمك ونعمهم، مذلمهم في ایدی اعداء دين الله وقد امرک الله باعزازهم». (الميزان - ج ۳ - ص ۱۶۲)

و از امام صادق (ع) روایت شده که فرمودند: «کان رسول الله صلی الله علیه وآله يقول: لا ايمان لمن لا تقية له و يقول: قال الله تعالى: الا ان تتقوا منهم تقية»^۲.

و امام باقر (ع) فرموده اند: «التقية في كل شيء و يضطر اليه ابن آدم وقد احله الله له»^۳.

و امام حسن (ع) فرموده اند: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «ان الانبياء انما فضلهم الله على خلقه بشدة مداراتهم لاعداء دين الله وحسن تقيتهم لاجل اخوانهم في الله»^۴.

و از کتاب تفسیر منسوب به امام

(۱) افراد با ایمان نباید غیر از مؤمنین کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند و هر کس چنین کند در هیچ چیز از خداوند نیست (یعنی رابطه او بکلی از پروردگار گسته می شود)، مگر اینکه از آنها بپرهیزد (و بخاطر هدفهای مهم تری تقیه کنید) و خداوند شما را از (نافرمانی) خویش بر حذر می دارد و بازگشت (شما) به سوی اوست. (آل عمران - ۲۸).

(۲) حضرت رسول اکرم (ص) همیشه می فرمود: کسی که تقیه نداشته باشد ایمان ندارد و حضرت اضافه می کردند که: خداوند متعال فرموده: (کفار را دوست خود قرار مدهید) مگر اینکه از آنها پروا داشته باشید. (بحارالانوار ج ۷۲ ص ۴۱۴ ط بیروت).

(۳) تقیه در هر امری است که انسان بدان امر اضطراب پیدا کند و در این وقت است که خداوند تقیه را بر او روا داشته است. (بحارالانوار ج ۷۲ ص ۴۳۵ ط بیروت).

(۴) حضرت رسول (ص) فرمود: خداوند پیغمبران را بر دیگر خلق خود از این جهت برتری داد، چون کاملاً با دشمنان خدا مدارا کرده و از برای حفظ برادران دینی خویش به بهترین وجهی تقیه می کردند. (بحارالانوار ج ۷۲ ص ۴۰۱ ط بیروت).

از آیات و روایات استفاده می‌شود، در صورتی که حکومت اسلامی تشخیص بدهد که مدارا و نرمش و دوستی با کفار برای حفظ استقلال و موجودیت امت اسلام اصلح می‌باشد، می‌تواند بطور موقت چنین سیاستی را پیش بگیرد.

بن سلول فقال رسول الله بشس اخوالعشيرة
ااذنوا له فلما دخل اجلسه وبشر في وجهه
فلما خرج قالت له عايشة: يا رسول الله
قلت فيه ما قلت و فعلت به من البشر ما
فعلت؟ فقال رسول الله: يا عویش يا
حمیراء ان شر الناس عند الله يوم القيامة
من يكرم اتقاء شهرة»^۱.

و بالجمله از آیات و روایات استفاده میشود، در صورتیکه حکومت اسلامی تشخیص بدهد که مدارا و نرمش و دوستی با کفار برای حفظ استقلال

حسن عسگری (ع) نقل شده: قال الصادق عليه السلام (فی قول الله تعالی): «وقولوا للناس حسناً. ای للناس کلهم مؤمنهم ومخالفهم اما المؤمنون فیسط لهم وجهه واما المخالفون فیکلمهم بالمدارة لاجتذابهم الی الایمان فانه بأیسر من ذالک یکتف شرورهم عن نفسه وعن اخوانه المؤمنین. قال الامام علیه السلام ان مداراة اعداء الله من افضل صدقة المرء علی نفسه و اخوانه کان رسول الله فی منزله اذا استأذن علیه عبدالله بن ابی

(۱) امام صادق (ع) در باره آیه «وقولوا للناس حسناً» فرمودند: یعنی با تمام مردم (بزرگان خوش صحبت کنید) چه مؤمنین و چه مخالفین، اما مؤمنین، پس با روی گشاده با آنها برخورد شود، و اما مخالفین، با آنها هم با مدارا برخورد گردد تا به سوی اسلام و ایمان جذب شوند و این (برای فرد مؤمن) آسانترین کاری است از برای اینکه خود و برادران ایمانی خود را از شر آنها در امان نگاهدارد.

و امام (ع) فرمودند: مدارا کردن شخص با دشمنان خدا، از بهترین صدقه‌هایی است که شخص از طرف خود و سایر برادران ایمانی خویش می‌پردازد، و حضرت رسول (ص) وقتی که عبدالله ابی [سردسته منافقین] از حضرتش اجازه شرفیابی خواست، فرمود: (به) بدترین فرد این عشیره، اجازه دهید بیاید، و بعد از اینکه وارد شد، حضرت اجازه نشستن داده و با روی گشاده با او برخورد کرد، بعد از رفتنش، عایشه به حضرت عرض کرد: چگونه است که در باره‌اش چنان گفتید، ولی با روی گشاده با او برخورد کردید؟ حضرت فرمود: ای عویش وای حمیراء، بدترین مردم در روز قیامت کسی است که بخاطر تقیه و ترس از شر و فسادش مورد اکرام و احترام قرار گیرد. (بحار الانوار، ج ۷۲ ص ۴۰۱ ط بیروت)

وموجودیت امت اسلام اصلح می باشد، می تواند بطور موقت چنین سیاستی را پیش بگیرد. لیکن به هر حال نباید اصل هدف را که توسعه و گسترش اسلام و استقلال و عظمت امت اسلامی است، فراموش نموده و برای حفظ مقام خویش سیاست سازش را پیش بگیرد.

پیمان همکاری و عدم تعرض با کفار
اگر کفار قصد خیانت و توطئه گری و سلطه جویی بر مسلمین را نداشته و میل داشته باشند که با صلح و صفا و مسالمت با آنها زندگی کنند، حکومت اسلامی بر طبق تشخیص مصالح اسلام میتواند با آنها پیمان ببندد که بطور مسالمت آمیز در کنار هم زندگی نمایند و حتی در امور مشروع که نفع طرفین را در بر دارد همکاری و تعاون داشته باشند. در قرآن میفرماید:

«لا ینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یرجوکم من دینارکم ان تبروهم وتقسطوا الیهم ان الله یحبّ المقسطین انما ینهاکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین و اخرجوکم من دینارکم و ظاهروا علی اخراجکم ان تولوهم ومن یتولهم فأولئک هم الظالمون»^۱.
ومی فرماید:

«وان جنحوا للسلم فاجنح لها وتوکل علی الله انه هو السميع العليم»^۲.
و از بعض آیات هم استفاده میشود که رسول خدا چنین معاهداتی را با کفار داشته است. در قرآن میفرماید:
«الا الذین عاهدتم من المشرکین ثم لم ینقضوکم شیئاً ولم یظاهروا علیکم احداً فآتیتموا الیهم عهدهم الی مدتهم ان الله یحبّ المتقین»^۳.
اگر به تاریخ اسلام و سیره رسول خدا مراجعه کنید می بینید که در طول

(۱) - ندا شما را از دوستی آنهایی که با شما در دین، قتال و دشمنی نکرده و شما را از دیار و شهرهای خود، بیرون نکرده اند، نهی نمی کند تا از آنها دوری بجوئید، بلکه با آنها با عدالت و قسط رفتار کنید و خداوند کسانی را که با عدالت رفتار می کنند، دوست دارد. و خداوند تنها شما را از دوستی کسانی که با شما برای خاطر دینتان جنگیده و از دیار و شهرتان بیرون کرده اند و در بیرون کردنشان هم همدست شدند، نهی می کند و کسانی که (از شما) با آنها دوستی کنند، ظالم و ستمکارند. (ممتحنه - ۹ - ۸)

(۲) و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تونیز از در صلح درآ و برخدا تکیه کن که اوشنوا و داناست. (انفال - ۶۱)
(۳) مگر کسانی از مشرکان که با آنها عهد بستید و چیزی از آن فروگذار نکردند و احدی را برضد شما تقویت نمودند، پیمان آنها را تا پایان مدتشان محترم بشمارید، زیرا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد. (توبه - ۴)

سالهای نبوتش معاهداتی را با کفار منعقد ساخته و بدانها وفادار بوده است که به نمونه‌هایی از آن اشاره میشود:

اول: هنگامیکه به مدینه هجرت فرمود پیمانی را در بین مهاجرین و انصار و یهود منعقد ساخت که متن آن پیمان مهم در تاریخ باقی مانده است که به فرازهایی از آن که مربوط به بحث ماست اشاره میشود:

۱ - وانه من تبعنا من یهود فان له النصر والاسوة غیر مظلومین ولا متناصرین علیهم. یعنی هر فردی از یهود که از ما پیروی کند از کمک و یاری ما برخوردار خواهد بود و در بین مسلمانان او تفاوتی نخواهد بود و کسی حق ندارد بر او ستم کرده یا دشمن او را یاری دهد.

۲ - وان الیهود ینفقون مع المؤمنین ماداموا محاربین. یعنی هنگامیکه در حال جنگ هستند یهودیان هزینه جنگی خودشان را پردازند.

۳ - للیهود دینهم وللمسلمین دینهم. یعنی هر یک از یهود و مسلمین در عمل کردن به دینشان آزاد هستند.

۴ - وان علی الیهود نفقتهم وعلی المسلمین نفقتهم وان بینهم النصر علی من حارب اهل هذه الصحیفة. یعنی هر کس

که با متحدان این پیمان بجنگد مسلمین و یهود متحداً با او بجنگند و هر یک از آنها هزینه جنگی خویش را پردازند.

۵ - وان بینهم النصح والنصیحة والبر دون الاثم. یعنی مسلمین و یهود تعهد میکنند که در خیرخواهی و نیکی تعاون نمایند نه در گناه و بدی.

۶ - وان بینهم النصر علی من دهم یثرب. یعنی امضاء کنندگان این پیمان مشترکاً از مدینه دفاع نمایند. (سیره ابن هشام ج ۲ ص ۱۴۷ - الاموال ص ۲۹۰)

چنانکه ملاحظه میفرمائید پیامبر در این معاهده سه نوع پیمان را با یهود امضاء کرده است:

۱ - پیمان مشترک دفاعی و پرداخت هزینه‌های جنگ بالسویه.

۲ - آزادی انجام مراسم دینی.

۳ - تعاون و همکاری در کارهای خوب.

دوم: پیمان صلح حدیبیه - این پیمان را پیامبر اکرم در محلی بنام حدیبیه با کفار و مشرکین مکه بامضاء رسانید که به فرازهایی از آن اشاره میشود:

۱ - مسلمین و قریش متعهد میشوند که تا مدت چهارسال (یا ده سال) ترک مخاصمه نمایند و متعرض یکدیگر

نشوند.

۲ - مرتکب خیانت و سرقت نشوند و اموال یکدیگر را محترم بشمارند.

۳ - هر مسلمانی که بقصد حج یا عمره یا سفر به یمن یا طائف وارد مکه شد در امان خواهد بود و همچنین هر یک از مشرکین که بقصد شام یا مشرق به مدینه وارد شد در امان است.

۴ - مسلمانان و قریش میتوانند با هر قبیله ای که خواستند هم پیمان شوند و پیمانشان محترم خواهد بود.

۵ - مسلمین و قریش متعهد میشوند که نسبت به همدیگر عداوت و دشمنی و خدعه نکنند و کینه یکدیگر را بدل نگیرند.

۶ - محمد و یارانش سال دیگر میتوانند بقصد مراسم حج وارد مکه شوند مشروط بر اینکه بدون سلاح باشند و بیشتر از سه روز در مکه توقف ننمایند. (الاموال ص ۲۳۰ - سیره حلبی ج ۳ - ص ۲۴)

سوم: پیمان و امان نامه ای که به یوحنا زمامدار ایله نوشته و متن آن چنین است:

این اماننامه ای است از خدا و رسول خدا به یوحنا فرزند روبه و اهالی

ایله: خود آنها و کشتیها و سیارات دریایی و زمینی آنان در پناه خدا و رسولش میباشند و هم چنین مردمانی که از شام و یمن و بحر، که از آن سرزمین عبور میکنند در امان خواهند بود. و مردمان ایله متعهد میشوند هر فردی که مرتکب قتل شد دیه آن را به اولیاء مقتول پردازد و متعهد میشوند بر هر آبی که وارد شدند دیگران را از استفاده از آن محروم نسازند و راههای دریائی و خشکی خود را بردیگران مسدود نسازند (الاموال ص ۲۸۷)

چهارم: پیمان با نصاری نجران که به فرازهایی از آن اشاره میشود:

۱ - اهالی نجران متعهد میشوند که هر ساله دوهزار حله (لباس مخصوص) در دونوبت، بعنوان مالیات به مسلمین پردازند.

۲ - از فرستادگان محمد یکماه یا کمتر پذیرایی کنند و فرستادگان، بیش از یکماه در آنجا توقف ننمایند.

۳ - هرگاه که از جانب یمن جنگی بوقوع پیوست، اهالی نجران به عنوان همکاری با حکومت اسلامی، سی عدد زره و سی رأس اسب و سی رأس شتر به عنوان عاریه مضمونه در اختیار سپاهیان

اسلام قرار بدهند.

۴ - اهالی نجران و اطرافش در پناه خدا و رسولش خواهند بود. جان و مال و معابد آنها در امان خواهد بود. اسقفها و راهبان و خادمین معابد به کار خویش ادامه خواهند داد و کسی مانع آنها نخواهد شد.

۵ - هیچکس حق ندارد آنان را از سرزمینشان تبعید کند یا از آنها عشریه بگیرد یا وطنشان را مورد هجوم سپاه قرار دهد.

۶ - هرکس که مطالبه حق نمود با انصاف و عدالت با آنها رفتار شود.

۷ - هیچیک از آنها بجرم دیگری گرفتار نشود.

۸ - مردمان نجران متعهد میشوند که از رباخواری خودداری نمایند و در غیر اینصورت محمد از آنان بیزار بوده و تعهدی در برابرشان ندارد. (فتوح البلدان ص ۷۶ - الاموال ص ۲۷۲)

از آیات مذکور و معاهدات پیامبر با کفار که به نمونه‌هایی از آن اشاره شد، استفاده میشود که دولت اسلامی در صورتیکه مصالح اسلام و مسلمین اقتضاء کند میتواند با کفار و مشرکین و اهل کتاب پیمان همکاری و تعاون در

کارهای خیر که به مصالح طرفین باشد، منعقد سازد. پیمان، تبادلات علمی باشد یا کشاورزی یا صنعتی یا تجاری و اقتصادی یا دفاعی یا پیمان عدم تعرض و یا پیمانهای دیگر. البته تجویز عقد چنین پیمانهایی مشروط بر اینست که باعث سلطه جویی و دخالت و نفوذ کفار در امور داخلی کشور اسلام نباشد و با استقلال و آزادی امت اسلام لطمه نزنند و خلاصه در عقد هر پیمانی باید حفظ استقلال و عظمت کشور اسلام منظور نظر حاکم اسلام باشد، نه اینکه برای حفظ مقام خویش، ولایت کفار را قبول کند و امت اسلام را به بند اسارت بکشد. حکومت اسلامی باید همواره دشمنی و عداوت ذاتی کفار و توطئه‌گریها و نقشه‌های شوم کفار و مخصوصاً یهود را در نظر داشته باشد و اگر هم پیمانی منعقد میسازد کاملاً مراقبت کند که وسیله نفوذ و سلطه‌گریهای کفار را فراهم نسازد.

وفای به معاهدات و پیمانها

اگر دولت اسلامی برطبق صلاحدید خود، و بدون تحمیل و اجبار، با دولتی دیگر یا اشخاص یا شرکتهای

اگر دولت اسلامی برطبق صلاحدید خود، وبدون
تحمیل و اجبار، با دولتی دیگر یا اشخاص یا شرکتهای
وابسته به کشورهای خارج، قراردادی را به امضاء رسانید
باید به عهد و پیمانش عمل کند.

وابسته به کشورهای خارج، قراردادی را
به امضاء رسانید باید به عهد و پیمانش
عمل کند، و در آیات قرآنی واحادیث
بدین مطلب تاکید شده است. در قرآن
میفرماید:

یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود.^۱

ومی فرماید: والذینهم لاماناتهم
وعهدهم راعون.^۲

ومی فرماید: و اوفوا بعهد الله اذا
عاهدتم ولا تنقضوا الیمان بعد توکیدها
وقد جعلتم الله علیکم کفیلاً ان الله یعلم
ما تفعلون.^۳

در این آیات وفای به عهود و عقود از
علائم ایمان شمرده شده و واجب گشته
است. و اطلاق این آیات، حتی پیمان با

کفار و اهل کتاب را نیز شامل میشود،
بعلاوه در بعض آیات خصوص معاهده با
کفار تصریح شده است. در قرآن
می فرماید:

الا الذین عاهدتم من المشرکین ثم لم
ینقضواکم شیئاً ولم یظاهروا علیکم احداً
فاتموا الیهم عهدهم الی مدتهم ان الله
یحب المتقین.^۴

در این باره روایاتی نیز وارد شده
است: امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن
نامه اش به مالک اشتر می نویسد:

«وان عقدت بینک و بین عدولک عقده
اوالبسته منک ذمه فحط عهدک بالوفاء و اراع
ذمتک بالامانه واجعل نفسک جنته دون ما
اعطیت فانه لیس من فرائض الله شیء

(۱) ای کسانی که ایمان آورده اید به پیمانها و قراردادهای خود وفا کنید. (مائده - ۱)

(۲) و آنها که امانتها و عهد خود را مراعات می کنند. (مؤمنون - ۸)

(۳) هنگامی که عهد و پیمان بستید، به عهد خدا وفا کنید و سوگندهای خود را بعد از تاکید نشکنید، در حالی که

خدا را کفیل و ضامن (برسوگند) خود قرار داده اید، خداوند از آنچه انجام می دهید، آگاه است. (نحل - ۹۱)

(۴) مگر کسانی از مشرکان که با آنها عهد بستید و چیزی از آن فروگذار نکردند و احدی را برضد شما تقویت

ننمودند، پیمان آنها را تا پایان مدتشان محترم بشمارید، زیرا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد. (توبه - ۴)

الناس اشد عليه اجتماعاً مع تفرق اهلهم
وتشت آرائهم من تعظيم الوفاء بالمهود. ۱
ورسول خدا(ص) فرمود: من كان
يؤمن بالله واليوم الآخر فليف اذا وعد». ۲
وهمچنین پیامبر اسلام(ص)
فرمودند: «يجب على المؤمن الوفاء بالمواعيد
والصدق فيها». ۳

وفای بعهد یکی از فضائل
و کمالات انسانی است که فطرت
انسانها به حسن آن توافق دارند و اسلام
هم نسبت بدان تأکیدات فراوان دارد،
مسلمان باید نسبت به عهود و قرارهایش
کاملاً وفادار باشد گرچه به ضرر مادی
او هم تمام شود. در نظر اسلام پیمان در
هر شرایط محترم است ولو طرف پیمان
فاسق یا کافر باشد. مسلمین باید با
اعمالشان به دیگران درس انسانیت
و فضیلت و دوستی بدهند.

شما اگر به سیره پیامبر گرامی
اسلام مراجعه کنید می بینید که به عهود
و معاهداتش کاملاً مقید بوده و مادام که

از طرف دیگر نقض نمیشد نسبت به آن
وفادار بود. مثلاً پیامبر اسلام در صلح
حدیبیه با مشرکین پیمان بسته بود که
افرادی از قریش را که از مکه به سوی
مدینه فرار کنند تحویل آنها بدهد، بعد
از خاتمه قرارداد اتفاقاً شخص تازه
مسلمانی بنام ابوبصیر از مکه گریخته و
وارد مدینه شد. مشرکین شخصی را
پیش پیامبر فرستادند که به قرار خود
عمل کرده و ابابصیر را تحویل ما بده.
رسول خدا(ص) به ابوبصیر فرمود: با
این مردم پیمان بسته ایم که فراریان را
تحویل دهیم و در دین ما غدر و تخلف از
معاهده جایز نیست تو با آنها برو
و مطمئن باش که خدا بزودی برایت راه
نجاتی فراهم خواهد ساخت. ابوبصیر
عرض کرد: یا رسول الله مرا به مشرکین
تحویل میدهی که دینم را از دستم
بگیرند؟ فرمود: ای ابابصیر باید نسبت
به پیمانم وفادار باشم، با آنها برو
و یقین داشته باش که خدا برای تو

(۱) و اگر با دشمنت پیمانی بستی و او را از جانب خویش (پوشش) امان و آسودگی پوشاندی، به پیمانت وفادار
باش و پناه دادنت را بدرستی رعایت کن، و خود را سهر پیمان و وعده ای که داده ای، قرار بده، زیرا چیزی از واجبات خدا
در اجتماع مردم، با اختلاف هواها و پراکندگی اندیشه شان، بزرگ تر از وفای به پیمانها نیست. (نهج البلاغه فیض
ص ۱۰۲۷ نامه ۵۳)

(۲) کسی که بخدا و روز قیامت ایمان آورده، اگر وعده ای کرد، به وعده خود وفا کند. (کافی، ج ۲ ص ۳۶۳)

(۳) بر مؤمن واجب است که در وعده های خود راستگو بوده و به آنها وفا کند. (مستدرک ج ۲ ص ۸۵)

وسایر مستضعفین راه نجات و گشایشی قرار خواهد داد. (سیره ابن هشام ج ۳ - ۳۲۷)

در قضیه صفین که امیرالمؤمنین علی علیه السلام ناچار شد با معاویه پیمان صلح معهود را بامضاء برساند بعد از آن که خوارج به اشتباه خودشان پی بردند، به علی بن ابیطالب (ع) پیشنهاد کردند که قرارداد را نقض کند حضرت فرمود:

و بحکم أبعده الرضا والعهد نرجع؟ اولیس الله یقول اوفوا بالعقود وقال اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها وقد جعلتم الله علیکم کفیلاً ان الله یعلم ما تفعلون. (وقعة صفین لابن مزاحم ص ۵۱۴)

بهر حال پیامبر گرامی اسلام و خلفای پیامبر و ائمه علیهم السلام در زندگی شخصی و اجتماعی خود نسبت به عهود و قراردادهای کاملاً مقید بودند

و اصولاً وفای به عهود از علائم اسلام و ایمان بشمار رفته است. فقط در صورتی میتوان معاهده را نقض کرد که طرف دیگر آن را نقض کرده و یا قصد نقض و خیانت داشته باشد و این موضوع در آیات قرآنی هم مکرراً آمده است خداوند متعال میفرماید:

«واقا تخافن من قوم خیانة فانبد الیهم علی سواء ان الله لایحب الخائنین».^۲

و همچنین می فرماید: «وان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا امان لهم لعلهم ینتهون».^۳

و می فرماید: «الآ تقاتلوا قوماً نکثوا ایمانهم و هموا باخراج الرسول و هم بدؤکم اول مرة اتخسونهم فالله احق ان تخشوه ان کنتم مؤمنین».^۴

(۱) وای بر شما! آیا بعد از رضایت و پیمان، از عهد و پیمان خود برگردیم؟ مگر خداوند نفرموده است که هنگامی که عهد و پیمان بستید، به عهد خود وفا کنید و فرموده است هنگامی که عهد و پیمان بستید، به عهد خدا وفا کنید و سوگندهای خود را بعد از تأکید نشکنید، در حالی که خدا را کفیل و ضامن (برسوگند) خود قرار داده اید، خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است.

(۲) و هرگاه (با ظهور نشانه هائی) از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را شکسته و غافلگیرانه حمله کنند) بطور عادلانه به آنها اعلام کن (که پیمانشان لغو شده است) زیرا خداوند خائنان را دوست نمی دارد. (انفال - ۵۸)

(۳) و اگر پیمانهای خود را پس از (بستن) عهد بشکنند و آئین شما را مورد طعن قرار دهند، پس با پیشوایان کفر پیکار کنید، چرا که آنها پیمانی ندارند، شاید دست بردارند. (توبه - ۱۲)

(۴) آیا با گروهی که پیمانهای خود را شکستند و تصمیم به اخراج پیامبر گرفتند، پیکار نمی کنید؟ در حالی که آنها اول (پیکار با شما) شروع کردند، آیا از آنها می ترسید؟ بدرستی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسید، اگر مؤمن باشید. (توبه - ۱۳)

دولت اسلامی موظف است از لحاظ نیروی جنگی و تجهیزات نظامی آنچنان خودش را نیرومند گرداند که برتری و تفوق او بر جهانیان محرز گردد. تا دشمنان اسلام همواره مرعوب قدرت او بوده و فکر خیانت و تجاوز هیچگاه در مغزشان خطور نکند.

و این مطلب نیز در سیره خود پیامبر اسلام و خلفایش مشاهده میشود. چنانکه در صلح حدیبیه مادام که مشرکین به پیمان خود، وفادار بودند آن حضرت نیز به عهد خود وفادار بودند و تنها هنگامیکه بعضی مواد پیمان از طرف مشرکین نقض شد آن جناب پیمان را برهم زده و اعلان جنگ داد.

ارعاب دشمنان

یکی از نکات جالب و مهم سیاست خارجی دولت اسلامی، سیاست ارعاب دشمنان است. دولت اسلامی موظف است از لحاظ نیروی جنگی و تجهیزات نظامی آن چنان خودش را نیرومند گرداند که برتری و تفوق او

بر جهانیان محرز گردد. تا دشمنان اسلام همواره مرعوب قدرت او بوده و فکر خیانت و تجاوز هیچگاه در مغزشان خطور نکند. در قرآن میفرماید: «واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخيل ترهبون به عدو الله وعدوكم و آخرین من دونهم لا تعلمونهم الله يعلمهم و ماتنفقوا من شیء فی سبیل الله یوف الیکم و انتم لا تظلمون»^۱.

در این آیه خداوند متعال همه مسلمین را مخاطب قرار داده (نه فقط پیامبر را) و می فرماید: آنچه در توان دارید بکوشید و نیروی کاملاً مجهزی را فراهم سازید. نیرویی که در تمام ابعاد، فوق نیروهای دیگر باشد. از جهت تجربه و تمرینهای نظامی

(۱) در برابر آنها - دشمنان - آنچه توانائی دارید، از نیرو آماده سازید و (همچنین) اسبهای ورزیده، تا بوسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید و (همچنین) گروه دیگری غیر از اینها که شما نمی شناسید و خدا آنها را می شناسد، و هر چه در راه خدا اتفاق کنید به شما بازگردانده می شود و به شما ستم نخواهد شد. (انفال - ۶۰)

ونقشه‌های جنگی، وسایحهای مدرن و پیشرفته، و وسائل نقلیه زمینی وهوائی آنچنان خودتان را نیرومند سازید که از تمام دشمنان اسلام برتر و نیرومندتر باشید. آنها نه تنها دشمنان موجود و شناخته شده بلکه به فکر دشمنانی هم باشید که شما از آنها اطلاع ندارید لکن خدا از آنها آگاه است. جمله «وآخرین من دونهم لا تعلمونهم الله يعلمهم» کلام بسیار جالب وقابل توجهی است. در این آیه به مسلمین میگوید آنچنان خودتان را نیرومند سازید که دشمنان اسلام،

حتی کسانی که شما از آنها اطلاع ندارید، مرعوب گردند وهیچگاه بفکر توطئه وتجاوز نیفتند. وبهین وسیله نیروهای تجاوزگر ومستکبر جهان را مهار کنید تا فساد و فتنه وتجاوز واستعمار وستم از زمین ریشه کن گردد. ودر این راه مقدس که خواسته الهی است هرچه نیرو و صرف کنید، چه نیروی مالی وچه نیروی نفسی، پاداش همه را خواهید دید. چون شما برای یک هدف مقدس ومهم الهی وانسانی تلاش میکنید، نه برای حکومت وجاه ومقام.

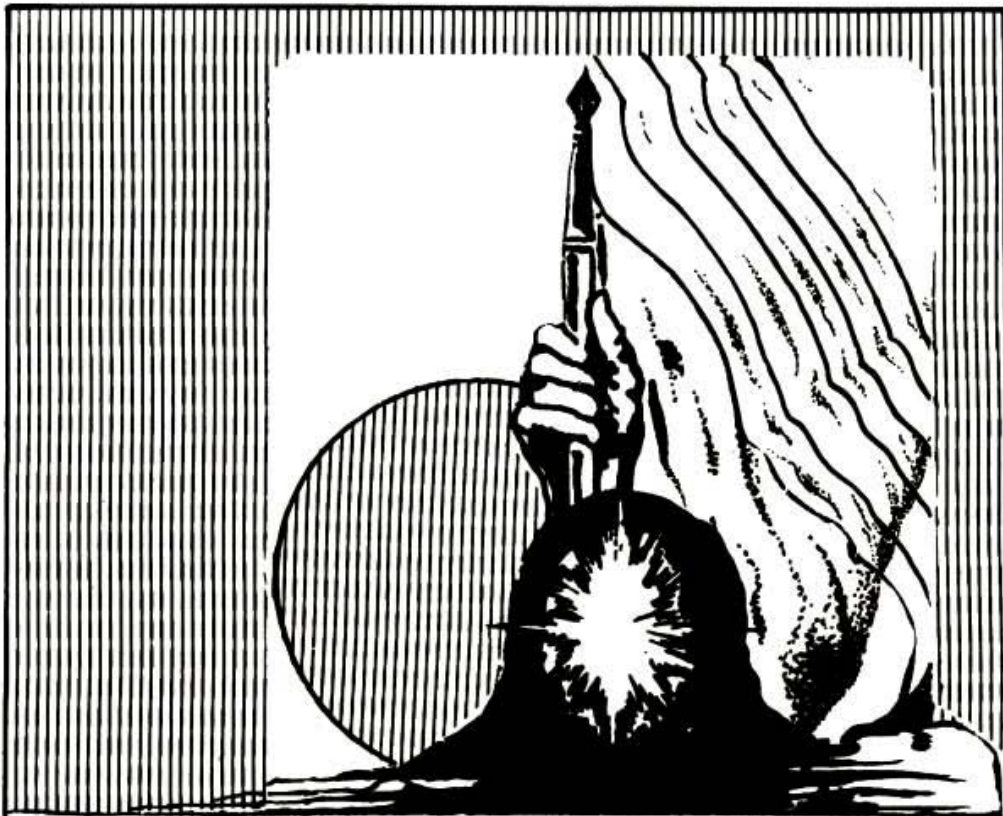
ادامه دارد

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا شَرَفَ أَعْلَىٰ مِنَ الْإِسْلَامِ وَلَا كَرَمَ أَعَزَّ مِنَ التَّقْوَىٰ وَ لَا مَعْقَلَ أَحْزَرُ مِنَ الْوَرَعِ وَلَا شَفِيعَ أَنْجَحَ مِنَ التَّوْبَةِ وَلَا لِيَأْسَ أَجْمَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ وَلَا وَفَايَةَ أَمْتَعٍ مِنَ السَّلَامَةِ

ای مردم براستی که شرافتی برتر از اسلام نیست، ومقام ارجمندی عزیزتر از مقام تقوی نیست و پناهگاهی محکم تر از ورع (و پارسائی) نیست، و واسطه و شفیع نجات بخش تر از توبه (وبازگشت بسوی حق) نیست، و جامه ای زیباتر از تندرستی نیست و نگهداری بهتر از سلامت نیست.

از خطبه وسیله امیرالمؤمنین (علیه السلام)

روضه کافی ج ۱ ص ۲۶۵



انقلابهای قبل از انقلاب مهدی (عج)

۲

احمد آذری قمی

قسم سوم

روایاتی است که به شیعیان سفارش می کند با هر کس که خروج می کند (گرچه از خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم) باشد خروج نکنید بلکه اگر فردی مانند زید بن علی علیه السلام به قصد شکستن قدرت طاغوتی خروج کرده و ادعای باطلی هم نداشته، و قصدش این بوده که در صورت موفقیت، زمام امر مسلمین را به امام حق تفویض نماید، او را کمک کنید. و در

غیر این صورت خون خود را به هدر و خود را بی جهت به کشتن داده اید. مانند این روایت:

محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن صفوان بن یحیی عن عیص بن القاسم، قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول: علیکم بتقوی الله وحده لا شریک له وانظروا لانفسکم، فوالله ان الرجل لیکون له الغنم، فیها الراعی، فاذا وجد رجلاً هو اعلم بغنمه من الذی هو فیها، یخرجه ویجئ بذلك الرجل الذی هو اعلم بغنمه من الذی کان فیها، والله لو كانت لاحدکم نفسان یقاتل بواحدة یجرب بها ثم كانت الاخری باقیة یعمل علی ما قد استبان لها، ولكن له نفس واحدة اذا ذهبت فقد والله ذهبت التوبة فانتم احق ان تختاروا لانفسکم، ان اتاکم آت متاً فانظروا علی ائی شی تخرجون، ولا تقولوا خرج زید، فان زیداً کان عالماً وکان صدوقاً ولم یدعکم الی نفسه، وانما دعاکم الی الرضا من آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم ولو ظهر (ظفر) لوفی بما دعاکم الیه، انما خرج الی سلطان مجتمع لینقضه، فالخارج متاً الیوم الی ائی شی یدعوکم الی الرضا من آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم فنحن نشهدکم اننا لسنا نرضی به وهو یعصینا الیوم وليس معه احد، وهو اذا كانت الرايات والالویة اجدر ان لا یسمع متاً الا من اجتمعت بنو فاطمة معه، فوالله ما صاحبکم الا من اجتمعوا علیه اذا کان رجب فاقبلوا علی اسم الله، وان احببتم ان تتأخروا الی شعبان فلاضیر، وان احببتم ان تصوموا فی اھالیکم فلعل ذلك یکون اقوی لکم، وكفاکم بالسفیانی علامة.^۱

ترجمه:

عیص بن القاسم گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند: بر شما باد تقوای خداوند یکتای بدون شریک، و در خود نظر کرده بفکر خویش باشید، بخدا سوگند اگر صاحب گله گوسفندی، چوپانی داشته باشد، اگر چوپانی داناتر و کارآتر بیابد چوپان قبلی را رد کرده و چوپانی را که به گوسفندان و وضع آنها داناتر است، سرکار می گمارد. بخدا سوگند اگر فرض کنیم کسی دارای دو جان باشد و با یکی از آنها جنگیده و تجربه بیندوزد، و دیگری بماند و بداند فقط از روی تجربه عمل نماید، بحشی در آن نیست، و حال آنکه، این چنین نیست، انسانها یک جان بیشتر ندارند و با از بین رفتن آن امکان توبه هم نخواهد

(۱) وسائل الشیعة ۳۵/۱۱ به نقل از روضه کافی.

بود، پس بر شما سزاوار است که راه بهتر را انتخاب نموده و در این راه دقت کافی بعمل آورید پس بنگرید برای چه خروج میکنید، و نگوئید زید (عموی حضرت) خروج کرده است زیرا زید عالم و راستگو بود و هرگز شما را بسوی خود و امامت خود دعوت نکرد بلکه به رضای (مرضی) آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم (که منظور، امام باقر علیه السلام باشند) دعوت کرد و اگر موفق و غالب می شد، بوعده خود وفا میکرد، گذشته از آنکه برای دفع و نقض قدرت حاکم و ستمگر خروج کرد.

پس کسیکه امروز خروج می کند آیا به مرضی از آل پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شما را دعوت میکنند؟ ما شما را شاهد میگیریم باینکه، راضی نیستیم، ما چطور رضایت داشته باشیم در صورتیکه امروز که او تنها است، از ما اطاعت نمی کند پس اگر پرچمهایی بالا رود وعده ای دور او جمع شوند حتماً از ما اطاعت نمی کند، مگر آن کسی که از فرزندان فاطمه اطهر سلام الله علیها دور او جمع شده باشند، پس بخدا سوگند آنکسی که فرزندان فاطمه گرد او جمع شوند اطاعت او بر شما لازم است، ماه رجب بیائید بنام خدا، و اگر خواستید تا ماه شعبان تأخیر بیاندازید، و اگر خواستید تا ماه رمضان تأخیر انداخته، روزه ماه رمضان را در میان خانواده های خود بگیرید، شاید این کار برای شما موجب نیروی زیادتر باشد و در نشانه و علامت، خروج سفیانی برای شما کافیست.

مختصر همین روایت از کتاب علل الشرایع صدوق نیز نقل شده که نباید آنرا روایت جداگانه ای به حساب آورد.^۱

پاسخ قسم سوم از روایات

پاسخ این قسم از روایات این است که این روایات اگر دلالت بر جواز یا وجوب خروج (در صورتی که امید به پیروزی و موفقیت و یا شکستن قدرتهای طاغوتی باشد و دعوت به نفس نباشد) نداشته باشد، دلالتی بر عدم جواز خروج ندارد. این روایات در مقام تأکید در مواظبت و کمک در قیام و نهضت های اسلامی است و اینکه هر کس از شما برای جنگیدن و مبارزه کردن با طاغوت ها کمک خواست بدون تامل و دقت در شخصیت و هدف رهبر نهضت، دعوت او را اجابت نکنید، چون خون خود و جان شیرین خود را هدر داده و مسؤل وجدان خویش و خداوند حکیم خواهید بود، حتی اگر رهبری داناتر و لایقتر و مدیر و

(۱) وسائل الشیعة ۳۸/۱۱ به نقل از علل الشرایع.

مدبرتر وجود داشت - همانطور که در نهضت های زمان معصومین همیشه وجود داشته است - بدون مشورت و صلاحدید او اقدام نکرده و خود را در مهلکه نیاندازید - گرچه نیت شما خالص و برای خدا و دین و نفی ظلم باشد - زیرا ممکن است بی اثر و نتیجه باشد و احتمال دارد شما و رهبر این نهضت از جوانب امر بی اطلاع بوده و این قیام ناشی از جاه طلبی باشد و شخص خسرالدنیا و الآخرة گردد و اگر رهبر شایسته ای چون زید که هم عالم و فقیه بود و هم متعهد و پیرو امام معصوم زمان خود - که هرگز بدون جلب رضایت او اقدامی نمی کند - به دنبال او بروید و از کمک او دربر نکتید. همچنانکه در بعضی روایات حضرت صادق علیه السلام فرمود که زید از من اجازه خروج خواست و من به او گفتم: «ان تحب ان تکون المقتول بالکناسة فاخرج». یعنی اگر می خواهی در کناسة کوفه بدار آویخته شوی، خروج کن. و در نقل دیگر است که حضرت، او و یارانش را از شهداء اسلام محسوب داشته و از آنهایی که زید را نصرت ننموده بودند گله و شکایت فرموده و آنان را تارک جهاد و وظیفه اسلامی شمرده است.

ملاحظه می فرمائید که حضرت در آخر روایت، شیعیان را به حضور در ماه رجب و شعبان و یا ماه رمضان بسوی خود (امام صادق) دعوت می کند و علامت محتومی را که خروج سفیانی است تعیین می فرماید. و از ذیل روایت استفاده می شود که ممکن است خود حضرت در ماههای آینده خروج کنند و در عین حال امکان تأخیر هم هست (که در بعضی روایات تأخیر خروج و عقب افتادن آنرا معطل به کارهای خلاف و افشاء سر بعضی می نماید که این خود بحث مفصلی دارد که فعلا جای آن نیست.

خلاصه آنکه روایت با سند صحیح و مضمون صریحی که دارد اطلاق و عموم روایات را تقیید و ظهور روایات مانعه را تفسیر و توجیه نموده و تردیدی در جواز بلکه وجوب قیام فقیه متقی در شرائط مقتضی و لوقبل از قیام مهدی علیه السلام باقی نمی گذارد.

مطالبی که می توان از این روایت - با توجه به تاریخ صدور آن که متاخر از تاریخ صدور بعضی دیگر است که از علی (علیه السلام) و امام زین العابدین و امام باقر (علیهما السلام) و حتی خود امام صادق (علیه السلام) صادر شده است و مسأله را

هر چه بهتر و بیشتر روشن می کند - استفاد کرد

- ۱ - حرمت کمک به رهبر غیر شایسته بدون اذن امام علیه السلام.
 - ۲ - جواز یا وجوب کمک به رهبر نهضت اسلامی یعنی آن عالم و فقیهی که حد اقل رضایت امام معصوم علیه السلام را بدست آورده و برای امر به معروف و نهی از منکر و شکستن قدرت مستکبرین و زورگویان غاصب و سپردن حکومت بدست حاکم حق اسلامی قیام کرده باشد.
 - ۳ - امکان قیام خود امام صادق (علیه السلام) و امکان حصول علائم و شرایط لازم در هر لحظه چنانکه در روایتی فرموده است که کار امام زمان یکشنبه درست می شود.
 - ۴ - علم به موفقیت و پیروزی نهضت، شرط جواز یا وجوب نیست (باتوجه به روایت منقول از امام زین العابدین (علیه السلام) که فرمود هر کس قبل از قیام قائم ما خروج کند مانند پرنده ایست که قبل از محکم شدن پرو بالش بدست بچه ها بیافتد).
 - ۵ - اینکه هر فقیه عالمی مثل زید می تواند ولایت قیام و رهبری نهضت اسلامی را قبل از قیام جهانی امام زمان علیه السلام حتی قبل از تولد صاحب الزمان (علیه السلام) داشته باشد.
 - ۶ - با اینکه در وصیت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) به علی بن ابیطالب (علیه السلام) آمده که: کندن کوهها از زمین آسانتر از سقوط ملک و سلطنتی است که اصل و مدت آن پایان نپذیرفته، و یا حضرت علی علیه السلام فرموده اند که: دست و پایی ننزید و حرکتی نکنید و همان نیت جهاد برای شما کافی است، در عین حال حرکت و قیام زید بعد از آن سفارشات مورد تأیید امام صادق (علیه السلام) قرار گرفته است.
- نکته قابل توجه اینکه با اخبار مکرر پیغمبر (ص) و علی علیه السلام به شهادت حسین بن علی علیهما السلام یا عدم موفقیت امام حسن مجتبی علیه السلام و یا علی بن ابی طالب و شهادت آن حضرت بدست خوارج توسط رسول الله (ص)، هیچ یک از امامان معصوم آنرا دلیل بر عدم جواز و قیام ندانسته بلکه بدون اعتناء به گفته های مخالفان قیام، به راه خود ادامه داده اند.

قسم چهارم

روایاتی است که دلالت دارد بر اینکه شیعیان باید در خانه بنشینند و با

انتظار فرج به زندگی خود ادامه دهند و مترصد وقوع علائم و یژه فرج امام زمان (عج) از قبیل خروج سفیانی و دجال و صیحه آسمانی و خسف و قتل نفس زکیه و یمانی باشند و اگر کسی قبل از وقوع این علامات خروج کند نباید به او کمک کنند، بلکه باید ملازم خانه و ساکن و صابر بر بلایا باشند و استعجال و انتظار فرج قبل از فرارسیدن زمان آن را نداشته باشند. مانند این روایات:

۱ - محمد بن یعقوب عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد عن عثمان بن عیسی عن بکر بن محمد عن سدر، قال: قال ابو عبدالله عليه السلام: يا سدير الزم بيتك وكن حلما من احلاسه واسكن ماسكن الليل والنهار فاذا بلغك ان السفیانی قد خرج، فارحل الينا ولو على رجلك^۱.

۲ - محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن عبدالرحمان ابن ابی هاشم عن الفضیل الكاتب قال: كنت عند ابی عبدالله عليه السلام فاتاه كتاب ابی مسلم فقال: ليس لكتابك جواب، اخرج عنا - الى ان قال - ان الله لا يعجل لعجلة العباد، ولا زالة جبل عن موضعه، اهون من ازالة ملك لم ينقض اجله - الى ان قال - قلت: فما العلامة فيما بيننا وبينك جعلت فداك؟ قال لا تبرح الارض يا فضیل حتی يخرج السفیانی، فاذا خرج السفیانی فاجيبوا الينا، يقولها ثلاثاً وهو من المحتوم^۲.

۳ - محمد بن یعقوب عن احمد عن علی بن الحکم عن ابی ایوب الخزاز عن عمر بن حنظلة قال: سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول: خمس علامات قبل قيام القائم: الصيحة والسفیانی والخسف و قتل النفس الزكية واليمانی فقلت: جعلت فداك ان خرج احد من اهل بيتك قبل هذه العلامات أنخرج معه؟ قال: لا^۳.

۴ - محمد بن الحسن فی کتاب الغيبة عن الفضل بن شاذان عن الحسن بن محبوب عن عمرو بن ابی المقدم عن جابر عن ابی جعفر عليه السلام قال: الزم الارض ولا تحرك يداً ولا رجلاً حتى ترى علامات اذكرها لك وما اراك تدركها: اختلاف بنی فلان و مناد ينادى من السماء و يجيئك الصوت من ناحية دمشق -

(۱) وسائل الشيعة ۳۷/۱۱ به نقل از روضة کافی.

(۲) وسائل الشيعة ۳۷/۱۱ به نقل از روضة کافی.

(۳) وسائل الشيعة ۳۷/۱۱ به نقل از روضة کافی.

الحديث - وفيه علامات كثيرة لخروج المهدي^۱.

و مانند همین روایات است روایتی که در صفحه ۴۰ جلد ۱۱ وسائل از حسین بن خالد نقل شده است.

پاسخ از روایات قسم چهارم:

معلوم است که این روایات هم، همان معنا احتمالی را دارد که در روایات گذشته به آن اشاره کردیم زیرا شیعه بر حسب روایاتی که از پیغمبر اکرم (ص) رسیده بود این مطلب را می دانست که برای نجات مسلمین فردی ناجی از نسل پاک رسول الله (ص) قطعاً و حتماً خواهد آمد، لذا همیشه به اشکال گوناگون این وعده الهی را اظهار و بیان می کردند، گاهی بعنوان اعتراض به ائمه علیهم السلام که چرا قیام نمی کنید و ستمگران را بجای خود نمی نشانید، و دثیا را از عدل و داد پر نمی کنید، و گاهی به کمک و یاری و دنباله روی بعضی از سادات و همکاری در قیام و نهضت آنان حتی در خواست کمک و تأیید ائمه معصومین علیهم السلام از آنها، پس اگر در باره قیام ائمه (علیهم السلام) حرکتی یا حرفی میزدند بعنوان موعود و براندازنده کفر جهانی و استکبار عالمی بوده، لذا در چنین فرصتی و با اشاره به چنین انتظاری ائمه (ع) می فرمودند: این خواست شما قبل از موعود و این حرکت شما پیش از وقت است، هنگام و وقت آن قیام، مسبوق به علاماتی حتمی و غیر حتمی است که قبل از تحقق آن علامات و شرائط انتظار شما خام و نپخته می باشد، و باید در این خصوص و برای این هدف و منظور، سکوت و سکون اختیار نمائید، و بدانید که برکندن کوه از جای خود بسی آسانتر از برکندن ملک و سلطنتی است که وقت آن پایان نرسیده باشد.

چه بسا شیعیان با توجه به این انتظار از امام صادق (علیه السلام) می خواستند که با ابومسلم خراسانی و امثال او (که برای بدست آوردن قدرت با بنی امیه می جنگیدند، و ابومسلم هم خیلی مایل بود که رنگ مذهبی به قیام خود بدهد) همکاری نموده و او را تأیید نماید. لذا حضرت در جواب قاصد و نامه رسان که مطالبه جواب نامه ابومسلم را نمود، فرمود: نامه تو جواب ندارد.

(۱) وسائل الشیعة ۴۱/۱۱ به نقل از غیبت شیخ طوسی.

حضرت صادق علیه السلام می دانست که خودش مهدی موعود نیست، و زمان قیام او هم نرسیده و تحت این عنوان نمیتواند قیام کند، و یا دیگری را تأیید نماید، در چنین شرایط و زمینه ها اگر امام می فرماید: شما ساکت باشید و حرکت نکنید و از خانه های خود بیرون نیائید، و از ماهم توقع حرکت و قیام نداشته باشید، مطلب واضح و روشن است که هرگز نمی خواهند دستور دهند که مسلمانان امر به معروف و نهی از منکر نمایند، یا اگر توانستند ظالم و طاغوتی را درهم شکنند، حرکتی نکنند و یا اگر متجاوزی به مملکت و کشور اسلامی حمله و تجاوز کرد، بنشینند و صبر کنند و همه مصائب وارده را تحمل نموده و از کنار آن با بی توجهی و بی تفاوتی بگذرند، و یا اگر مسلمانی و اغوئا گفته و از مسلمانان یاری بخواهد به داد او نرسند و ظلم را از او دفع نکنند، پس دفاع شخصی و عمومی را که مطلبی است عقلی و طبیعی، و برحسب روایات و فتاوی همه فقهاء واجب و شرعی است نمی توان کنار گذاشت.

نتیجه اینکه این روایات هرگز مانع قیام و اقدام فقهاء در رابطه با برقراری حکومت اسلامی و قسط و عدل و اجرای احکام اسلامی در قسمتی از جهان و در مقطعی از زمان نیست و اصلاً در این زمینه ظهور و دلالتی ندارند.

قسم پنجم:

روایاتی است که دلالت دارند بر اینکه مؤمن نباید عجله کند و پیش از فرا رسیدن موعود فرج امام زمان (عج) و زوال ملک ظالم، بدنبال برقراری حکومت عدل برود و بی جهت خود را به زحمت بیندازد که فائده ای ندارد، بلکه باید به همان نیت جهاد و خروج با امام حق اکتفا کند، زیرا ثواب جهاد فی سبیل الله برای او نوشته می شود و هرگز نباید از امام علیه السلام جلو بیفتد، بلکه باید منتظر امر و فرمان او باشد مانند این روایات:

۱ - محمد بن یعقوب، عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن محمد بن علی عن حفص بن عاصم عن سيف التمار، عن ابي المرفهف، عن ابي جعفر (ع) قال: الغبرة علی من اثارها، هلك المحاصير، قلت: جعلت فداك وما المحاصير؟ قال: المستعجلون، اما انهم لن يردوا الامر يعرض لهم - الی ان قال: یا

ابا المرهف اترى قوماً حبسوا انفسهم على الله لايجعل لهم فرجاً؟ بلى والله ليجعلن
الله لهم فرجاً.^۱

۲ - محمد بن علی بن الحسین باسناده عن حماد بن عمرو وانس بن محمد،
عن ابيه، عن جعفر بن محمد، عن آباءه عليهم السلام (فی وصیة النبی (ص)
لعلی ع) قال: یا علیّ إنّ ازالة الجبال الرواسی اھون من ازالة ملك لم تنقض
ایامه.^۲

۳ - روایت زرّین حبیش کہ قبلاً یادآوری شد.^۳

۴ - الحسن بن محمد الطوسی فی (مجالسه) عن ابيه، عن المفید، عن ابن
قولویه، عن ابيه، عن سعد، عن أحمد بن محمد، عن علی بن اسباط، عن عمّه
يعقوب ابن سالم، عن ابي الحسن العبيدی عن الصادق عليه السلام قال: ما كان
عبد لیحبس نفسه على الله الا ادخله الله الجنة.^۴

۵ - از نهج البلاغه علی علیه السلام نقل شده کہ حضرت در ضمن خطبه ای
فرمودند: الزموا الارض، واصبروا على البلاء، ولا تحركوا بايديكم وسيوفكم فی
هوى السنتكم ولا تستعجلوا بما لم يعجل الله بكم، فانه من مات منكم على فراشه
وهو على معرفة حق ربه وحق رسوله واهل بيته مات شهيداً، ووقع اجره على الله
واستوجب ثواب مانوى من صالح عمله، وقامت النية مقام اصلاته بسيفه، فان لكل
شیء مدة واجلاً.^۵

قیام نکنید و دست ها و شمشیرها را در میل و هوای زبان خود حرکت
ندهید و چیزی را که خدا جلونیا نداشتہ شما زودتر از موعد، آنرا طلب نکنید، زیرا
هر کس بمیرد بر رختخواب خود و حق خدا و رسول و اهل بیت رسول را بشناسد
شهید از دنیا رفته است، و مزدش بر خداست و مستوجب ثواب عمل صالحی است
کہ نیت نموده و نیت، جایگزین شمشیر کشیدن او خواهد شد، زیرا برای هر چیز

(۱) وسائل الشیعة ۳۶/۱۱ به نقل از روضة کافی.

(۲) وسائل الشیعة ۳۸/۱۱ به نقل از من لایحضره الفقیه.

(۳) وسائل الشیعة ۴۱/۱۱ به نقل از غارات ثقیفی.

(۴) وسائل الشیعة ۳۹/۱۱ به نقل از المجالس شیخ طوسی.

یعنی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده کہ فرموده هیچ بنده ای خود را برای خدا نگه نمی دارد و صبر
نمی کند مگر آنکه او را به بهشت وارد نماید.

(۵) وسائل الشیعة ۴۰/۱۱ به نقل از نهج البلاغه.

مدت واجلی تعیین شده است که خدا می داند.

پاسخ این قسم از روایات

واضح است که این روایات می‌خواهند جلوی توقع و انتظار شیعه را در خروج اهل بیت رسول الله بعنوان ناجی مستضعفین جهان و برقرار کننده حکومت جهانی قبل از فرا رسیدن موعودش بگیرند، نه اینکه در هر شرائط و در هر زمان و مکان، اکتفا بقصد و نیت شود و امر به معروف و نهی از منکر و یا برقراری حکومت اسلامی در یک مقطع خاص زمانی و مکانی را تعطیل نمایند.

ضمناً این روایات بر فرض دلالت، تنها با قیام مسلحانه منافات دارد نه با قیام سیاسی و ارشادی. و نیز همانطوری که قبلاً هم اشاره کردیم منظور کلی، تبعیت از رهبران اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام است و اینکه هر فردی با تشخیص خود که موقع قیام است، رهبران را تخطئه نکرده و آنان را رمی به ترس و بی تفاوتی و ترک وظیفه جهاد (العیاذ بالله) ننماید، که در این قعود مصالحی نهفته است و شما نمی دانید و از آنها جلو می‌افتید که این کار غلطی است.

بنابراین بیشتر روایات در مورد خروج و قیام مسلحانه است که در بعضی از آنها آن را بی فایده و موجب زحمت شیعه و در بعضی، نهی از اینگونه خروج و در بعضی از احادیث آن را استعجال و شتاب قبل از موعد شمرده شده است، پس دلالتی بر عدم حاکمیت فقیه اگر چه از راه مبارزات سیاسی و ارشادی و فرهنگی و یا انتخابی بدست آمده باشد ندارد و یا اگر احیاناً در شهری و یا کشوری با انقلاب و نیروی سلاح، قدرت حاصل شد و مردم زمام امور را بدست فقیه سپردند آن فقیه، حق حکومت و ولایت نداشته باشد!! هرگز چنین چیزی از این روایات بدست نمی‌آید.

مؤید احتمالی که قبلاً در روایات دادیم که ائمه علیهم السلام در صدد جلوگیری از خروج سادات بطور کلی و لو برای شکستن قدرتهای طاغوتی و امر به معروف و نهی از منکر نیستند. روایت سرائر است:

محمد بن ادریس فی آخر السرائر نقلاً من کتاب ابی عبدالله السیاری عن رجل قال: ذکر بین یدی ابی عبدالله علیه السلام من خرج من آل محمد صلی الله

عليه وآله وسلم فقال: لا زال انا وشيعتي بخير ما خرج الخارجي من آل محمد (ص) ولوددت ان الخارجي من آل محمد (ص) خرج وعلی نفقة عياله.^۱
ابن ادریس نقل فرموده که در حضور امام صادق علیه السلام سخن از خروج و قیام کنندگان از سادات بر علیه خلفاء جور رفت، حضرت فرمودند: مادامی که افرادی از آل پیغمبر خروج کنند من و شیعیان من، در خیر و سلامت هستیم، من چقدر دوست دارم که فردی از آل محمد (ص) خروج کند و من مخارج و هزینه عیال او را تقبل کنم.

خلاصه آنکه ما نمی توانیم در معنی کردن این چند روایت به مسلمات فقه اسلام و قرآن و روایات دیگر و قرائن و شواهد بسیار دیگر، هیچ توجهی ننمائیم، بلکه همانطوری که خود ائمه فرموده اند باید همه را با هم ملاحظه و سپس نتیجه گیری کنیم.

آیا با وجود احکام و مطالب دیگر اسلام و قرآن میتوان روایات فوق را حمل بر معنائی که مخالفین انقلاب اسلامی ما می گویند نمائیم و بگوئیم در زمان غیبت امام زمان (عج) هیچ نوع حرکت و قیام و مبارزه و دفاع و تشکیل حکومت و اجراء حدود جائز نیست و حتی قیام برای امر به معروف و نهی از منکر هم حرام است؟ آیا قرآن مجید نمی گوید: «وان طائفان من المؤمنین اقتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدا بهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفتی الی امرالله فاصلحوا بینهما بالعدل واقسطوا ان الله یحب المقسطین»^۲.

اگر دو طایفه از اهل ایمان با هم بقتال و دشمنی برخیزند البته شما مؤمنان بین آنها صلح برقرار دارید و اگر یک قوم بردیگری ظلم کرد با آن طائفه ظالم قتال کنید تا به فرمان خدا بازآید، پس هرگاه بحق برگشت با حفظ عدالت میان آنها صلح دهید و همیشه عدالت کنید که خدا اهل عدل و داد را بسیار دوست دارد.

با اینکه قتال باغی در این آیه لازم و اختصاص به زمانی دون زمانی ندارد، چطور می توان قائل بلزوم سکون و سکوت مسلمانان برای همیشه در زمان غیبت شد؟.

(۱) وسائل الشیعة ۳۹/۱۱ به نقل از سرائر.

(۲) سورة حجرات، آیه ۹.

با وجود روایات و اخباری که دلالت دارد بر وجوب دفاع از میهن اسلامی در هنگامیکه خطری آنرا تهدید کند که موجب دروس (محو) یاد پیغمبر باشد مانند (روایت ۲ از باب ۶ کتاب جهاد وسائل الشیعة) و یا فتاوی فقهاء رضوان الله علیهم به وجوب دفاع و مقاتله با کفاری که به کشور اسلامی هجوم آورده باشند، چطور میتوانیم به عموم و اطلاق روایات فوق عمل کنیم.

با وجود اخباری که دلالت بر حرمت تعطیل حدود خداوندی دارد و ما می دانیم که اجراء حدود الهی بدون کسب قدرت و حکومت امکان پذیر نیست چگونه می توانیم قائل بحرمت تحصیل قدرت و حکومت، که یکی از ثمراتش اجراء حدود الهیه است بشویم.

ادامه دارد



عن جابر قال قلت لابی جعفر (علیه السلام) یرحمک الله ما الصبر الجمیل؟
قال: ذلک صبر لیس فیہ شکوی الی الناس.
جابر گوید از امام باقر (علیه السلام) پرسیدم:
مراد از صبر جمیل چیست؟
امام فرمود:
صبر جمیل، صبوری است که در آن شکایتی به مردم برده نشود.

اصول کافی ج ۲ ص ۹۳

ابعاد سیاسی و اجتماعی حج

(۱)

جعفر سبحانی



لیشهدوا منافع لهم ویذکروا اسم الله فی ایام معلومات

«سوره حج آیه ۲۸»

هدف از تشریح فریضه حج ایجاد توجه و خضوع بندگان خدا در برابر خداست و این مطلب با توجه به اعمال حج کاملاً روشن و هویدا است.

عبادت و پرستش حق، و طرد پرستش غیر او، از نخستین اعمال آن گرفته، تا آخرین عمل آن آشکار است، و نیازی به تذکر ندارد بالاخص اگر این اعمال با دعاهاى مستحب، و اذکاری که پیرامون آنها وارد شده است توأم گردد و از مجموع این اعمال چنین نتیجه گرفته میشود:

حج عبادت و پرستش حق است، در بهترین و زیباترین صورت ممکن.

حج خضوع در برابر خدای با عظمت است، در بهترین شکل.

حج تضرع و زاری بدرگاه حق است، در عمیق ترین نوع آن.

حج عبادتی است که در آن همه نوع عناصر اظهار عبودیت و بندگی گرد آمده و خضوع عبودیت، تقوا و وارستگی از شهوات و بریدگی از دنیا، کاملاً در آن به چشم می خورد.

زائران خانه خدا، با پوشیدن دو قطعه لباس، وارستگی خود را از مظاهر مادی به نمایش گذاشته و چنین وانمود می کنند که جز خدا، همه چیز حتی فرزند، خانواده و میهن، همه و همه را به دست فراموشی سپرده اند و چیزی که محیط فکر زائر خانه خدا را مشغول می سازد، جز لیبیک گفتن به ندای خدای یگانه چیزی دیگر نیست.

این مسأله با توجه به اعمال فریضه حج و اماکنی که این اعمال در آنجاها انجام میگیرد و مواقفی که باید زائر در آنجا توقف کند، کاملاً واضح و روشن است از این جهت باید حج را از بزرگترین اعمال عبادی و فرائض مذهبی شمرد.

ولی در کنار این مطلب سخن دیگری نیز هست، و آن اینکه آیا این عمل عبادی در عین عبادت، بعد سیاسی و اجتماعی نیز دارد یا نه؟ یا اینکه بسان نماز شب فقط و فقط در عبادت و پرستش حق بی آنکه با مسائل عمومی اسلامی ارتباط داشته باشد، خلاصه میگردد.

به دیگر سخن، آیا خدا فریضه حج را بر همه مسلمانان اعم از زن و مرد، پسر و جوان واجب نموده که خدای خود را با این عمل بپرستند، بی آنکه جز عبادت، بعد سیاسی، اجتماعی داشته باشد؟



یا اینکه این فریضه نقطه التقاء عبادت با سیاست، و مرکز پیوند پرستش خدا با دیگر مسائل اجتماعی اقتصادی است و این همان مطلبی است که ما در این بحث به دنبال تحقیق آن هستیم و آیات قرآن و احادیث اسلامی و عمل سلف صالح، دومی را تأیید می کند اینک بیان این مطلب:

۱ - شاهد منافع حج شوند

قرآن، حج ابراهیمی را به صورت یادشده در زیر توصیف می کند:
«واذن فی الناس بالحج یأتونک رجالا وعلی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق .»

لیشهدوا منافع لهم ویدکروا اسم الله فی ایام معلومات علی ما رزقهم من بهیمة الانعام فکلوا منها واطعموا البائس الفقیر ثم لیقضوا نفثهم ولیوفوا نذورهم ولیطوفوا بالبیة العتیق ذلک ومن یعظم حرمان الله فهو خیر له عند ربه واحلت لکم بهیمة الانعام الا ما یتلی علیکم فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور .

حنفاء لله غیر مشرکین به، ومن یشرک بالله فکانما خر من السماء فتخطفه الطیر او تهوی به الريح فی مکان سحیق .

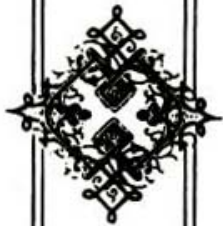
ذلک ومن یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب .

لکم فیها منافع الی اجل مسمى ثم محلها الی البیت العتیق»^۱.

«ما به ابراهیم گفتیم همه مردم را به حج دعوت کن، تا پیاده و سواره بر مرکبهای لاغر از هر راه دور بیایند .»

تا شاهد منافع گوناگون خویش (در این برنامه حیات بخش) باشند

(۱) سوره حج، آیات ۳۳ - ۲۷.



و نام خدا را در ایام معینی بر چهار پایانی که خدا در اختیارشان گذاشته است ببرند (وقتی آنها را قربانی کردید) از گوشت آنها بخورید و فقیری بی نوا را نیز اطعام نمایید.

بعد از آن باید آلودگی‌ها را از خود برطرف سازند و به نذرهای خود وفا کنند و بر گردخانه کهن طواف نمایند .

اینست مناسک حج و هرکس که برنامه‌های الهی را بزرگ شمارد، نزد پروردگارش بر او بهتر است چهار پایان بر شما حلال شده، مگر آنچه که بعداً خواهیم گفت از بتها اجتناب کنید و از سخن باطل و زورپرهیزید .

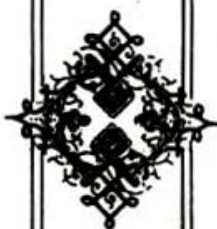
همگی خالصانه خدا را بپرستید و برای او شرک نوزید، هرکس برای خدا شریکی قائل شود بسان اینست که از آسمان بسوی زمین پرت شده و پرندگان او را در نیمه راه می‌ربایند و یا اینکه تند باد او را به دیار دوری پرت می‌کند .

اینست مناسک حج، و هرکس شعائر الهی را بزرگ بشمارد، نشانه پاکی قلبهاست .

در این حیوانات قربانی، برای شما منافی است تا روز ذبح آنها، سپس محل ذبح آنها کنار خانه قدیمی است «در صورتیکه احرام برای عمره مفرده باشد»

شما از میان این آیات، تنها آیه دوم را مورد نظر قرار دهید و در مفاد این جمله «ولیشنوا منافع لهم» دقت کافی بعمل آورید، تا روشن شود که:

اولاً: مقصود از این منافع که زائران خانه خدا باید شاهد آن باشند چیست؟ از اینکه این جمله در مقابل جمله «ویدکروا اسم الله» بیان شده، به نوعی میرساند، که حج دارای دو بعد است، عبادی که در ذکر



و یاد خدا تجسم می یابد و بعدی اجتماعی که در مسأله مشاهده منافع خلاصه می گردد.

وثانیاً: در این آیه «منافع» که بیانگر ابعاد اجتماعی و سیاسی است مقدم بر «ذکر الله» که ترسیم گرجنبه عبادی اوست مقدم شمرده شده است.

وثالثاً: قرآن لفظ منافع را بصورت مطلق و بدون هیچ گونه قیدی آورده است، تا شامل هر نوع منافع، اعم از اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی باشد، و هرگز ما حق نداریم این جمله را بر منفعت خاصی تطبیق کنیم و در هر حال خواه آنرا بر منافع اقتصادی و یا اعم از آن به سیاسی و اجتماعی شامل بدانیم، این جمله بقرینه مقابله با جمله بعدی «و یذکروا اسم الله» حاکی است که حج علاوه بر عبادت، قلمرو دیگری دارد که باید از آن نیز بهره گرفت و نباید آنرا یک عبادت خشک بدون اینکه پیوندی با زندگی مسلمین داشته باشد، اندیشید.

خوب است در اینجا پای سخن رئیس اسبق «جامع الازهر، شیخ محمود شلتوت» بنشینیم تا ببینیم او چگونه این جمله را تفسیر می کند.

وی می گوید: منافی که حج وسیله شهود و تحصیل آن می باشد، و به صورت نخستین فلسفه حج درآمده است، یک مفهوم گسترده و جامعی است که هرگز در نوع و یا خصوصیتی خلاصه نمی گردد، بلکه این جمله با عمومیت و شمولی که دارد همه منافع فردی و اجتماعی را در بر می گیرد، اگر تزکیه نفس و تقرب بسوی خدا منفعت است، مشاوره در ترسیم خطوط گسترش علم و فرهنگ نیز منفعت می باشد اگر این دو منفعت بشمار می روند، دعوت مسلمانان براینکه همگی فشار خود را در گسترش اسلام متمرکز سازند نیز



منفعت بشمار می رود، و همچنین از این جهت این منافع به مقتضای زمان و اوضاع مسلمانان در هر زمان فرق می کند.^۲

شیخ ازهر در جای دیگر نیز میگوید: «حج با توجه به موقعیت خاصی که در اسلام دارد و اهدافی که برای فرد و جامعه در آن در نظر گرفته شده است، شایسته است که مردان دانش و فکر، شخصیت‌های علمی و فرهنگی و مسئولان سیاسی و اداری و آگاهان از مسائل اقتصادی و مالی، و معلمان شرع و دین و مردان نبرد و جهاد به آن توجه خاصی بنمایند (و هر گروهی بهره خود را از آن بازگیرد).

شایسته است بر این حرم الهی از همه طبقات بشتابند، دارندگان فکر و اندیشه، نظر و اجتهاد، ایمان و اهداف بلند، در آنجا گرد آیند، تا دیده شود که چگونه مکه بالهای رحمت خود را بر آنها برکشیده و کلمه توحید، آنان را در گرد خانه خدا جمع کرده است و در نتیجه به شناسائی یکدیگر و مشاوره با هم، و معاونت یکدیگر پردازند آنگاه همگی به سرزمینهای خود بصورت امت واحدی بازگشته دلها یکی، و شعور و احساسات آنان نیز یکی...»^۳

شایسته دقت اینست که قرآن پس از آیات یاد شده که همگی بیانگر شئون و منافع حج می باشد، سخن را به آیات جهاد و دفاع از حریم اسلام منتهی می سازد آنجا که می فرماید:

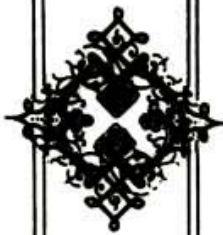
«ان الله يدافع عن الذين آمنوا ان الله لا يحب كل خوان كفور .

اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا وان الله على نصرهم لقدير .

الذين اخرجوا من ديارهم بغیر حق الا ان يقولوا ربنا الله ولولا دفع

(۲) الشریعة والعقیده ص ۱۵۱ .

(۳) الشریعة والعقیده ص ۱۵۰ .



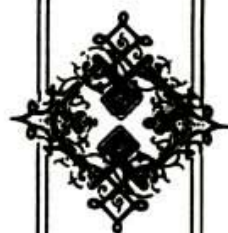
الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع وصلوات ومساجد يذكر فيها اسم الله كثيراً، ولينصرن الله من ينصره وان الله لقوى عزيز .
الذين ان مكناهم فى الارض اقاموا الصلوة وآتوا الزكوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنكر والله عاقبة الامور»^۴.
«خدا از افراد با ايمان دفاع مى كند و البته خداوند هر فرد كثير الخيانه و ناسپاس را دوست نمى دارد.
به آنها كه از طريق جنگ تجاوز شده است اذن داده شده كه از خود دفاع كنند، زيرا كه مورد ستم قرار گرفته اند و خدا بر نصرت آنها توانا است .

آنان كه بناحق از خانه هاى خود بيرون رانده شده اند (جرمى نداشتند) جز اينكه ميگفتند خدا پروردگار ماست و اگر خدا برخى از آنها را به وسيله برخى ديگر دفع نكند مراكز عبادت از قبيل ديرها و صومعه ها و معابد و مساجدى كه نام خدا در آنها بسيار برده مى شود ويران مى گردد، و خداوند كسانى را كه او را يارى مى كنند يارى ميكند خداوند توانا و قدرتمند است .

ياران خدا كسانى هستند كه هرگاه در روى زمين قدرت پيدا كنند نماز را بر پا مى دارند و زكات را مى دهند و امر بمعروف و نهي از منكر مى كنند و سرانجام كارها در دست خداست».
آيا آوردن آيات مربوط به جهاد و دفاع، پس از آيات حج و باصطلاح همراه ساختن آيات حج و جهاد با يكديگر از روى تصادف و بى جهت است؟ حاشا كه قرآن آيات نامتناسب را در يك جا گرد بياورد و پيوند آنها را رعايت نكند.

وحدت سياق و لزوم ارتباط ميان اين دو گروه از آيات ما را براين

(۴) سوره حج، آيات ۴۱ - ۳۸.



می‌دارد که حتماً میان حج و جهاد، میان کنگره فکری و میدان دفاع و عمل، رابطه خاصی وجود دارد و آن اینکه

سرزمین حج بهترین نقطه‌ای است که مسلمانان از طریق زعمای فکری و روحی، در مدت اقامت خود در این سرزمین آنچنان آمادگی فکری و روحی پیدا کنند که بتوانند دماغ کبر و استکیبار را بخاک بمالند و استعمار و استعمارگر را بزانو در آورند.

آری این کنگره عظیم الهی که از نمایندگان هر نقطه‌ای در آنجا گرد می‌آیند، بهترین فرصتی است که متفکران آنها دور هم جمع شوند و موقف سیاسی و دفاعی خود را به بحث بگذارند و در برابر دشمنان صف واحدی را تشکیل دهند و به دشمن درسی بدهند که هرگز فراموش نکند، هر چند این وظیفه منحصر به ایام حج و مکان آن نیست بلکه مسلمانان باید با حذف هر نوع حدود زمانی و مکانی به نبرد با دشمن پردازند.

این تنها «شیخ شلتوت» نیست که منافع وارد در آیه را بصورت عموم تفسیر میکند بلکه مفسر دیرینه اهل سنت «طبری» پس از نقل اقوالی پیرامون آن، شایسته‌ترین قول در تفسیر را این می‌داند که بگوئیم خدا از این جمله یک معنی کلی را قصد کرده است که مسلمانان هر نوع منافعی که موسم آن را در بردارد، درک کنند و به دیگر سخن هر نوع منافع دنیوی و اخروی را بدست بیاورند و هرگز روایتی و یا حکم عقلی این جمله را از معنی وسیع آن به معنی خاصی تخصیص نداده است.^۵

(۵) تفسیر طبری ج ۱۷ ص ۱۰۸ طبع بیروت.



۲ - کعبه قوام زندگی است

قرآن مجید کعبه و بیت حرام را با جمله «قیاما للناس» توصیف میکند آنجا که می فرماید: «جعل الله الكعبة البيت الحرام قیاما للناس والشهر الحرام والهدی والقلائد ذلك لتعلموا ان الله يعلم ما فی السموات وما فی الارض وان الله بكل شیء علیم»^۶.

خداوند کعبه را قوام (حیات) مردم قرار داده و همچنین ماه حرام و قربانیهای بی نشان و بی نشان را، این احکام بخاطر آنست که بدانید خداوند از آنچه که در آسمانها و زمین است آگاه است و خداوند به همه چیز دانا است.

کلمه قیام که در این آیه آمده در آیه دیگری نیز آمده است آنجا که می فرماید:

«ولا توثوا السفهاء اموالکم التي جعل الله لکم قیاما»^۷.

هرگز اموال خود را که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده است به دست سفیهان ندهید «قیام» در اینجا به معنی «قوام» است و در حقیقت مرادف با الفاظ «عماد» و «سناد» می باشد و معنی آیه اینست که مراسم حج و زیارت کعبه و حضور در کنار خانه خدا قوام زندگی دنیوی و اخروی جامعه اسلامی است.

اجتماع در موسم نه تنها حیات معنوی مسلمانان را تأمین میکند بلکه مایه تأمین همه نوع عنصری است که در حیات فردی و اجتماعی ما دخالت دارد.

(۶) سوره مائده، آیه ۹۷.

(۷) سوره نساء، آیه ۵.

دقت در معنی آیه ما را به یک معنی وسیع رهبری می کند و آن اینکه آنچه با مصالح مسلمین در ارتباط است، وقوام حیات وکیان آنها به شمار می رود در این مراسم تأمین میشود آیا با چنین اطلاق وگسترده گوئی جا دارد که ما آنرا فقط و فقط در مصالح مربوط به عبادت و پرستش خلاصه کنیم؟

چه مصلحتی بالاتر از یک عمل سیاسی که مسلمانان را در برابر استعمار و استثمار تشکل و وحدت و سپس مقاومت و ایستادگی بخشد و آنان را در صف واحدی قرار دهد که همگی در برابر دشمن جبهه واحدی تشکیل دهند قرآن به اولیاء سفیهان اجازه نمیدهد که اموال خود را که مایه قوام زندگی آنها است، به سفیهان بسپارند و مؤکداً می فرماید: «ولا توتوا السفهاء اموالکم التي جعل الله لکم قیاماً» اموال خود را که وسیله قوام زندگی شما است به دست سفیهان نسپارید.

آیا با توجه به مضمون این آیه، صحیح هست که موسم حج در اختیار کسانی قرار بگیرد که آنرا نمی شناسند و از نقش آن در حیات پویای مسلمین بکلی غافلند برای اینکه خواننده گرامی از نظریات مفسرین که همگی بر محور واحدی دور می زنند، آگاه شود برخی از تصریحات آنان را پیرامون جمله «قیاما للناس» میآوریم.

«طبری» میگوید: خداوند، کعبه و بیت الحرام را قوام (زندگی) برای مردم قرار داده است.

آنگاه اضافه میکند و میگوید: «و جعلها معالم لدينهم ومصالح امورهم» کعبه را محل نشانه های آئین مردم و پایگاه مصالح امور آنها قرار داده است.^۸

(۸) تفسیر طبری، ج ۷ ص ۴۹.



مؤلف «المنازل» در تفسیر آیه یاد شده میگوید: خداوند کعبه را قوام کارهای دینی مردم قرار داده بگونه ای که تهذیب گر اخلاق آنان و پرورش دهنده نفوس آنهاست، آنهاست از طریق فریضه حج که بزرگترین رکن دین ماست و آن عبادتی است معنوی که ابعاد اقتصادی و اجتماعی در بر دارد، آنگاه اضافه میکند و میگوید این «جعل» در آیه «جعل الله...» اعم از جعل تکوینی و تشریحی است که تضمین گر همه نوع مصالح دینی و دنیوی مردم است^۱.

۳- اعلام بیزاری در موسم حج

شما هرگاه در عمومیت جمله های «لیشهدوا منافع لهم» و یا «قیاما للناس» شک و تردید کنید ولی هرگز نمیتوانید در عمل نماینده پیامبر گرامی در موسم حج که صد درصد یک عمل سیاسی بود، تردیدی بخود راه دهید.

زیرا پیامبر گرامی در سال نهم هجرت علی (ع) را مأمور کرد که قطع نامه ای را که متضمن اعلام بیزاری از مشرکان بود، در مراسم حج قرائت نماید، و این موقعی بود که شانزده آیه از آغاز سوره براءت بر قلب پیامبر گرامی نازل شد که آغاز آنها عبارت است از:

«براءة من الله ورسوله الى الذين عاهدتم من المشركين .

فسيحوا في الارض اربعة اشهر واعلموا انكم غير معجزي الله وان الله

معزى الكافرين .

واذان من الله ورسوله الى الناس يوم الحج الاكبر ان الله بري

من المشركين ورسوله فان تبتم فهو خير لكم وان توليتم فاعلموا انكم غير

(۹) المنار، ج ۷ ص ۱۱۹.

معجزی الله وبشرا للذین کفروا بعذاب الیم»^{۱۰}

«اعلام بیزاری است از جانب خدا و رسول او به آن گروه از مشرکان که با آنها پیمان بسته‌اید (به آنان برسانید که) می‌توانید در روی زمین چهارماه آزادانه گردش کنید و بدانید که شما خدا را عاجز نخواهید کرد و خدا کافران را خوار خواهد نمود .

این اعلامی است که از جانب خدا و رسول او به مردم در روز حج اکبر که خدا و رسول او از مشرکان بیزار است .
اگر توبه کردید برای شما نکوست و اگر روی برگردانید بدانید که شما خدا را عاجز نخواهید کرد و به گروه کافر به عذاب دردناک بشارت بده».

امیرمؤمنان پس از قرائت این آیات، قطعنامه‌ای را که متضمن مواد چهارگانه بود به این شرح ایراد کرد و گفت: هان ای مشرکان:

۱ - بت پرستان حق ندارند وارد خانه خدا شوند.

۲ - طواف با بدن برهنه ممنوع است.

۳ - بعد از این هیچ بت پرستی در مراسم حج شرکت نخواهد کرد.

۴ - کسانی که با پیامبر پیمان عدم تعرض بسته‌اند، و در طول مدت به پیمان خود وفادار بوده‌اند، پیمان آنان محترم است و تا انقضای وقت پیمان، جان و مالشان محترم می‌باشد، ولی به مشرکانی که با مسلمانان پیمانی ندارند و یا عملاً پیمان شکنی کرده‌اند، از این تاریخ (دهم ذی الحجه) چهارماه مهلت داده می‌شود که تکلیف خود را با حکومت اسلامی روشن سازند: یا باید به گروه موحدان و بکتاپرستان پیوندند و هرنوع مظاهر شرک و دوگانه پرستی را درهم کوبند و یا اینکه آماده

(۱۰) سوره توبه، آیات ۳ - ۱.



جنگ و نبرد گردند.^{۱۱}

چه عملی سیاسی تر از چنین عمل که در بحبوحه فریضه حج که مشرکان و مسلمانان سرگرم طواف و یا مشغول رمی جمره بودند ناگهان علی (ع) روی نقطه بلندی قرار می گیرد و به لغو بخشی از پیمانها مبادرت می ورزد و به مشرکان شبه جزیره چهارماه مهلت می دهد که یا شرک را ترک گویند، و به صفوف موحدان بپیوندند و یا آماده جنگ و نبرد شوند.

ادامه دارد

(۱) تفسیر طبری، ج ۱۰ ص ۴۷، سیره ابن هشام ج ۴، ص ۵۴۵.



از وصایای علی (علیه السلام) به امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) به هنگام ضربت خوردن.

وَاللّٰهُ اَللّٰهُ فِى بَيْتِ رَبِّكُمْ لَا تُخَلِّوْهُ مَا بَقِيْتُمْ فَاِنَّهٗ اِنْ تَرَكَ كَمْ
تُنَظَرُوْا.

از خدا بترسید در باره خانه پروردگارتان (مکه معظمه) آنرا خالی نگذارید تا زنده هستید که اگر آن رها شود (از نرفتن شما خالی ماند از کیفر الهی) مهلت داده نمی شوید (بعذاب خدا مبتلی می شوید).

نهج البلاغه مرحوم فیض الاسلام / ۹۷۸

تحقیق و بررسی در

منابع اجتهاد در فقه شیعه و اهل سنت (۱)

ناصر مکارم شیرازی

آیا فقیه حق قانونگذاری دارد؟

گاه تصور می شود که مسئله اجتهاد و استنباط احکام اسلامی از دیدگاه علمای شیعه و اهل سنت فرق چندانی ندارد، با اینکه بعد از دقت در منابع اجتهاد به دست می آید که در اینجا دو دیدگاه متفاوت وجود دارد که بررسی مسائل فقهی در کتب فریقین باید با توجه به این دو دیدگاه انجام شود.

بهبتر است قبلاً تعریف «اجتهاد» را از نظر فقه شیعه مورد توجه قرار دهیم، تا منابع اجتهاد بر اساس این تعریف روشن شود.

گرچه برای اجتهاد در کتب اصول تعاریف مختلفی ذکر کرده اند، ولی درحقیقت همه ناظر به یک مطلب است و هر چند عبارات متفاوت می باشد ولی بعضی جامع تر و بعضی غیر جامع است. تعریفی که می تواند از هر نظر جامع باشد تعریف زیر است:

«الاجتهاد هو استخراج الحكم الشرعی الفرعی او الحجة علیه عن ادلته التفصیلیة»
بنابراین تعریف اجتهاد تلاش و کوششی است که از ناحیه فقهای آگاه به مسائل اسلامی برای کشف و استنباط احکام الهی از ادله شرع صورت می گیرد و در مواردی که دسترسی به حکم ظاهری و واقعی نیست حداقل حجت و دلیل بر انجام یا ترک کاری به دست می آید .

اکنون بینیم ادله تفصیلی که در این تعریف به عنوان منابع تشریح به آن اشاره شده چیست؟

می دانیم از همه معروف تر همان ادله اربعه است:

قرآن مجید نخستین و مهمترین منابع تشریح اسلامی است که برای استنباط احکام الهی قبل از هر چیز باید به سراغ آن رفت بلکه معیار سنجش صحت اخبار اسلامی نیز عدم مخالفت آنها با آیات قرآن است.

دوم سنت است که شامل احادیث پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) می شود و همچنین اعمال آنها که با توجه به مقام عصمت دلیل بر جواز نفس عمل است و نیز «تقریر» آنها، یعنی در حضورشان کاری انجام شود و اعتراضی بر آن نکنند، که این خود بیانگر مجاز بودن آن عمل است و گرنه به حکم وظیفه امر به معروف و عملاً و مقام رهبری آنها خصوصاً، باید سکوت را بشکنند و حکم الهی را بیان کنند.

سومین منبع تشریح، اجماع است که در آن بحث و گفتگو در علم اصول فراوان شده و آنچه اعتقاد محققین معاصر بر آن است، این است که اجماع، اتفاق گروهی از علما برفتوا در مسائل فقهی است به گونه ای که یقین داشته باشیم این اتفاق نظر سرچشمه ای جز آگاهی از نص معصوم نداشته است (اجماع کشفی).

بالآخره چهارمین منبع، دلیل عقل است که منظور از آن، دلائل قطعی است که از طریق عقل درک می شود، خواه از مستقلات عقلیه باشد (مانند زشتی ظلم و خوبی

عدالت) و یا از دلائل نظری عقلی باشد مانند وجوب مقدمه واجب و حرمت مقدمه حرام و امثال آن (بنا بر عقیده کسانی که آنرا پذیرفته اند).

عدم وجود مسائل غیر منصوص

اینها همه روشن است، آنچه توجه به آن در اینجا از همه لازمتر است این است که برطبق عقیده فقهای شیعه چیزی به نام «مالانص فیه» در واقع وجود ندارد یعنی آنها معتقدند در تشریح اسلامی برای همه امور مورد نیاز انسانها در تمام شئون زندگی، حکم الهی تشریح شده و نصی بر آن نیز صادر شده است. خواه به صورت کلی یا به صورت جزئی و این نص نزد پیامبر (ص) و بعد از او پیش امامان معصوم (ع) وجود دارد.

بنابراین تمام تلاش و کوشش مجتهد در این است که آن نص شرعی را پیدا کند خواه به صورت یک حکم خاص باشد یا در ضمن یک عموم و هرگاه نتواند به آن نص دسترسی پیدا کند برای انجام وظیفه ظاهری خود حجت یا حکم ظاهری را از اصولی که برای اینگونه موارد مقرر شده است، مشخص می کند.

کوتاه سخن اینکه در فقه شیعه هیچ جایی برای قانونگذاری مجتهد وجود ندارد تا بخواهد با استفاده از منابع دیگری غیر از آنچه گفته شد از طریق ظن و گمان خویش، قانونی تشریح کند و اتفاقاً مشکلی هم از نظر مسائل مستحدثت پیدا نشده و نخواهد شد زیرا احکام این موضوعات یا در «عناوین اولیه» فقه مطرح است، و یا در «عناوین ثانویه» که آن هم از کتاب و سنت گرفته شده است، به این ترتیب همه داخل در منصوص است. اکنون ببینیم علما و دانشمندان اهل سنت، تشریح احکام اسلامی را بر چه معیارها و ضوابطی می دانند.

علمای اهل سنت مسائل اسلامی را به دو بخش تقسیم می کنند:

۱ - مسائل منصوص

۲ - مسائل غیر منصوص

احکامی را که در کتاب و سنت بطور عموم یا خصوص مطرح شده در بخش اول جای می دهند و احکامی که مطلقاً از آن نام برده نشده (البته به اعتقاد آنان) در بخش دوم، و از آنجا که تعطیل، در مسائل اجتماعی ممکن نیست ناچار به فکر پرکردن این خلأ

افتاده مسئله اجتهاد را در اینجا به میان کشیده‌اند و اکثریت آنها قائل شده‌اند که از «طرق ظنیه» مانند: «قیاس» و «استحسان» و «مصالح مرسله» و «سدذرایع» که هر کدام را بعداً شرح خواهیم داد، باید حکمی برای اینگونه مسائل در نظر گرفت (ومنظور از اجتهاد همین است).

البته اقلیتی در میان آنها هستند که «ظاهریه» نامیده میشوند و هرگونه اجتهاد را در بیرون دایره کتاب و سنت، ممنوع می‌شمردند ولی آنها در اقلیتند.

سپس برای آنها این مسئله مطرح است که آیا به راستی در اینگونه موارد حکم الهی ثابتی وجود دارد؟ یا خالی از حکم است؟ و آنچه را فقیه با ظن و گمان خود تشریح می‌کند از سوی خداوند در حق او و مقلدینش امضاء می‌شود؟

باز بسیاری از محققین آنها عقیده دوم را پذیرفته‌اند و این همان چیزی است که به عنوان «تصویب» از آن یاد می‌کنند.

و به این ترتیب برای هر فقیه، حق قانونگذاری است و خداوند، سرانجام، آن را امضاء می‌کند و حکم الهی می‌شود.

برای روشن شدن این سخن به سراغ کلامی از غزالی می‌رویم که در کتاب معروفش بنام «المستصفی فی علم الاصول» آورده است. او می‌گوید:

«مسئله: فی الرد علی من حسم سبیل الاجتهاد بالظن ولم یجوز الحکم فی الشرع الا بدلیل قاطع کالنص وما یجری مجراه، یستدل علی ذلك باجماع الصحابة علی الحکم بالرأی والاجتهاد فی کل واقعة وقعت لهم لم یجدوا فیها نصاً».

هدف از عنوان این مسئله، این است که به آنهایی که از اصل، با اجتهاد ظنی مخالفند و برای احکام شرع همه جا دلیل قاطع مانند نص و آنچه هماهنگ با نص است (اجماع و دلیل قطعی عقل) می‌طلبند پاسخ گفته شود، دلیل ما در این مسئله اجماع صحابه است که در هر واقعه‌ای که برای آنها روی می‌داد و نصی در آن نمی‌یافتند به رأی و اجتهاد ظنی خود عمل می‌کردند.^۱

سپس مثالهایی را ذکر می‌کند که هر یک از صحابه در آن اجتهاد کردند و نوعی با آن برخورد نمودند که گاه با دیگران نیز متفاوت بود (مانند مسئله تقسیم بیت المال که

(۱) المستصفی، ج ۲ ص ۲۴۱.

آیا تفاوت در آن جایز است یا نه).

او در مبحث تخطئه و تصویب می افزاید: «اما سائر المجتهدات التي يلتحق فيها المسكوت بالمنطوق قياساً واجتهاداً فليس فيها حكم معين اصلاً اذ الحكم خطاب مسموع او مدلول عليه بدليل قاطع وما ليس فيها خطاب ونطق فلا حكم فيها اصلاً، الا ما غلب على ظن المجتهد».

یعنی: در اموری که انسان اجتهاد می کند و حکم مسائل مسکوت در شرع را از طریق قیاس و اجتهاد به مسائل منصوص ملحق میسازد، حکم معینی اصلاً وجود ندارد زیرا حکم، خطابی است که از طریق نقل شنیده شده باشد و یا به دلیل قطعی مسلم گردد و چون در مورد اجتهاد، خطاب و نطقی در کار نیست بنابراین حکمی وجود ندارد مگر آنچه را که گمان غالب مجتهد بر آن است^۱.

نویسنده کتاب «المدخل الفقهي العام» (مصطفی احمد الزرقاء) در کتاب محققانه خود که بسیاری از مسائل اصول فقه را توأم با مسائل فقهی مطرح کرده، در بحث قیاس چنین می گوید:

«لا يخفى ان نصوص الكتاب والسنة معدودة متناهية والحوادث الواقعة والمتوقعة غير متناهية، فلا سبيل الى اعطاء الحوادث والمعاملات الجديدة منازلها واحكامها في فقه الشريعة، الا طريق الاجتهاد بالرأى الذي رأسه القياس».

یعنی: نصوص کتاب و سنت محدود و متناهی است و رویدادهای زندگانی انسانها یا حوادثی که احتمال وقوع آن می رود، نامتناهی است بنابراین برای اینکه همه رویدادها و معاملات مستحدثه، محل لازم و احکام خود را در فقه اسلامی پیدا کنند، راهی جز اجتهاد به رأی نیست که در رأس آن مسئله قیاس قرار دارد.^۲

سپس از «شهرستانی» نویسنده کتاب «ملل و نحل» دلیلی در زمینه وجوب اجتهاد و قیاس نقل کرده که روح آن همان محدود بودن نصوص کتاب و سنت و نامحدود بودن حوادث است.

بعد از آن مثالهایی در این زمینه ذکر می کند که نشان می دهد منظور قیاس ظنی

(۱) المستصفی فی الاصول ج ۲ ص ۳۶۷.

(۲) المدخل الفقهي العام، ج ۱ ص ۷۴.

وقانون گذاری فقیه در مسائل غیر منصوص است، مانند قیاس حال متولی وقف بر ولی یتیم، و گرفتن احکام وقف از مقایسه با احکام وصیت، و قیاس احکام اجاره به بیع، و قیاس تغییر صورت یافتن عین مغبوبه به تلف عین^۱ (یعنی فی المثل اگر کسی مقداری گندم را غصب کند و آن را تبدیل به آرد نماید موظف نیست آن آرد را به صاحب گندم برگرداند بلکه این تغییر شکل حکم تلف را دارد و تنها باید مثل آن گندم را به صاحبش برگرداند).

جالب اینکه سر حیات فقه اسلامی و گسترش و شمول آن را همین مسئله اجتهاد ظنی به آن صورت که گفته شد می داند و معتقد است اگر پای قانونگذاری فقیه در میان نباشد فقه از حرکت خواهد ایستاد.

به عین عبارت او توجه کنید:

«ان هناك جماعة من فقهاء بعض المذاهب لم يقبلوا طريقة القياس فسقوا الظاهرية ولم يكن لمذهبههم هذا حياة ووزن لمخالفته ضرورات الحياة التشريعية، بل القياس هو سر سعة الفقه الاسلامي الشاملة لما كان وما يكون من الحوادث»^۲.

یعنی: جماعتی از فقهای بعضی از مذاهب هستند که طریقه «قیاس» را نپذیرفته اند آنها «ظاهریه» نامیده می شوند و برای مذهب آنها حیات و وزنی نیست، زیرا آنها با ضرورتهای حیاتی تشریحی مخالفند، اصولاً قیاس، رمز گسترش فقه اسلامی و شمول آن نسبت به حوادث گذشته و آینده است.

نقد و بررسی

اکنون پیش از آنکه به ذکر مبانی چهارگانه اجتهاد ظنی (قیاس و استحسان و مصالح مرسله و سد ذرایع) پردازیم لازم است روی همین قسمت که گفته شد بررسی فشرده ای انجام شود.

۱- فقهای ما که «اجتهاد» را به این معنی نپذیرفته اند همه مسائل مورد نیاز بشر را از کتاب و سنت و دلیل قطعی عقل بدون نیاز به مبانی ظنی دیگر استنباط می کنند اگر چیزی

(۱) المدخل الفقهي العام، ج ۱ ص ۷۹.

(۲) المدخل الفقهي العام، ج ۱ ص ۸۱.

در عناوین اولیه باشد به عنوان اولی و اگر نباشد از عناوین ثانویه که آن نیز منصوص است کمک می گیرند و سرانجام به سراغ «اصول عملیه» می روند و هیچ کمبود و محدودیتی در بحثهای فقهی آنها نیست.

و به تعبیر دیگر در فقه بسیار گسترده، فقهای شیعه از همه مسائل وحتى از مسائل مستحدثه بدون هیچ قید و شرط سخن میگویند و بدون نیاز به مسئله «قانونگذاری فقیه» قوانین شرعی همه مسائل را باز می یابند و شکوفائی فقه آنها به خصوص با توجه به مسأله لزوم تقلید مجتهد زنده اعلم در هر عصر و زمان، چشمگیر است و بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است.

۲ - اگر به راستی ما معتقد باشیم که بسیاری از مسائل امروز و فردا در قوانین اسلامی پیش بینی نشده و مطلقاً نصی بر آن نیست پس مسئله «الیوم اکملت لکم دینکم» چه میشود همچنین روایت معروف پیامبر (ص) در حَجَّة الوداع که فرمود: هر چیزی تا روز قیامت مورد نیاز شما بوده بیان و امر کردم، و هر چیزی مانع سعادت شما بوده از آن نهی کردم (ایها الناس ما من شیء یقربکم الی الجنة و یباعدکم عن النار الا و قد امرتکم به و ما من شیء یقربکم الی النار و یباعدکم عن الجنة الا و قد نهیتکم عنه) چه خواهد شد؟.

با این وضع چگونه میتوان اسلام را به عنوان یک قانون جهان شمول و ابدی و جاودانی معرفی کرد در حالی که نیاز به اجتهاد و گمان و ظنون انسانها دارد؟! و این مطلب عجیبی است.

۳ - چه تفاوتی در میان قانونگذاری به سبک غربی و سیله قوه مقننه با این نوع اجتهاد باقی می ماند؟ درست است که در اینجا پای مسئله قیاس در میان است یعنی مقایسه غیر منصوص، با احکام دیگر شرع، ولی چنانکه بعداً خواهیم دید در بسیاری از موارد هیچگونه قیاس و معیاری در دست نیست و مجتهد شخصاً باید مصالح و مفاسد را بررسی کند و آنچه را مصلحت می بیند به عنوان قانون برای خود و پیروانش برگزیند و این درست همان چیزی است که در شیوه قانونگذاری غربی دیده می شود.

۴ - ما، در دلائل لزوم بعثت انبیاء، همگی به این دلیل استدلال می کنیم که بشر نمی تواند راه سعادت را تنها با پای خود پیماید و عقل انسان از درک بسیاری از مصالح و حقائق عاجز و ناتوان است، این شعاع وحی و نبوت است که با اتکای به علم بی پایان

خداوند می تواند تمام این مسیر را روشن سازد و بدون خطا و اشتباه راه را به انسان نشان دهد:

هرگاه اجتهاد به معنی فوق درست باشد همه این دلائل فرو می ریزد و حتی قاعده لطف که در علم کلام بر تمام این مسائل سایه افکننده، خدشه دار خواهد شد.
(ادامه دارد)

عید واقعی

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَعْضِ الْأَعْيَادِ:

إِنَّمَا هُوَ عِيدٌ لِمَنْ قَبِلَ اللَّهَ صِيَامَهُ، وَ
شَكَرَ قِيَامَهُ، وَ كُلَّ يَوْمٍ لَا يُغْصَى اللَّهُ فِيهِ فَهُوَ
يَوْمٌ عِيدٌ.

امام علی علیه السلام در یکی از عیدها (که عید روزه بود درباره عید) فرموده است:
امروز عید کسی است که خدا روزه اش را پذیرفته و نمازش را پاداش داده است (نه برای آنکه جامه نو پوشد و پیش خدا آبرونداشته باشد) و هر روز که خدا را در آن نافرمانی نکنند آن روز عید (روز جشن و شادی) است.

نهج البلاغه مرحوم فیض الاسلام (ره) کلمه قصار ۴۲۰ / ۱۲۸۶



بحثنی پیرامون

ولایت فقیہ

۵

سید حسن طاہری خرم آبادی

در شماره گذشته بحث به این جا رسید که قانونگذاری حق اولی و ذاتی خداوند است و هیچ انسانی ذاتاً چنین حقی را ندارد ولی براساس مصالح خاصی، ممکن است خداوند متعال این حق را به انسانی واگذار کند.

و گفتیم که طبق روایات متعددی حق جعل احکام به پیامبر اکرم (ص) تفویض شده است و در مورد ائمه هم در چندین روایت باین مطلب تصریح شده است.

اینک به چند نمونه از این روایات اشاره می کنیم:

۱- در مورد پیامبر اسلام (ص):

کافی: علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن ابن اذینه عن فضیل بن یسار قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول لبعض اصحاب قیس الماصر: ان الله عزوجل اذّب نبیه فاحسن ادبه فلما اکمل له الأدب قال: «وانک لعلی خلق عظیم» ثم قوض الیه امرالدين والامة لیسوس عباده فقال عزوجل: «ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا» وان رسول الله صلی الله علیه وآله کان مسدداً موقفاً مؤیداً بروح القدس لا یزل ولا یخطئ فی شیئ مما یشیر به الخلق فتأذّب بأداب الله.

ثم ان الله عزوجل فرض الصلاة رکعتین رکعتین عشر رکعات، فاضاف رسول الله الی الرکعتین، رکعتین والی المغرب رکعة، فصارت عدیل الفریضة، لایجوز ترکهن الا فی سفر، وافرد الرکعة فی المغرب فترکها قائمة فی السفر والحضر فاجازالله له ذلك کله فصارت الفریضة سبع عشرة رکعة، ثم سن رسول الله صلی الله علیه وآله النوافل اربعاً وثلاثین رکعة مثلی الفریضة، فاجازالله عزوجل له ذلك، والفریضة والنافلة احدى وخمسون رکعة وفرض الله فی السنة صوم شهر رمضان وسن رسول الله (ص) صوم شعبان وثلاثة ايام فی کل شهر مثلی الفریضة، فاجازالله عزوجل له ذلك وحرّم الله

عزوجل الخمر بعینها وحرم رسول الله المسکر من کل شراب فاجاز الله له ذلك
.....^۱

ترجمه حدیث: مرحوم کلینی در کافی از علی بن ابراهیم واو از پدرش
ابراهیم واو از ابن ابی عمیر واو از ابن اذینه واو از فضیل بن یسار نقل می کند
که فضیل گفت:

شنیدم از امام صادق علیه السلام که برای یکی از یاران قیس ماصر
می فرمود: خداوند پیغمبر خود را ادب نمود و نیکو قرار داد ادب او را.^۲
پس آنگاه که به مرحله کمال اخلاقی رسید و ادب او کامل گردید
خداوند به او فرمود: «انک لعلی خلق عظیم» یعنی بدرستی که تو بر خلق بزرگ
وعظیمی استوار هستی.^۳

آنگاه امر دین و امت را به او تفویض فرمود تا امور آنان را تدبیر و
سرپرستی نماید و فرمود: «ما اتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا».^۴
یعنی هر چه را که رسول برای شما بیاورد، بگیریید و از هر چیزی که
شما را از آن نهی نماید خودداری کنید. و بدرستی که رسول خدا (ص) بوسیله
روح القدس تأیید می گردید و در همه امور موفق بود و آنچه را انجام می داد با
واقع و حق تطبیق می کرد و مصیب بود، و هرگز خطا و اشتباه - در هیچ امری
از امور رهبری و اداره مردم و غیر آن - نمی نمود پس به آداب و اخلاق الهی متخلق
بود.

آنگاه امام (ع) به چند مورد از مواردی که رسول خدا (ص) طبق
اختیاراتی که به او در امر دین داده شده و عمل فرموده بود، اشاره نموده
و فرمود:

(۱) کافی ج ۱ صفحه ۲۶۶ باب التفویض الی رسول الله حدیث ۴، بحار ج ۱۷ ص ۴.
(۲) منظور از ادب، تربیت و تکمیل نفس از جهات اخلاقی است. در مصباح المنیر گفته: «ادبته
ادباً من باب صَرَبَ، عَلَّمْتَهُ رِیاضَةَ النِّفْسِ وَمَحَاسِنَ الاخْلَاقِ» یعنی اگر گفته شود ادب نمودم او را، به معنی
آن است که ریاضت نفس و محاسن اخلاق را به او یاد دادم.

(۳) سوره قلم، آیه ۴.

(۴) سوره حشر، آیه ۷.

خداوند نمازهای یومیه را دور رکعت دور رکعت قرار داده بود و مجموع ده رکعت میشد پس رسول خدا به هر دور رکعتی (غیر از نماز صبح و مغرب)، دو رکعت دیگر اضافه نمود و به نماز مغرب فقط یک رکعت، پس آنچه را که رسول خدا قرار داد، همسان فریضه گردید و جایز نیست ترک این دو رکعت مگر در سفر، ولی یک رکعت مغرب را در سفر و غیر سفر باید بخواند. پس خداوند آنچه را که پیامبر (ص) انجام داده بود اجازه داد و امضاء فرمود، پس نمازهای واجب هفده رکعت شد.

سپس مستحب فرمود رسول خدا (ص) نوافل (نمازهای نافله شبانه روز) را که سی و چهار رکعت باشد یعنی دو برابر نمازهای واجب یومیه. و خداوند متعال این را اجازه فرمود.

و خداوند واجب فرمود در سال روزه ماه رمضان را و مستحب قرارداد رسول خدا، روزه ماه شعبان و سه روز از تمام ماهها را که مجموعاً دو برابر روزه واجب است، و خداوند این موضوع را هم اجازه فرمودند.

و خداوند حرام فرمودند خمر را و حرام فرمودند رسول خدا مسکر از هر آشامیدنی را و خداوند آنرا اجازه فرمود.

آنگاه می فرماید که رسول خدا چیزهایی را مکروه قرار داد و حرام قرار نداد یعنی اجازه داد که آنها را مرتکب شوند اگر چه مکروه باشد. ولی نسبت به آنچه را که حرام فرموده است اجازه ارتکاب و همچنین در مورد اموری که واجب فرموده، اجازه ترک نداده است.

و رسول خدا (ص) به کسی اجازه نداده است که دور رکعت نمازی را که ضمیمه فرموده است به نمازهایی که خداوند ابتداءً واجب فرموده بود، ترک نماید مگر برای کسی که مسافر است و کسی نمی تواند چیزی را که رسول خدا (ص) اجازه آنرا نداده اجازه دهد. و در آخر حدیث می فرماید: فوافق امر رسول الله (ص) امر الله عزوجل ونهیه نهی الله عزوجل ووجب علی العباد التسلیم له کالتسلیم لله تبارک و تعالی^۱.

(۱) یعنی: اوامر و نواهی رسول خدا (ص)، مطابق اوامر و نواهی الهی شد و بر بندگان خدا واجب

این حدیث از جهت سند، معتبر بلکه صحیح است.
 و روایات زیادی به همین مضمون در مورد رسول خدا (ص) داریم
 که برخی از آنها از جهت سند هم اعتبار داشته و مورد وثوق می باشند.
 مانند روایتی که بصائر الدرجات از احمد بن محمد و او از بزندی و او
 از حماد بن عثمان و او از زراره و زراره از ابی جعفر امام باقر (ع) نقل می کند
 که حضرت فرمود: وضع رسول الله دية العين ودية النفس ودية الانف وحرّم
 النبیذ وکل مسکر، فقال له رجل: فوضع هذا رسول الله (ص) من غیر ان یکون
 جاء فيه شیء قال: نعم لیعلم من یطیع الرسول وبعصیه.^۱
 یعنی رسول خدا پرداخت دیه (جریمه های مالی در برابر جنایات)
 چشم و جان و همچنین دیه دماغ را واجب کرد و حرام نمود نبیذ (عصیر
 خرما) و هر مسکری را. مردی (که در آن مجلس حضور داشت) به حضرت
 باقر (ع) عرض کرد که آیا رسول خدا (ص) این احکام را بدون آنکه
 در خصوص آنها چیزی از طرف خداوند رسیده باشد وضع نمود؟ حضرت
 فرمود: آری، برای آنکه کسانی که رسول خدا را اطاعت می کنند از کسانی
 که او را عصیان می نمایند شناخته شوند.^۲

۲ - در مورد ائمه علیهم السلام هم روایات چندی به این مضمون:
 «آنچه که به پیامبر تفویض شده بود به ما هم تفویض شده است»، نقل شده
 ولی از جهت سند بعضی از آنها مخدوش و بعضی دیگر مورد بحث
 و گفتگو است که فعلاً مجال بحث در باره آنها نیست و تنها یک حدیث
 صحیح^۳ در کتاب کافی و بصائر الدرجات و اختصاص مرحوم مفید به

گردید که در مقابل پیغمبر مطیع و فرمانبر باشند همچنانکه در مقابل خدا چنین هستند.

(۱) البته این حدیث در اصول کافی به سند دیگری نقل شده است.

(۲) بصائر الدرجات ص ۳۸۱ ح ۱۴ از جزء ۸.

(۳) کافی، عن ابی اسحاق النحوی قال: دخلت علی ابی عبدالله فسمعتہ یقول انّ الله عزوجل اذ ب

نبيه علی محبته فقال: وانك لعلی خلق عظیم ثم فوض الیه فقال عزوجل وما اتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم
 عنه فانتهوا وقال عزوجل من یطیع الرسول فقد اطاع الله ثم قال وانّ نبی الله فوض الی علی علیه السلام وائتمنه
 فسلمتم ووجد الناس فوالله لنحیکم ان تقولوا اذا قلنا و تصمتوا اذا صمتنا ونحن فیما بینکم و بین الله عزوجل،
 ما جعل الله لأحد خیراً فی خلاف امرنا (کافی، ج ۱ ص ۲۶۵ باب التفویض الی رسول الله (ص)).

سندهای مختلف و متعدد نقل شده است که چند سند آن هم معتبر و صحیح است ترجمه آن حدیث بدین قرار است:

ترجمه حدیث: کلینی در کتاب کافی از ابی اسحاق نحوی نقل می کند که ابی اسحاق گفت: خدمت امام صادق علیه السلام مشرف شدم و شنیدم که حضرت می فرمود: بدرستی که خداوند پیامبرش را بر محبت خود ادب نمود و سپس به او گفت: «وانك لعلى خلق عظیم» و سپس تفویض فرمود به او و فرمود: «وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا» و فرمود: «من يطع الرسول فقد اطاع الله» آنگاه امام صادق (ع) فرمود بدرستی که پیامبر خدا (ص) تفویض فرمود به علی علیه السلام و او را امین خود قرار داد و شما (دوستان علی ع) تسلیم شدید ولی مردم (و دیگران) او را انکار نمودند پس بخدا قسم ما دوست داریم که شما سخن بگوئید آنگاه که ما چیزی را می گوئیم و ساکت شوید آنگاه که ما ساکت شدیم و ما در بین شما و خداوند هستیم و قرار نداده است خداوند برای کسی خیری را در مخالفت با فرمان ما.

این حدیث در کافی^۱ با دوسند نقل گردیده که یکی از آن دو صحیح می باشد و در بصائر الدرجات^۲ نیز با مختصر تفاوتی که از جهت اصل مقصود تفاوت نمی کند با دوسند دیگر که باز یکی از آن دو صحیح است وارد شده و در کتاب اختصاص^۳ مرحوم شیخ مفید هم با سندی صحیح نقل شده است.

بیان دلالت حدیث مذکور بر مسئله تفویض آن است که در این حدیث مورد تفویض را آیه «ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا» و آیه «من يطع الرسول فقد اطاع الله» قرار داده زیرا فرموده است: «فَوُضَّ اليه فقال ...» یعنی تفویض نمود به او، پس فرمود: «ما آتاكم الرسول فخذوه» یعنی

(۱) کافی، ج ۱ صفحه ۲۶۵ و ۲۶۶ باب التفویض الی رسول الله حدیث ۲۰۱.

(۲) بصائر الدرجات صفحه ۳۸۴ جزء ۸ حدیث ۴ و ۵.

(۳) اختصاص صفحه ۳۳۰.

مورد و متعلق تفویض و چیزی که به آن حضرت واگذار گردید این بود که فرمود هر چه را که رسول برای شما می آورد بپذیرید، و فرمود کسی که رسول را اطاعت نماید، خدا را اطاعت نموده است.

و در روایات دیگر مانند صحیح فضیل بن یسار و دیگر روایات این دو آیه را امام (ع) بر تفویض امر دین و امت و واگذاری جعل احکام به پیغمبر (ص) تطبیق فرموده مثلاً در روایت فضیل فرموده: ثم قوض الیه امر الدین والامة لیسوس عباده فقال عزوجل «ما اتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا»^۱.

مفاد و مفهوم این جملات این است که با آیه «ما اتاکم الرسول فخذوه» و نزول آن بر پیامبر (ص)، امر دین و امت که از جمله آن «جعل احکام» است به پیغمبر (ص) تفویض گردید، پس آیه «ما اتاکم الرسول» بیان کننده این حقیقت است که هر چه پیغمبر (ص) بفرماید و بدان فرمان دهد، مردم باید سماعاً و طاعة آن را گرفته و به آن عمل نمایند، و او امر پیغمبر (ص) چه احکام و قوانینی باشد که وضع می کند و چه دستورات و فرمانهای حکومتی. و با توجه به اینکه:

۱ - مورد تفویض در این حدیث، آیه شریفه است.

۲ - در حدیث فضیل، آیه به تفویض امر دین و امت و وضع احکام و قوانین تفسیر و تطبیق گردیده است.

پس حدیث مذکور نیز مانند حدیث فضیل بر مسئله تفویض احکام دلالت خواهد داشت. و بعد می فرماید: رسول خدا آنرا به امیرالمؤمنین (ع) تفویض نمود.

البته دلالت حدیث، بر تفویض این امور به ائمه دیگر، روشن نیست و محل تأمل است. و لکن در احادیث دیگر، مسئله تفویض به ائمه با صراحت کامل مطرح شده است و جمله «ما قوض الی النبی فقد قوض الینا» یعنی آنچه به پیامبر (ص) تفویض شده به ما هم تفویض گردیده است، دلالت به همین مطلب می کند.

(۱) کافی، ج ۱ ص ۲۶۶.

و بحث در اسناد و خصوصیات دیگر روایات مذکور از حوصله این مقاله که مقصد دیگری دارد، بیرون است.

و در اینجا این مسئله را با ذکر چند نکته به پایان می‌رسانیم.

۱- در اکثر احادیثی که در مورد تفویض وارد شده است، برمسأله عصمت پیامبر(ص) تکیه شده است، یعنی علت و اساس و پایه و گذاری امر دین و جعل احکام و قوانین به رسول خدا آن است که آن حضرت دارای مقام عصمت است و اگر معصوم نبود این منصب به او تفویض نمی‌گردید، مثلاً در روایت فضیل بن یسار می‌فرماید: ان الله عزوجل آدب نبیه فأحسن أدبه فلما اکمل له الادب قال وآنک لعلی خلق عظیم ثم فوض الیه امرالدین والامه.^۱ مضمون این جمله آنست که پس از آنکه خداوند پیغمبرش را نیکو ادب نمود و او را به کمال رسانید امر دین و امت را به او تفویض نمود.

آنگاه می‌فرماید: «وآن رسول الله صلی الله علیه وآله کان مسدداً موقفاً مؤیداً بروح القدس لا یزل ولا یخطی ء فی شیء مما یشوس به الخلق فتأدب بأداب الله».

یعنی رسول خدا در کار خود موفق و مصیب بوده و هر چه انجام می‌داده مطابق باحق و واقع بوده و روح القدس او را تأیید می‌کرد و هرگز خطا و اشتباه در آنچه را که مربوط به اداره و رهبری مردم بود، نداشت پس متخلق شد به آداب و اخلاق الهی.

و در روایات دیگر نیز نظیر این عبارات دیده می‌شود مانند: «ان الله آدب نبیه فلما انتهى الی ما اراد قال وآنک لعلی خلق عظیم ففوض الیه دینه».^۲ بدرستی که خداوند پیامبر خود را ادب نمود (به او ریاضت نفس را آموخت و در جهات اخلاقی او را کامل ساخت) و آنگاه که تکمیل و تأدیب او را به انتها رسانید و او را به حدی که می‌خواست از کمالات نائل فرمود به او گفت: «وآنک لعلی خلق عظیم» یعنی تو دارای اخلاق بزرگ و عظیمی

(۱) بحار، ج ۱۷، صفحه ۴.

(۲) بحار، ج ۱۷، صفحه ۴.

هستی، و سپس دین را به او تفویض نمود.

ملاحظه می شود که در این احادیث پس از بیان تکمیل نفس پیامبر و رسانیدن آن حضرت به درجات عالیه از کمال، می فرماید: «انک لعلی خلق عظیم» و از عظمت روحی و اخلاقی پیامبر خبر می دهد که در سایه تکمیل و تربیت الهی به آن رسیده است و این همان مقام والای عصمت و علم است و مانند احادیث شریفه:

۱ - ان الله اذّب نبيه فاحسن تأديبه.^۱

۲ - ان الله اذّب نبيه حتى اذا اقامه على ما اراد.^۲

۳ - ان الله ادب نبيه فاحسن تأديبه فلما ائتدب فؤض اليه.....^۳

۴ - ان الله اذّب محمداً صلى الله عليه وآله تأديباً ففؤض اليه الامر وقال ما اتاكم الرسول فخذوه.^۴

۵ - ان الله تبارك وتعالى ادب محمداً فلما تأدّب فؤض اليه فقال: ما اتاكم الرسول.....^۵

۶ - ان الله خلق محمداً طاهراً ثم ادّبه حتى قومه على ما اراد ثم فؤض اليه الامر فقال ما اتاكم الرسول فخذوه.....^۶

۷ - ان الله خلق محمداً عبداً فادّبه حتى اذا بلغ اربعين سنة اوحى اليه وفؤض اليه الاشياء.^۷

۸ - ان الله اذّب نبيه على محبته فقال وانك لعلی خلق عظیم ثم فؤض اليه فقال عزوجل ما اتاكم الرسول...^۸

(۱) بحارج ۱۷ حدیث ۱۰ ص ۷.

(۲) بحارج ۱۷ حدیث ۱۱ ص ۸.

(۳) بحارج ۱۷ حدیث ۱۲ ص ۸.

(۴) بحارج ۱۷ حدیث ۱۷ ص ۹.

(۵) بحارج ۱۷ حدیث ۱۹ ص ۱۰.

(۶) بحارج ۱۷ حدیث ۲۱ ص ۱۱.

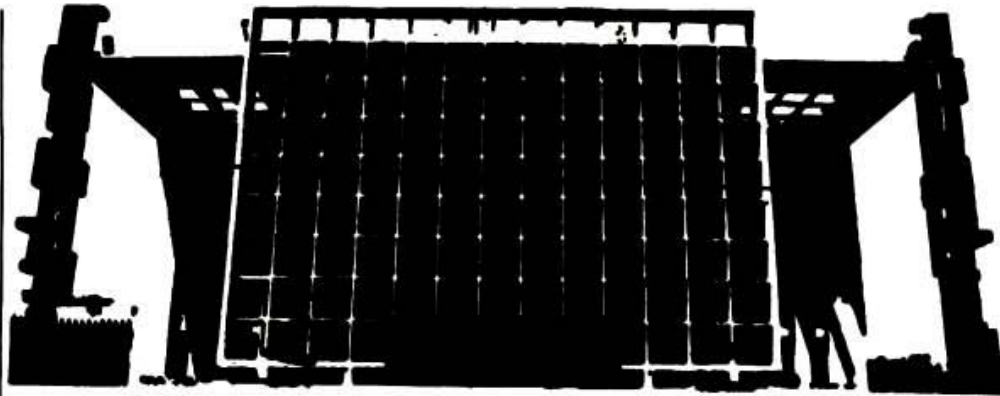
(۷) بحارج ۱۷ حدیث ۶ ص ۳۳۱.

(۸) بحارج ۱۷ حدیث ۱۳ ص ۳۳۴.

در تمام این احادیث - با عبارتهای گوناگون و در عین حال مشابه - به این مطلب توجه داده شده که بعد از آنکه خداوند پیامبرش را از نظر کمالات تکمیل نمود و او را به حدی از کمال که می خواست رسانید و دارای خلق عظیم گردانید، آنگاه دین خود را به او تفویض نمود، یعنی تفویض دین به پیامبر (ص) بدنبال یافتن خلق عظیم و تکامل درجات مختلف انسانی و اخلاقی بوده است.

بنابراین چون پیغمبر دارای چنین مقامی از کمالات نفسانی است و هیچ نوع خطا و اشتباهی در امر دین و اداره مردم نمی کند و همیشه بوسیله روح القدس تأیید می گردد، لذا آنچه را که از احکام و قوانین وضع می کند مطابق مصالح واقعی خواهد بود، یعنی بر ملاکات و علل احکام واقف است و درجات مصالح و ملاکات احکام را در نظر می گیرد، اگر در حد لزوم است امر الزامی و حتمی می کند و اگر در حد لزوم نیست آنرا مستحب قرار می دهد و هرگز فعلی که مصلحت ندارد یا مفسده دارد آنرا واجب یا مستحب قرار نخواهد داد و به عکس اگر عملی دارای مفسده و ضرر نیست، حرام نمی کند.





در قانون اساسی

محمد یزدی



قوای حاکم و استقلال آنها

در نظام جمهوری اسلامی ایران قوای حاکم عبارتند از قوه مقننه، قوه مجریه، و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت امر و امامت امت عمل میکنند. هر یک از این سه قوه مستقل بوده و نباید و نمی‌توانند در یکدیگر دخالتی داشته باشند.^۱

تنظیم روابط این سه قوه در مسائلی که لازم است باهم هم‌آهنگ عمل کرده و یا هم‌مرز شوند، بر عهده رئیس جمهور است که ریاست قوه مجریه را دارد چون نیاز به این هم‌آهنگی معمولاً در مسائل اجرایی می‌باشد.^۲

(۱) اصل پنجاه هفتم

(۲) اصل یکصد و سیزدهم

۱- قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی بکار گرفته میشود^۱ که در زمان حاضر دو یست وهفتاد نفر^۲ نمایندگان مردم که بطور مستقیم و با رأی مخفی برای مدت چهار سال^۳ انتخاب شده اند، گرد هم جمع شده و با بررسی طرحها ولوایحی که خود تهیه کرده و یا دولت پیشنهاد نموده، در عموم مسائل کشور^۴ بر اساس آئین نامه داخلی خود قوانینی را به تصویب میرسانند^۵.

این مصوبات بوسیله شورای نگهبان که مرکب از شش نفر فقیه وشش نفر حقوقدان هستند کنترل میشود تا مخالف احکام شرعی و یا قانون اساسی نباشد^۶ و پس از تصویب شورای نگهبان، بوسیله رئیس مجلس شورای اسلامی برای رئیس جمهور ارسال و پس از امضاء رئیس جمهور برای اجراء به مسؤلان مربوطه ابلاغ می شود^۷ و با این ابلاغ وانتشار آن در روزنامه رسمی، با گذشتن پانزده روزه^۸ در سراسر کشور^۹ لازم الاجرا است بگونه ای که تخلف از آن قابل پیگرد و تعقیب بوده ومجازات آن توسط دیوان عدالت اداری^{۱۰} تعیین میشود واز آن پس نمایندگان - با نظارت مداوم^{۱۱} واستفاده از حق تحقیق وتفحص خود-^{۱۲} بر آنچه در سراسر کشور میگذرد، ناظر هستند تا با همه مردم طبق قانون برخورد شده وحقوق ملت در برابر قانون بطور مساوی محفوظ بماند^{۱۳} تا حدی که مسؤلین اجرائی رده اول کشور یعنی وزراء و دولت را میتواند مورد سؤال

(۱) اصل پنجاه وهشتم

(۲) اصل شصت و چهارم

(۳) اصل شصت ودوم

(۴) اصل هفتادو یکم

(۵) اصل شصت و پنجم

(۶) اصل نود و چهارم - چگونگی کار و شرائط واختیارات شورای محترم نگهبان در شماره سوم مجله نور علم صفحه ۶۷

تشریح شده است.

(۷) اصل یکصد و بیست وسوم

(۸) ماده دو، قانون مدنی

(۹) همانطور که میدانید چون در گذشته وسائل ارتباطی و رادیوتلو بیژون دستگاههای مخابراتی چون تلفن

وتلگراف وتلکس وجود نداشت یاضعیف بود قانون مصوب ۱۳۰۷ میگوید قوانین مصوبه، در تهران ۱۰ روز پس از انتشار و در شهرهای دیگر برای هر شصت فرسخ مسافت تا تهران یک روز اضافه لازم الاجرا است.

(۱۰) اصل یکصد وهفتاد وسوم

(۱۱) اصل هشتاد و چهارم

(۱۲) اصل هفتاد وشش

(۱۳) اصل بیستم

قرار داده^۱ و در موارد استیضاح کنند که طبعاً باید مجدداً رأی اعتماد گرفته شود که گاهی منجر به سقوط یک یا چند وزیر خواهد شد^۲.

۲ - قوه مجریه از طریق رئیس جمهور که ریاست این قوه را^۳ بعهده دارد و هیئت دولت - که با پیشنهاد نخست وزیر و تصویب رئیس جمهور از مجلس شورای اسلامی رأی اعتماد میگیرند^۴ - اعمال میشود. و هر یک از وزیران، مسؤول کارهای مربوط به خود خواهد بود^۵ و نخست وزیر مسؤول کار هیئت وزیران است^۶.

هیئت وزیران یا هر یک از وزراء با تصویب نامه های مربوط به اجراء قوانین^۷ که بوسیله رئیس جمهور کنترل می شود^۸ کار مجریان را مشخص تر و برای اجراء آماده وآسان می کنند.

۳ - قوه قضائیه از طریق شورای عالی قضائی که بالاترین مقام قضائی است، اعمال میشود. این قوه با ایجاد تشکیلات لازم در دادگستری و استخدام قضات عادل و شایسته و عزل و نصب و تغییر محل مأموریت و تعیین مشاغل و امثال آن و همچنین با تهیه لوایح قضائی مورد نیاز برای تقدیم به مجلس^۹ عدالت را در جامعه برقرار نموده و به تظلمات و شکایات رسیدگی و از وقوع جرائم پیشگیری و مجرمین را با اجراء حدود و تعزیرات و مقررات اسلامی مجازات مینماید.^{۱۰}

بمنظور نفوذ و توسعه عدالت در همه دستگاههای کشور و پیشگیری از سوء استفاده قدرتهای رسمی، دیوانی بنام دیوان عدالت اداری زیر نظر این شورا به تخلفات مسئولین اجرائی کشور و شکایات مردم از این مسئولین رسیدگی میکند!^{۱۱}

(۱) اصل هشتاد و هشت

(۲) اصل هشتاد و نهم

(۳) اصل یکصد و سیزدهم

(۴) اصل یکصد و سی و سوم

(۵) اصل یکصد و سی و هفتم

(۶) اصل یکصد و سی و چهارم (قسمت آخر)

(۷) اصل یکصد و سی و هشتم

(۸) اصل یکصد و بیست و هشتم

(۹) اصل یکصد و پنجاه و هفتم

(۱۰) اصل یکصد و پنجاه و هشتم

(۱۱) اصل یکصد و هفتاد و سوم - در انتهای این اصل آمده است که حدود اختیارات و نحوه عمل این دیوان را

و بمنظور نظارت بر حسن جریان امور و اجرای صحیح این قوانین در دستگاههای مختلف کشور، سازمانی بنام سازمان بازرسی کل کشور در نظر گرفته شده^۱ که براساس قوانین مربوط به خود انجام وظیفه میکند.

این سه قوه که هر یک کار خود را بطور مستقل انجام داده و هیچیک نمی تواند در امور دیگری دخالتی داشته باشد و روابطشان توسط ریاست جمهور تنظیم میگردد، زیر نظر رهبر قرار دارند^۲ و در حقیقت مشروعیت کار خود را با این نظارت بدست می آورند^۳.

بدین قرار که:

قوه مقننه: چون مجلس شورای اسلامی بدون شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد^۴ و مصوبات آن بدون عبور از این شورا قانونیت نداشته و لازم الاجراء نخواهد بود^۵ و همانطور که میدانیم شش نفر از فقهای این شورا بوسیله رهبر یا شورای رهبری انتخاب میشوند^۶ در حقیقت با این انتخاب و نصب، کار مجموعه قوه مقننه مشروعیت می یابد.

قانون معین میکند، و از جمله مواردیکه در قانون اساسی تعیین خصوصیات بعهده قانون عادی گذارده شده و مجلس شورای اسلامی نیز تعیین نموده همین مورد است و «قانون دیوان عدالت اداری» مشتمل بر بیست و پنج ماده و ۹ تبصره در جلسه روز چهارم بهمن ماه سال شصت با حضور شورای محترم نگهبان بتصویب رسیده و متن آن در مجموعه قوانین آمده است.

(۱) اصل یکصد و هفتاد و چهارم - در پایان این اصل نیز تعیین حد و اختیارات و وظایف، بعهده قانون عادی گذارده شده که خوشبختانه مجلس شورای اسلامی آنرا در تاریخ ۶۰/۷/۱۹ در چهارده ماده و پنج تبصره با حضور شورای محترم نگهبان بتصویب رسانده که در مجموعه قوانین ثبت شده و در حال حاضر هر دو قانون در دست اجراء می باشد.

(۲) اصل پنجاه و هفتم

(۳) این بحث را در جای خود بررسی کرده ایم که چون انسانها آزاد آفریده شده اند و هیچکس حق حاکمیت بردیگری را نداشته و نیاز به اصل حکومت و ضرورت آن برای حفظ مصالح و پیشگیری از مفاسد، نمیتواند برای فرد یا جمع معینی حق حکومت بیاورد و ملاک این حق علم به مصالح و مفاسد است و با توجه به تأثیر و تأثر انسان و جهان در یکدیگر، شناخت مصالح مفاسد نوع انسانی در کل هستی جز برای آفریدگار انسان و جهان و علم مطلق الهی میسر نیست، که علم ربوبی مطلق و محیط بوده و هیچ چیز از حیطه آن خارج نیست «لا یعزب عن علمه مثقال ذرة».

بنابراین حق حاکمیت مطلق از آن خداوند جهان است و این حق که وجوب اطاعت از او امر و نواهی الهی را ایجاب میکند در مسائل جاری روزمره حکومتی به پیامبر و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین منتقل شده و از امام معصوم به نائب عامش یعنی قیامه جامع الشرائط که مصداق آن با انتخاب مردم براساس ضوابط شرعی شکل میگیرد و در قانون اساسی در فصل رهبری آمده است.

(۴) اصل نود و سوم

(۵) اصل نود و چهارم

(۶) اصل نود و یکم (بند یک)

قوه مجریه: پس از آنکه نخست وزیر با معرفی رئیس جمهور از مجلس شورای اسلامی رأی تمایل میگیرد و حکم صدارت او صادر میشود^۱ و زراء خود را با تصویب رئیس جمهور به مجلس معرفی می کند تا رأی اعتماد بگیرند و سپس دولت تشکیل میشود و چون حکم شخص رئیس جمهور که ریاست این قوه را بعهدہ دارد^۲ پس از انتخاب مردم و تشخیص موضوع توسط رهبر یا شورای رهبری، امضاء میشود^۳ مشروعیت مجموع این قوه با این امضاء تحقق می یابد گذشته از فرماندهی کل نیروهای مسلح که از اجزاء قوه مجریه است و مستقیماً از وظائف و اختیارات رهبری می باشد.

قوه قضائیه: که در رأس آن شورای عالی قضائی قرار داد و کلیه دستگاههای قضائی کشور زیر نظر این شورا کار میکند، گذشته از آنکه قضات این دستگاهها یا مستقیماً بجهت دارا بودن مقام اجتهاد حق قضاوت شرعی دارند و یا با اجازه رهبر کار میکنند، با نصب عالیتین مقام قضائی کشور از طرف رهبری، یعنی رئیس دیوانعالی کشور^۴ و دادستان کل^۵ که عضو این شورا هستند، مجموعه این قوه مشروعیت می یابد. و بدین ترتیب حاکمیت شرعی منصوب از طرف خداوند برای پیامبر و امام که با ادله خود منتقل به نائب امام شده در تمام رگهای این سه قوه جریان یافته و نظام شکل شرعی خود را مییابد که ضمن اتکاء به آراء و نظرات انتخاب کنندگان در مصادیق و موضوعات، انتساب به حاکم علی الاطلاق و مقامی که تنها او حق حاکمیت دارد (خالق انسان و جهان) محقق میشود.^۶

چرا سه قوه؟

بسیار روشن است که انسان برخلاف بسیاری از موجودات این جهان در قسمتی از کارهای خود مختار بوده و با اراده و خواست خویش، انجام یا ترک کاری را

(۱) اصل یکصد و بیست و چهارم

(۲) اصل یکصد و سیزدهم

(۳) اصل یکصد و دهم (بند چهارم)

(۴) اصل یکصد و دهم (بند دوم)

(۵) اصل یکصد و شصت و دوم

(۶) اصل پنجاه و هشتم

انتخاب میکند و بهمین دلیل قدرت تشخیص و شناخت ترتیب نتایج و آثار و رابطه بین کار و نتیجه آن به وی عنایت شده در حدی که میتواند حاصل کار را قبل از انجام آن بخوبی ببیند و دانسته و فهمیده راهی را انتخاب کند.

واز طرفی چون زندگی انسانها همانند بعضی از حیوانات دیگر اجتماعی است و در طبع خویش شهرنشین بوده و افراد باید در کنار هم و با کمک یکدیگر زندگی کنند^۱ که نتیجه قهری این دو اصل برخورد و جدال و جنگ و خونریزی است^۲ که اگر کنترل نشود به هلاک و زوال انسانیت منتهی خواهد شد. و بهمین دلیل انسانها از دیر زمان پذیرفته اند که حد و مرزی لازم است و قانونی باید تا انسانهای آزاد خود مختار اجتماعی را کنترل کند.

توجه به این مقدمه ضرورت قانون و نیاز به آن را مشخص میکند اما این بحث که قانونگذاری حق کیست و آیا انسانها میتوانند خود با تشخیص مصالح و مفاسد و سود و زیان و حتی با تعاون و کمک یکدیگر هم که شده حدود و ضوابطی را برای زندگی خود تنظیم کنند؟ و یا باید همه این حدود و ضوابط در چهارچوبه تأمین کل مصالح و مفاسد نوع انسانی در طول تاریخ زندگی بشری باشد؟ که چنین شناخت و علم و اطلاعاتی جز برای خالق انسان و جهان امکان پذیر نیست، که مفاد اصل چهارم قانون اساسی همین است. بحثی است بجای خود.

اما بهر صورت تنها وجود (حتی) بهترین قانون برای این منظور کافی نیست بلکه کسانی باید اجراء آن را بعهدہ بگیرند زیرا مباحث اخلاقی به تنهایی نمیتواند ضمانت اجرائی همه کارها را داشته باشد و حتی در مدینه فاضله هم متصدیانی لازم است که واجبات کفائی و امور حسبیه را نظارت کنند و بسیاری از مقررات حقوقی و جزائی و حتی امور مدنی نیازمند مسئول مشخصی است که ضرورت قوه مجریه را روشن می سازد.

(۱) دلیل اجتماعی بودن انسان نیاز او به انس و الفت، خوف و هراس او از تنهایی، حس راحت طلبی و استثمار دیگران است و یا چگونگی آفرینش وی، که مرد بدون زن و بالعکس بگونه ای است که میتوان گفت ناقص است و با هم که شدند حالت طبیعی پیدا کرده و بدنبال آن عواطف مادری، پدری و خواهر و برادری و بالأخره خانواده و قوم و عشیره ای که بتدریج اجتماع را شکل می دهند.

(۲) فرشتگان الهی نیز با محاسبه ظاهر خلقت انسان به خداوند جهان عرضه داشتند! «اتجعل فیها من یفسد فیها و یفسک الدماء...» آیا در زمین کسی را قرار میدی که جز فساد و خونریزی کاری ندارد؟

و همچنین در هر جامعه‌ای هستند کسانی که منافع شخصی خود را حتی به قیمت زیر پا گذاشتن حقوق دیگران ترجیح می‌دهند که برای کنترل کردن چنین تجاوزاتی بطور کلی از مرحله شناخت و پیشگیری جرم و تشخیص و تعیین مجرم تا مرحله حکم و مجازات، قوه قضائیه لازم است بگونه‌ای که با نبودن آن، دو قوه دیگر هم نمیتوانند چندان نقش مؤثری داشته باشند. زیرا اگر متخلف مجازات نشود قانون اجرا نخواهد شد و قانونگذاری بدون اجراء آن سودی نخواهد داشت.

و بهمین جهت در تمام سیستمهای حکومتی حتی در ساده‌ترین شکل قومی و عشیره‌ای آن وجود این سه قوه بچشم میخورد، گرچه در مواردی مسئول هر سه قوه، حتی یک نفر بوده و خود به تنهایی هر سه کار را بعهده داشته است. یعنی اداره یک جامعه در طبع خویش نیازمند این سه قوه است ضابطه و قانون، اجراء آن، و مجازات متخلف.

استقلال چرا؟

طبع کاری که هر یک از این قوا بعهده میگیرند کاملاً مشخص و مجزای از دیگری است زیرا قانونگذاری ماهیتاً ربطی به اجراء آن ندارد و شناخت جرم و محاکمه مجرم و مجازات وی و بطور کلی قضاوت و حکم، نیز در ماهیت غیر از اجراء قانون یا قانونگذاری است گویانکه قاضی بر اساس ضوابط مشخصی قضاوت میکند اما ضابطه کار و اجراء حکم مورد قضاوت جدای از اصل قضاوت است.

ولی بهر صورت این سه نوع کار با هم مربوط و در مواردی هم مرز شده و نیاز به هم آهنگی‌هایی دارد که در شکل نظام جمهوری اسلامی این کار بعهده ریاست جمهوری گذاشته و با نظارت عالی رهبری، بخصوص با توجه به بحثی که گذشت که اختیارات مذکور در اصل یکصد و دهم برای رهبری بمعنی اختصاص این کارها است به رهبر، نه اختصاص رهبر است به این کارها، مشکلی در کار هم آهنگی نمی‌ماند.

قدرت؟

اما خطر دیگری وجود دارد که در مسئله استقلال قوای حاکم خواسته‌اند از این

خطر پیشگیری کنند، از آنجا که حکم و حاکمیت و حکومت در طبع خود قدرت زاست و قدرت هم بالذات لغزنده و سیال بوده و مساوی با سلطه جوئی و سیطره طلبی است. و چون انسانهای تهذیب نشده ممکن است از مرز قدرت خود حتی میل تجاوز پیدا کنند و با داشتن قدرت قانونگذاری بخواهند در امور اجراء یا قضاء دخالت کنند و یا کسانی که در مرحله اجراء یا قضاء هستند بخواهند از مرز قانون فراتر رفته و با خواست و میل خود کم تر یا بیشتر از آنچه ضابطه میگوید حکم یا اجراء کنند. و برای آنکه متخلف بحساب نیامده و مشمول دستگاههای فرعی کنترل کننده چون دیوان عدالت اداری و سازمان بازرسی نشوند از دستگاه قانونگذاری بخواهند که کارهای خلاف را رنگ قانونی بدهند و یا از دستگاه قضائی بخواهند که برخلاف حق و بیرون از ضوابط چنین و چنان حکم کند. و یا دستگاه قضائی با استفاده از قدرت قضاء، خدای نا کرده بخواهد کسانی را که در یکی از دو قوه دیگر کار میکنند در فشار گذارده تا بیرون از ضوابط، اقدامی داشته باشند برای پیشگیری از این عوارض مسئله استقلال قوای حاکم مطرح شده و تصریح میشود که هیچ یک از این سه قوه حق دخالت در دیگری را ندارد و این دخالت جرم و گناه و قابل تعقیب میباشد.

در قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران، حدود اختیارات و وظائف هر یک از این سه قوه بنحوی تنظیم شده که راهی برای تسلط هر یک بر دیگری باقی نماند.

با یک مرور کوتاه به اصول قانون اساسی بروشنی معلوم می شود که هر یک از این سه قوه در رابطه با دیگری چنان تنظیم شده که ضمن استقلال و عدم دخالت در یکدیگر از بروز استبداد و خودسری در هر کدام از آنها جلوگیری شده است.

کنترل مجلس شورای اسلامی

قانون اساسی برای نمایندگان مجلس شورای اسلامی - که مصوبات آن بانظر شورای نگهبان کنترل میشود - هیچگونه امتیاز و مصونیتی قائل نشده و گذشته از آنکه نمایندگان و مسئولین ادارات و کارمندان و کارکنان آن با سادهترین افراد کشور در برابر قانون یکسان بحساب آمده اند، هر نوع شکایتی از نحوه کار آن قابل رسیدگی است

و کمیسیون اصل نود میتواند به شکایات مردم از کار مجلس رسیدگی کند همانطوری که میتواند به شکایات مردم از کار قوه قضائیه یا مجریه رسیدگی نموده و در مواردی عموم مردم را در جریان امر قرار دهد.

ومتقابلاً شورای نگهبان را موظف نموده تا حداکثر در ظرف ده روز نظر خویش را اعلام دارد و اگر زمان را کافی ندانست با ذکر دلیل برای ده روز دیگر میتواند تمدید وقت کند^۱ والا مصوبه قابل اجرا خواهد بود^۲ و رئیس جمهور را موظف نموده که مصوبات را باید امضاء کرده برای اجراء در اختیار مسؤولان قرار دهد^۳.

کنترل دولت

قانون اساسی، مصوبات دولت را که به شکل آئین نامه های اجرائی قوانین تنظیم میشود بوسیله رئیس جمهور کنترل میکند تا اگر خلاف قانون باشد با ذکر دلیل برای اصلاح به هیئت وزیران برگرداند^۴.

دولت در کارهایی مثل عهدنامه ها، مقاوله نامه ها موافقت نامه ها و یا قراردادهائی که با دولتها میندد تنها تصمیم گیرنده نبوده بلکه باید آنها را به تصویب مجلس و امضاء رئیس جمهور برساند^۵.

دولت نمیتواند خودسرانه انتخابات لازم را به تأخیر بیندازد البته این کار در شرایط خاص با پیشنهاد رئیس جمهور و تصویب سه چهارم مجموع نمایندگان و تأیید شورای نگهبان امکان پذیر است^۶. و بطور کلی هیئت وزیران در برابر مجلس شورای اسلامی مسؤول بوده و گذشته از تذکراتی که نمایندگان توسط رئیس مجلس به مسؤولین میدهند^۷ در مواردی که لازم میدانند از وزیر مربوطه سؤال کرده و یا او را استیضاح

(۱) اصل نود و پنجم

(۲) اصل نود و چهارم

(۳) اصل یکصد و بیست و سوم

(۴) اصل یکصد و بیست و هشتم

(۵) اصل یکصد و بیست و پنجم و اصل هفتاد و هفتم

(۶) اصل شصت و هشتم

(۷) ماده ۱۴۴ آئین نامه داخلی مجلس شورای اسلامی، در این بند آمده: ... رئیس در اولین فرصت مجلس تذکر او را به دولت یا مسئول مربوطه ابلاغ و خلاصه آنرا در مجلس عنوان مینماید، وزیر مسئول و یا نخست وزیر باید پاسخ کتبی را مستقیماً به نماینده ابلاغ نماید.

میکنند^۱ که در مواردی منتهی به سقوط دولت یا وزیر مورد استیضاح میشود. قانون اساسی حکومت نظامی را ممنوع دانسته مگر در شرایط بسیار حساسی که با تصویب مجلس برای مدت محدودی که از سی روز بیشتر نمیتواند باشد امکان پذیر است.^۲

برای مجلس شورای اسلامی حق تحقیق و تفحص در تمام امور کشور را قائل شده که طبعاً دولت را کنترل میکند.

دولت در امور مالی شدیداً کنترل شده و کلیه درآمدهای خود را باید به خزانه کشور ریخته^۳ و هر دستگاہی هم هزینه خود را بمقداری که مجلس تصویب کرده و بنحوی که اجازه هزینه کردن به آن داده شده میتواند خرج کند^۴.

و یک دستگاہ کنترل کننده و ناظر بعنوان دیوان محاسبات زیر نظر مجلس قرار داده که کلیه حسابهای همه دستگاہها را رسیدگی نموده و آن را تا مرحله تفریغ بودجه دنبال میکنند^۵.

قوة مجریه نه تنها نفوذ و تسلطی روی هیچ یک از دو قوة دیگر ندارد بلکه رئیس آن که رئیس جمهور است بعد از حکم رئیس دیوانعالی کشور به تخلف از وظائف قانونی یا رأی مجلس به عدم کفایت سیاسی بوسیله حکم رهبری قابل عزل است.^۶ تا حدی که رسیدگی به اتهام رئیس جمهور و نخست وزیر و وزیران در مورد جرائم عادی با اطلاع مجلس در دادگاههای عمومی دادگستری انجام میشود.^۷ و دارائی آنان و حتی دارائی همسر و فرزندان آنان قبل و بعد از خدمت توسط دیوانعالی کشور رسیدگی میشود که برخلاف حق، افزایش نیابد.^۸

(۱) اصل هشتاد و هشتم و هشتاد و نهم

(۲) اصل هفتاد و نهم

(۳) اصل پنجاه و سوم

(۴) اصل پنجاه و دوم

(۵) اصل پنجاه و پنجم

(۶) اصل یکصد و دهم (بند پنجم)

(۷) اصل یکصد و چهارم

(۸) اصل یکصد و چهل و دوم

و باز می بینیم قانون اساسی در رابطه بین قوه مقننه و مجریه نه برای نمایندگان مجلس مصونیت قائل شده و نه برای دولت حقی که بتواند مجلس را در فشار بگذارد شناخته تا چه رسد به حق انحلال. برخلاف قانون اساسی گذشته^۱.

کنترل دستگاه قضائی

گذشته از وظائف قانونی که برای تمام قضات کارمندان و کارکنان این قوه وجود دارد که تخلف از آنها قابل تعقیب بوده از دادگاه انتظامی قضات گرفته تا دادگاه رسیدگی به تخلفات اداری و دیوان عدالت اداری واصل نود مجلس شورای اسلامی، اصل یکصد و هفتاد صریحاً میگوید: «قضات دادگاهها مکلفند از اجرای تصویب نامه ها و آئین نامه های دولتی که مخالف با قوانین و مقررات اسلامی یا خارج از حدود اختیارات قوه مجریه است، خودداری کنند و هر کس میتواند ابطال اینگونه مقررات را از دیوان عدالت اداری تقاضا کند».

ملاحظه میفرمائید ضمن تکلیف قضات به خودداری از عمل به چنین دستوراتی به همه افراد ملت اجازه داده است برای ابطال آن به دیوان عدالت اداری مراجعه کنند. و بطور خلاصه برای توزیع قدرت حاکمیت در مجموعه نظام و پیشگیری از بروز هر نوع استبداد و خودسری در قانون اساسی توجه و دقت کافی انجام شده که هم استقلال این قوا بطور کامل حفظ شده و هم در روابط و مرزها هم آهنگی لازم وجود داشته باشد.

(۱) در قانون اساسی رژیم سابق مصوب ۱۲۸۵ در اصل دوازدهم چنین آمده: به هیچ عنوان و به هیچ دست آویز کسی بدون اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی حق ندارد متعرض اعضای آن بشود اگر احياناً یکی از اعضای علناً مرتکب جنحه و یا جنایتی شود و در حین ارتکاب جنایت دستگیر گردد باز باید اجرای سیاست در باره او با استحضار مجلس باشد. و در اصل چهل و هشتم مصوب ۱۳۲۸ چنین آمده: اعلیحضرت همایون شاهنشاهی میتواند هر یک از مجلس شورای ملی و مجلس سنا را جداگانه و یا هر دو مجلس را در آن واحد منحل نماید در هر مورد که مجلسین یا یکی از آنها بموجب فرمان اعلیحضرت همایونی منحل میگردد باید در همان فرمان انحلال و علت انحلال ذکر شده و امر به تجدید انتخابات بشود...

در این دو اصل ملاحظه میفرمائید درجه تسلط قوه مجریه بر قوه مقننه و درجه قدرت مقننه تا چه حد است که تاریخ هم استبدادشان را با استناد به این اصول نشان داد.

طبیعی است قوانین عادی نیز که در رابطه با این اصول تصویب میشود در این جزریان نقش دارد و از بیست و چهار مورد که در قانون اساسی تعیین خصوصیات بعهدہ قانون عادی گذاشته شده تا کنون که پانزده مورد آن تصویب شده اگر دقت کنیم می بینیم که به این مسئله نیز توجه کامل شده است.

بامید توفیق مجریان در اجراء صحیح و همه مسئولین نظام در پاسداری از حرمت قانون حاکمیت آن که همان حاکمیت دین خداست و بامید دور ماندن از حاکمیت شخصی و گروهها که همان حاکمیت «منها» و «شیطان» است.



از سفارشات علی (علیه السلام) به فرزندش محمد حنفیه به هنگام تحویل پرچم به وی در جنگ.

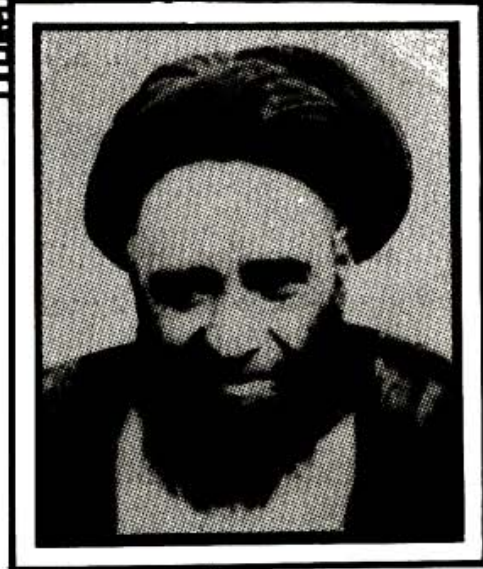
تَرُؤُكُ الْجِبَالِ وَلَا تَرُؤُكُ عَلِيَّ نَاجِدِكَ أَعْرَأَ اللَّهُ جُمُجُمَتَكَ تَدْفِي
الْأَرْضَ قَدَمَكَ أَرَمَ يَبْصَرَكَ أَقْصَى الْقَوْمِ وَغَضَّ بَصْرَكَ وَأَعْلَمَ أَنَّ
النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ.

اگر کوهها تغییر کنند تو تغییر مکن دندانهایت را روی هم بفشار سرباز باش (سرت را به خدا عاریه بده!) پایت را در زمین استوار کن چشمت آخر دشمن را هدف قرار دهد (به هنگام حمله) چشمت را ببند! یقین داشته باش که پیروزی از طرف خدای عزیز است.

ترجمه و شرح نهج البلاغه ج اول / ۹۱



آیت الله سید محمد حجّت (رحمة الله عليه)



ولادت و تحصیل:

مرحوم آیت الله حجّت، در ماه شعبان سال ۱۳۱۰ هجری قمری در شهر تبریز در خانواده‌ای مشهور به علم و فضل دیده بدنیا گشود. مقدمات، فنون ادبیه و علوم متداوله را نزد علمای آن شهر و مخصوصاً پدر عالم و وارسته اش (که از علمای بزرگ تبریز بود) فراگرفت و در سال ۱۳۳۰ در حالی که بیش از ۲۰ سال نداشت برای تکمیل معلومات

رهسپار نجف اشرف گردید و فقه را از محضر مرحوم آیت الله سید محمد کاظم یزدی، و از محضر مرحوم آیت الله سید ابوتراب خوانساری، رجال و حدیث را استفاده کرد و در درس آیات عظام همچون مرحوم شریعت اصفهانی (شیخ الشریعة) و مرحوم میرزای نائینی و مرحوم سید محمد فیروزآبادی و مرحوم آقا ضیاء الدین عراقی و مرحوم شیخ علی قوچانی و مرحوم شیخ علی گنابادی شرکت نموده و در اندک مدتی به درجه عالی اجتهاد نائل گردید. متأسفانه در این اثناء بیمار شد و بر حسب توصیه پدر بزرگوار خود ناچار به ترک نجف گردیده، و در سال ۱۳۳۵ به تبریز مراجعت نمود و بعد از وفات استادین معظمین خود (مرحومین سید محمد کاظم یزدی و شریعت اصفهانی) مجدداً به حوزه علمیه نجف بازگشت و در درس اکابر وقت حاضر گردید و لکن دیگر بار بر اثر اختلال وضع مزاجی ناچار به ترک نجف اشرف شد.

ورود به قم:

بعد از آنکه معالجات مکرر، بهبودی کامل مشارالیه را تضمین نکرد به ایران آمد و در سال ۱۳۴۹ رسماً در قم رحل اقامت افکند و ضمن حضور احترامی در درس مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم به تدریس فقه و اصول نهائی پرداخت و شاگردان بسیاری تربیت نمود، و مورد عنایت خاص معظم له قرار گرفت تا آنجا که محل نماز جماعت خود (صحن مطهر حضرت معصومه سلام الله علیها، مسجد بالاسر) بدو واگذار کرده و به هنگام وفات، معظم له را یکی از دو وصی خویش قرار داد.

مبارزه بر علیه بی حجابی:

ایشان که پس از رحلت مؤسس محترم حوزه قم مسئولیت این حوزه نو پا را (با همکاری دو یار صدیق خود به عهده داشت برای جلوگیری از امور خلاف شرعی که رژیم

طاغوتی زمانش بر علیه اسلام و مسلمانان انجام می داد به آنها هشدار داده و اعلام خطر می نمود از باب نمونه به متن تلگرافی که در رابطه با کشف حجاب به مرحوم آیت الله بهبهانی در تهران مخابره کرده اند تا بسمع متصدیان امر برسد توجه فرمائید:

بسم الله الرحمن الرحيم

به شرف عرض عالی می رساند، خیلی مناسب است که حضرت مستطاب عالی به اولیای امور تذکر دهید که در بلاد اسلامی امری که مخالفت آن - از جهاتی - با شریعت مقدسه محرز است، اجراء آن غیر ممکن است و تولید مفاسد خواهد نمود. از مساعی جمیله حضرت عالی تشکر می نمایم.

الاحقر محمد الحسینی الکوه کمری^۱

مشایخ اجتهاد و روایت:

مرحوم آیه الله حجت، از حضرات آیات عظام: مرحوم شیخ فتح الله شریعت اصفهانی (در گذشته سال ۱۳۳۹) و حاج میرزا حسین نائینی (متوفای ۱۳۵۵) و آقا ضیاء الدین عراقی (در گذشته سنه ۱۳۶۱) و سید محمد فیروز آبادی (متوفای ۱۳۴۵) و.....، اجازه فتوا و اجتهاد داشته و از مرحوم شیخ الشریعة و سید حسن صدر و شیخ عبدالله مامقانی (متوفای ۱۳۵۱) و سید ابوتراب خوانساری (در گذشته ۱۳۴۶) و شیخ محمد باقر بیرجندی (متوفای ۱۳۵۲) و والد خود (متوفای ۱۳۶۰)، اجازه نقل روایت داشته اند.

شاگردان استاد:

اسامی تعداد زیادی از شاگردان معظم له رانویسنده کتاب «آثار الحجة» (که در جلد اول آن تفصیلاً به شرح حال ایشان پرداخته) آورده است که برخی از آنها از علماء و

(۱) نهضت دوماهه روحانیت ص ۶۶، یکصد سال مبارزه روحانیت مرفقی ج ۳ ص ۶۲.

دانشمندان بزرگ و مفاخر زمان اخیر بوده اند که از جمله آنهاست مرحوم آیت الله حاج سید محمد محقق داماد استاد بزرگ حوزه علمیه قم و مفسر بزرگ و حکیم الهی، مرحوم استاد علامه طباطبائی^۱.

از تقریرات درس آن مرحوم «کتاب البیع» مشتمل بر دو جلد، جلد اول بقلم استاد حاج شیخ ابوطالب تجلیل و جلد دوم بقلم مرحوم حاج شیخ یحیی فاضل همدانی در سال ۱۳۷۳ هجری قمری چاپ و منتشر شده است.

شماری از تألیفات معظم له:

آثار ذیقیمتی از آن مرحوم باقی مانده که نشان دهنده مقام علمی و نبوغ فکری ایشان است، نام برخی از آنان را در ذیل ملاحظه می فرمائید:

- ۱ - رساله «الاستصحاب»
- ۲ - رساله «البیع»
- ۳ - رساله «تنقیح المطالب المبهمة فی عمل الصور المجسمة»
- ۴ - جامع الاحادیث = مجمع الاحادیث
- ۵ - حاشیه الکفاية
- ۶ - رساله «الصلوة»
- ۷ - لوامع الانوار الغروية فی مرسلات الآثار النبوية
- ۸ - مستدرک المستدرک فی استدراک ما فات عن صاحب المستدرک
- ۹ - رساله «الوقت»^۲

(۱) خود استاد علامه طباطبائی در زندگینامه ای که به قلم خود نوشته اند، مرقوم فرمودند که: کلیات علم رجال را از آیه الله حجت فرا گرفته اند.

(۲) ریحانة الادب ج ۲ ص ۲۵-۲۴ ، مجموعه حکمت سال اول ش ۲۰ مقاله از حضرت آقای ناصر مکارم شیرازی.

آثار فراموش نشدنی:

از جمله آثار و باقیات الصالحات معظم له، مدرسه^۱ و مسجد و کتابخانه حجتیه^۲ است که مورد استفاده دانش پژوهان علوم اسلامی در حوزه علمیه قم می باشد.

مطالعه مداوم:

مرحوم آقای حجت، عشق فراوانی به مطالعه کتب علمی و فقهی داشت و در این زمینه احساس خستگی به او راه نمی یافت و این علاقه تاحدی بود که نقل کرده اند حتی در تمام شب های زندگی حداقل چندین ساعت مطالعه داشت. عادت ایشان چنین بود که هر سه چهار سال یک بار تمام کتب درسی حوزه را (از مقدمات گرفته تا کفایه) به دقت مطالعه می کردند.

برخی از ویژگیهای ایشان:

یکی از ویژگیهای آن بزرگوار این بود که از تظاهر و خودنمایی می گریخت و به دوستان و یاوران خود سفارش می فرمود که برایش تبلیغ نکنند و اجازه نمی داد تا جرائد و روزنامه ها عکسی از ایشان چاپ نمایند و به اهل منبر فرموده بود: راضی نیستم نام مرا بر منابر ببرید.

و ویژگی دیگر ایشان این بود که علم خود را به جلم و بردباری آراسته بود و همه فشارها و اهانت ها و تنگ نظریهای مخالفین را نادیده می گرفت و شرح صدر داشت...
مرحوم استاد شهید آیت الله مطهری داستانی در رابطه با هجرت از عادت و قدرت

(۱) این مدرسه به وسعت ۱۳ هزار متر مربع و دارای ۱۲۶ حجره است.

(۲) این کتابخانه در زمان حیات معظم له تأسیس و هم اکنون در حدود ۱۰ هزار جلد کتاب متنوع و نفیس در زمینه های مختلف در آن نگهداری می شود که مورد استفاده مراجعه کنندگان است.

تصمیم گیری آن مرحوم نقل کرده اند که در ذیل می خوانید:

مرحوم آیت الله حجت اعلی الله مقامه، یک سیگاری ای بود که من واقعاً هنوز نظیر او را ندیده ام، گاهی سیگار از سیگار قطع نمی شد، بعضی وقتها هم که قطع می کرد مدتش خیلی کوتاه بود ولی طولی نمی کشید که مجدداً سیگاری را آتش می زد، در اوقات بیماری اکثر وقتشان به سیگار کشیدن می گذشت. وقتی مریض شدند، برای معالجه به تهران آمدند و در تهران اطباء گفتند: چون بیماری ریوی دارید، باید سیگار را ترک کنید ایشان ابتدا به شوخی گفت: من این سینه را برای سیگار کشیدن می خواهم، اگر سیگار نباشد سینه را می خواهم چه کنم؟

عرض کردند: به هر حال برایتان خطر دارد، واقعاً مضر است.

فرمود: مضر است؟ گفتند، بله همینطور است. فرمود: دیگر نمی کشم یک نمی کشم کار را تمام کرد، یک حرف و یک تصمیم، این مرد را به صورت یک مهاجر از عادت قرار داد.^۱

و بزرگی دیگر ایشان، علاقه فوق العاده و محبت فراوان ایشان به سید و سالار شهیدان، حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) بود.

رحلت:

و در آخرین روز بیماری خود برای شکستن مهر خویش استخاره کرد، آیه «له دعوة الحق»^۲ او را به لقاء الله بشارت داد، چنانچه بر روی سنگ قبر ایشان چنین حک شده است: «وبعدما استخار بكلام الحق في كسر خاتمه واجيب بقوله تعالى «له دعوة الحق» امر به ثم تناول التربة الحسينية وقال: آخر زادي من الدنيا التربة، فلبى دعوته زوال يوم الاثنين ثالث

(۱) گفتارهای معنوی ص ۲۵۵ مقاله هجرت و جهاد

(۲) سوره رعد، آیه ۱۴.

جمادی الاولی من سنة ۱۳۷۲».

در همین رابطه است بیت زیر که یکی از ارادتمندان به آن مرحوم گفته است:
زخاک کربلا می خورد و می گفت همین باشد ز دنیا (آخرین زاد)
به این ترتیب در تاریخ مذکور، در سن ۶۲ سالگی به لقاء الله شتافت. و با
ارتحالش جهان علم و فضیلت داغدار شد بطوری که مرحوم آیت الله بروجردی وقتی از این
جریان اطلاع حاصل کرد فرمود: کمرم شکست.

به مجرد انتشار خبر رحلت این مجسمه تقوا و دانش در بسیاری از شهرستانها
تعطیل عمومی اعلام شد و پیکر مطهر این عالم بزرگ بعد از تشییع بی سابقه و
نماز حضرت آیت الله بروجردی (ره) بر آن، در مدرسه حجتیه مدفون گردید.

فهرست نسخ خطی

مرحوم آیت الله حجت به خاطر علاقه ای که به ذخائر علمی و آثار علمای بزرگ
شیعه داشتند از زمانی که در حوزه مقدسه نجف اشرف بودند از تهیه نسخه های خطی که
به معرض فروش گذارده می شد، غفلت نمی کردند و در نتیجه توانستند نسخه های خطی
ارزنده ای مانند کتاب وسائل الشیعة بخط مؤلف و نیز قسمتی از بحار الانوار بخط علامه
مجلسی را تهیه کنند و داستان کیفیت خریداری وسائل الشیعة ایشان در بازار حراج نجف
بین علاقمندان به کتاب، معروف است.

در اینجا مناسب است که فهرستی بخشی از نسخه های خطی کتابخانه آن مرحوم که
در کتابخانه فرزند ایشان مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقای سید محسن حجت
نگاهداری میشود یاد گردد.

۱ - منتقى الجمان صاحب معالم در سال ۱۱۵۵ توسط سید حسین بن ابراهیم
حسینی (قزوینی ط) با نسخه اصل مقابله شده است. مرحوم آقای حجت نوشته اند: نسخه
بخط سید بدرالدین بن احمد بن ادریس از شاگردان شیخ بهائی می باشد.

- ۲ - تقریرات فقہ از سده سیزدهم؟
- ۳ - تحفة الصالحین، طب، فارسی، از صالح بن محمد صالح قائنی هروی،
تحریر ۱۲۰۶ یا ۱۲۶۰.
- ۴ - اکمال الدین شیخ صدوق، تحریر سده ۱۱ و ۱۲.
- ۵ - عیون الأصول ملا محمد تقی بن محمد برغانی تحریر سده ۱۳.
۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ - کتاب مجمع الأحادیث تألیف مرحوم آقای حجت که فقط
قسمت کمی از آن نوشته شده است.
- ۱۱ - حدائق، متاجرتا وقف، در ۱۲۳۸ تصحیح شده، رحلی.
- ۱۲ - فقہ و اصول نوشته ملا ابراهیم لنکرانی مورخ ۱۳۱۴.
- ۱۳ - رجال ابوعلی به خط شیخ علی حائری فرزند مؤلف.
- ۱۴ - غنیمة المعاد فی شرح الارشاد برغانی جلد ۱۱ تا ۱۴.
- ۱۵ - فقہ و اصول نوشته ملا ابراهیم لنکرانی (بقیه شماره ۱۲)
- ۱۶ - شرح مفاتیح آقا باقر بهبهانی، طهارت، رحلی، تحریر ۱۲۲۷.
- ۱۷ - جامع المقاصد، متاجرتا نکاح، تحریر ۱۱۳۷.
- ۱۸ - فقیه، مرحوم آقای حجت بخشی از این نسخه را با نسخ متعدده مقابله کرده
است. تاریخ مقابله ۱۳۴۵.
- ۱۹ - فروع کافی از صوم تا متاجر، در ۹۷۳ مقابله شده است.
- ۲۰ - فروع کافی از صوم تا جهاد، تاریخ کتابت ۹۶۵. ظاهراً با نسخه قبل، از
یک کاتب است.
- ۲۱ - عنوان الشرف شرف الدین مقری (فقہ، تاریخ، نحو، عروض و قافیه)
در ۱۳۱۰ برای امین السلطان تحریر شده است.
- ۲۲ - وسائل الشیعه، نکاح تاصید (جزء خامس)، مرحوم آقای حجت در برگ اول
آن نوشته حواشی از مصتف دارد که در جایی نیست و ظاهراً با نسخه اصل مقابله شده

است. تحریر سده ۱۱ و ۱۲.

۲۳ - تقریرات فقه، لباس مصلی وغیره، تحریر سده ۱۳.

۲۴ - اصول فقه، گویا از پسر حاجی کلباسی، نسخه اصل، تحریر سده ۱۳.

۲۵ - حاشیه رسائل شیخ انصاری، ناقص.

۲۶ - اصول فقه، حاشیه بر یکی از کتابهای اصول است، ناقص، تحریر سده ۱۳

و ۱۴.

۲۷ - فقه، ظهار تا تدبیر، قال اقول دارد. آغاز: اقول: الظهار نسبة الرجل بزوجه بظهر امه وکان طلاقاً فی الجاهلیة، تحریر ۱۳۱۶، کاتب در آخر می نویسد بعد از فوت مؤلف نوشته ام.

۲۸ - فقه، رجعت تا ظهار، جلد دیگر نسخه قبل است.

۲۹ - تقریرات فقه و اصول، خشتی.

۳۰ - صلاة مسافر وغیره، تحریر سده ۱۳ و ۱۴، شاید نسخه اصل، خشتی ضخیم.

۳۱ - الصحیفة الجعفریة تألیف شیخ محمد حسین بن شیخ محمد حسن ممقانی

تألیف ۱۳۱۸ شامل ادعیه منقوله از حضرت صادق علیه السلام. همین نسخه در «ذریعه» یاد شده است.

۳۲ - مجموعه ورام بخط حسن بن محمد عاملی در ۹۸۳ در مشهد.

۳۳ - حاشیه رسائل شیخ انصاری

۳۴ - غصب مرحوم شیخ حبیب الله رشتی.

۳۵ - فقه، طلاق، تحریر سده ۱۳ و ۱۴، شاید نسخه اصل باشد.

۳۶ - حاشیه رسائل شیخ انصاری، دنباله همان حاشیه شماره ۳۳ می باشد.

۳۷ - آیات الفضائل، منتخب تأویل الآیات است، مؤلف: حاج فضل الله

۳۸ - هدایة الانام، خیارات، تحریر فتاح بن میر کریم تبریزی در سال ۱۳۱۱.

۳۹ - شیمی جدید.

- ۴۰ - شیمی جدید.
- ۴۱ - رساله حجیة الظن. شاید از صاحب مقایس باشد.
- ۴۲ - المحصول فی علم الأصول از سید محسن کاظمی اعرجی جلد اول و دوم.
- ۴۳ - رساله مقدمه واجب، ظاهراً از سید حسین کوهکمری .
- ۴۴ - بخشی از صلاة (خلل) شاید از صاحب مقایس (در نسخه نام اسدالله بن محمد رضا دزفولی هست که شاید مؤلف باشد).
- ۴۵ - حاشیه رسائل ظ نسخه اصل ظ
- ۴۶ - حاشیه رسائل شیخ انصاری، ناقص
- ۴۷ - تنزیه الأنبیاء سید مرتضی، تحریر ۱۲۷۶.
- ۴۸ - تقریرات اصول فقه، تحریر سده ۱۳ و ۱۴.
- ۴۹ - فقه و اصول، تحریر سده ۱۳ و ۱۴.
- ۵۰ - شرح مفاتیح آقا باقر بهبهانی خمس وزکاة
- ۵۱ - نجات العباد صاحب جواهر
- ۵۲ - کتاب القضاء از میرزا محمد پسر صاحب کفایه، تقریرات درس پدرش مرحوم آخوند خراسانی است، تحریر ۱۳۳۶ خشتی، ۳۵۹ صفحه.
- ۵۳ - شرح نتائج الأصول سید ابراهیم قزوینی تحریر ۱۲۸۸.
- ۵۴ - المسالك الجوادية فی شرح الجعفریة، ناقص، تا صلاة اعرابی، تحریر سده ۱۱ و ۱۰.
- ۵۵ - جامع المقاصد محقق ثانی، متاجر تا نکاح، تحریر محمود بن صدرالدین محمد سمنانی در ۹۶۵.
- ۵۶ - تقریرات اصول فقه.
- ۵۷ - فروع کافی از آغاز تا کتاب الحج تحریر سده ۱۱ و ۱۲ حواشی از علامه مجلسی دارد که در مرآت العقول نیست.

- ۵۸ - خصال شیخ صدوق، مرحوم آقای حجت نوشته اند این نسخه را مرحوم مجلسی تصحیح کرده است بخط خودش.
- ۵۹ - مجموعه: ۱- حاشیه میرداماد بر کافی تا باب البداء. ۲- شرح صحیفه میرداماد ناقص ۳- یک کتاب کلامی کهنه شاید از سده هشتم.
- ۶۰ - اصول فقه، شرح یکی از متنهای اصولی است بسیار مفصل، تحریر سده ۱۳.
- ۶۱ - ذکری شهید اول تا پایان کتاب طهارت، تحریر سده ۱۲ و ۱۳.
- ۶۲ - تقریرات اصول فقه.
- ۶۳ - صلاة، روی جلدش نوشته از نواده حاجی کلباسی، نسخه اصل.
- ۶۴ - اصول فقه، تحریر سده ۱۳ و ۱۴.
- ۶۵ - فروع کافی تا جهاد تحریر ۹۶۷، با یادداشت تملک ابوالبقاء نائینی ۱۱۴۷ و چند تملک دیگر
- ۶۶ - جامع المقاصد محقق کرکی متاجر تا نکاح، تحریر ۱۰۴۸
- ۶۷ - استبصار شیخ طوسی، تحریر ۱۰۹۶، آقای حجت نوشته اند: با نسخه اصل تصحیح شده و از خط ابن ادریس نقل می کند.
- ۶۸ - فروع کافی، المعیشتة تا ایمان و ندور تحریر ۱۱۰۹.
- ۶۹ - کفایه سبزواری تحریر سده ۱۱ و ۱۲
- ۷۰ - کفایه سبزواری، با نسخه قبل یک دوره است.
- ۷۱ - بخشی از ایمان و کفر بحار الأنوار به خط مرحوم مجلسی
- ۷۲ - وسائل الشیعة جزء دوم، صلاة، تحریر ۱۱۱۸.
- ۷۳ - وسائل الشیعة جزء چهارم، جهاد تا تجارت، نسخه اصل بخط مؤلف با یادداشت پدر صاحب روضات حاکی از اینکه این نسخه را به صاحب روضات تملیک کرده و نیز با اجازه روایتی پدر صاحب روضات برای او مورخ ۱۲۵۵ و نیز اجازه اجتهاد

- میرسید حسن بن میرسیدعلی مدرس برای صاحب روضات مورخ ۱۲۷۰.
- ۷۴ - جامع المقاصد محقق ثانی، طهارت
- ۷۵ - حاشیه رسائل شیخ انصاری تا بحث ظن.
- ۷۶ - فقه، خلل صلاة، تحریر سده ۱۴۱۳ و ۱۴۱۳
- ۷۷ - بیع فضولی، تقریرات است، تحریر سده ۱۴۱۳ و ۱۴۱۳.
- ۷۸ - عناوین میرفتاح.
- ۷۹ - مجموعه: ۱- مقدمه واجب ۲- بغیة الطالب کاشف الغطاء ۳- چند قطعه فقه
- ۸۰ - میاه الغیون = شرح منهاج الهدایه کلباسی، فقه، مقداری از تقلید و طهارت و اختیارات تا رهن، نسخه اصل.
- ۸۱ - حاشیه نخجوانی بر مکاسب شیخ انصاری از شرائط عوضین تا استثناء بیع المالك المستولد.
- ۸۲ - قوانین میرزای قمی، ناقص، تحریر ۱۲۵۳
- ۸۳ - سؤال و جواب حجة الاسلام شفتی
- ۸۴ - سؤال و جواب حجة الاسلام شفتی، با نسخه قبل یک دوره از تقلید تادیات است.
- ۸۵ - مجموعه: ۱- سموم، طب فارسی جدید ۲- امراض ثغریه طب جدید ۳- رساله تشخیص فوری، طب جدید
- ۸۶ - تحفة القراء از ملا مصطفی قاری، فارسی، تحریر ۱۲۴۵
- ۸۷ - قواعد شهید اول تحریر ۱۳۱۴
- ۸۸ - دعای علوی مصری دعای سیفی و شرائط آنها، عربی، تحریر ۱۲۸۷
- ۸۹ - اصول فقه، اوامر تا مقدمه واجب، نسخه اصل
- ۹۰ - المناهج السویة فی شرح الروضة البهیة، از فاضل هندی، زکاة تا اعتکاف، تحریر ۱۲۷۰.

- ۹۱ - فرید، طب فارسی از عبدالله طبیب دارای مقدمه و ۲۰ باب و خاتمه به نام قطب شاه.
- ۹۲ - عناوین سید فتاح
- ۹۳ - شرح صلوات از احمد بن محمد حسینی برای محمد ولی میرزا، فارسی، ظاهراً هشت فصل است.
- ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ - یکدوره هشت جلدی بشری الوصول مرحوم شیخ محمد حسن ممقانی است که در سال ۱۲۷۶ تا ۱۲۸۲ تألیف کرده است.
- ۱۰۲ - مجموعه: ۱ - محاسبه النفس ابن طاووس مورخ ۱۰۷۶-۲ - شهاب الاخبار قضاعی ۳ - فهرست فقیه ۴ - فوائد الرجالیة مورخ ۱۰۶۲-۵ - مسائل ارث ۶ - العویص شیخ مفید ۷ - استقصاء النظر علامه حلی ۸ - رساله فی معنی الشرط
- ۱۰۳ - مجموعه: ۱ - حاشیه فقیه از شیخ بهائی تا منزوحات بئر مورخ ۱۰۹۰، حاشیه تهذیب از علامه مجلسی یک قطعه از صلاة
- ۱۰۴ - مجموعه: ۱ - معدن الفيض = باه نامه، طب، فارسی، از محمد شریف بن محمد صادق خاتون آبادی در یک مقدمه و سه فصل و خاتمه ۲ - سموم قتاله از همو تألیف ۱۰۸۶ دارای مقدمه و ۱۲ باب.
- ۱۰۵ - اسرار الصلاة شهید ثانی تحریر ۱۲۸۸
- ۱۰۶ - مفتاح الكنوز وحل الرموز فی القرائات الاربعة عشر از محقق قباقی
- ۱۰۷ - الشافی شرح کافی از ملاخلیل قزوینی، عربی، طهارت تا باب الاستبراء شروع تألیف ۱۰۸۹ در مقدمه گوید اصول را شرح کرده و به فروع پرداختم. روی برگ اول خط سید رضا پسر سید بحر العلوم دیده می شود.
- ۱۰۸ - عدة الاصول شیخ طوسی تحریر یا مقابله آن در ۱۳۱۱ بوده است
- ۱۰۹ - حاشیه عدة الاصول از ملاخلیل قزوینی ناقص

۱۱۰ - مجموعه: ۱ - محاسن برقی، از عقاب الأعمال تامرافق، تحریر ۱۰۸۹،
مرحوم سیدحسین قزوینی در سال ۱۱۶۰ - ۱۱۶۱ با چند نسخه مقابله و تصحیح کرده است
۲ - نتایج اللمعیة فی شرح الکافیة البدیعیة از شیخ صفی الدین بن ابی الفضل حلی.

ناقص

۱۱۱ - حاشیه میرزا رفیعا بر کافی کلینی، ناقص

۱۱۲ - صحیفه سجادیه مورخ ۹۶۷ ظاهراً

۱۱۳ - مجموعه: ۱ - ترجمه الصلاة فیض ۲ - ترجمه العقائد او ۳ - ترجمه الطهارة
او ۴ - ترجمه اذکار و ادعیه ترجمه الطهارة او ۵ - مفتاح الخیر مستدرک ترجمه الصلاة
است در مقدمه اش گوید این رساله و ترجمه الصلاة و ابواب الجنان که ترجمه صلاة جمعه
و جماعات است بیان تمام احکام نماز می شود. ۶ - ابواب الجنان ۷ - ترجمه الصیام ۸ -
ترجمه الزکوة ۹ - ترجمه الحج ۱۰ - ترجمه الشریعة.

۱۱۴ - در ایه شهید ثانی، تحریر سده ۱۳، جیبی

۱۱۵ - مجموعه: ۱ - شرح خلل صلاة از شرایع تألیف سیدحسین کوهکمری
و بخط او ۲ - کتاب اجاره از او و بخط او ۳ - صلوة مسافر و لقطه و زکاة تقریرات بحث او.
مجموعاً حدود ۴۰۰ برگ خشتی.

۱۱۶ - مجموعه: ۱ - ذکر شهید اول ۲ - بیان شهید اول هر دو، تحریر ۱۲۶۶

۱۱۷ - غنیمة المعاد فی شرح الارشاد از برغانی، جلد هفتم و چهاردهم، زکاة
و صیام و حدود

۱۱۸ - حدود ۲۰ مسئله و رساله فقهی و اصول متفرق و ناقص تألیف اوائل عمر
مرحوم آقای حجت بخط خود ایشان با این عنوان: متفرقات مما کتبه فی بداية التحصیل
حدود ۴۰۰ صفحه

۱۱۹ - مجموعه: ۱ - ظفرنامه ۲ - وصایای بوذرجمهر، مذهب تحریر ادیب شیراز

در ۱۳۱۶ برای مظفرالدین شاه ۳ - قصائد عربی در مدح علی (ع) و مرثیه امام حسین از سید

علی اکبر موسوی مولوی ساکن شیراز مورخ ۴ - نصاب ترکی از میرزا محمدقلی بن میرزا محمد رضا قهقرخی که برای حاج محمد صادق اصفهانی نظم کرده
آغاز: الحمد لله العزيز الحكيم والصلاة... چنین گوید فقیر پر ز تقصیر- بخوان این علم و ترکی یاد می گیر + ۵ - تقویم سال ۱۳۰۵ استخراج عبدالحمید منجم برای ناصرالدین شاه.

۱۲۰ - وسائل الشیعة. نکاح تا لقطه، تحریر حسن بن خمیس بن کربلا وی الاسدی در ۱۰۸۹ و شاید این تاریخ تألیف باشد.

۱۲۱ - مفتاح الفلاح شیخ بهائی تحریر سده ۱۱ و ۱۲.

۱۲۲ - دفتر مربوط به کارهای داخلی بیت مرحوم آقای حجت حدود ۳۰۰ صفحه

خشتی.

۱۲۳ - بدایة شیخ حر عاملی، تحریر سده ۱۲ و ۱۳.

۱۲۴ - تهذیب شیخ طوسی از جهاد تا آخر تحریر ۹۸۸ آقای حجت نوشته اند: با نسخه

شهید ثانی که با نسخه اصل مقابله شده بود مقابله شد قرئت علی میرزا محمد الاسترآبادی فی ۱۰۱۶ و علی رضا بن آقا جانی در ۱۰۱۶. در مکه آنرا مقابله کرده است.

۱۲۵ - رساله ای مربوط به هزاره شیخ طوسی نوشته ناصر کمره ای که سخنرانی

پدرش و مطالب دیگری را در آن نوشته است.^۱

(۱) از حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای استادی که این فهرست را در اختیار دفتر مجله گذاشتند تشکر می کنیم

ضمن بوزش از خوانندگان گرامی
در مقاله نجوم امت شماره قبل تاریخ وفات مرحوم آية الله شاه آبادی ۱۳۶۳ قید شده بود
که ۱۳۶۹ صحیح است و بدینوسیله اصلاح می گردد.

این کار را تکرار کردن نه یک شب، نه دو شب بلکه بیش از یک هفته، هر شب و روز، وقت و بی وقت به شهرهای گوناگون حمله کردن چه تفسیری می تواند داشته باشد؟

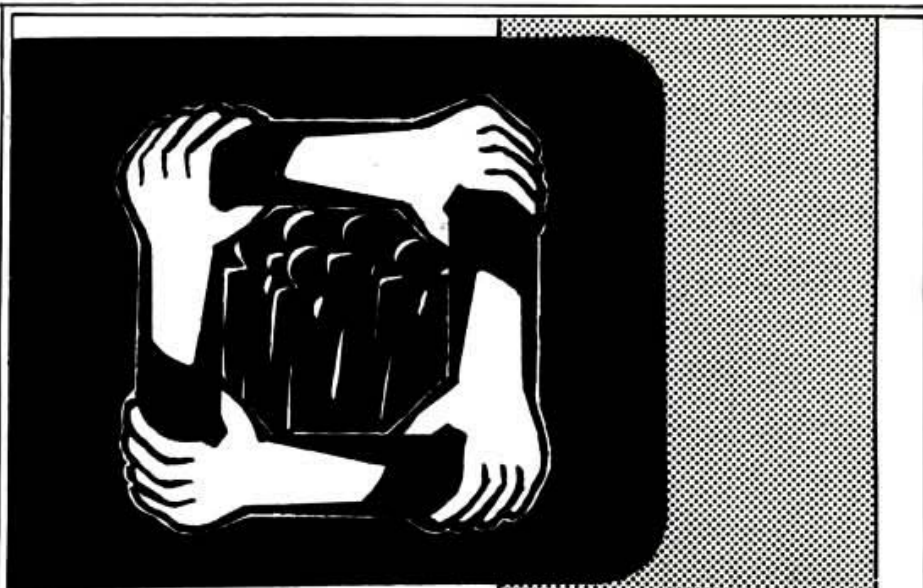
با چنین آدمکهایی چه باید کرد؟ آیا تسلیم و سازش و ذلت و خواری به خود راه دادن در خور مسلمانی است و یا اطاعت از امر «فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم»^۱ یک تکلیف الهی است؟

آیا تن به صلح دادن که شدیدترین جنگ را در دل دارد و تسلیم خواسته های شرق و غرب شدن شایسته مسلمان آزاده است؟ یا سیاست مستقل و شرافتمندانه نه شرقی و نه غربی بودن را پیروی کردن و از جهان و جهانیان خواستار مجازات متجاوز شدن همان اطاعت از خواست خدا است؟

و از این رفت بازتر سکوت دنیا در برابر این تجاوزات وحشیانه است، اگر جهان استکبار و طرفداران حقوق بشر سکوت کنند چندان شگفت آور نیست، اما سکوت جهان اسلام و مسلمانان جهان شگفت انگیزتر است!!

صدام عقلی با تجاوز و شروع به جنگ پس از شکست مفتضحانه در میدانهای نظامی و سیاسی، خود را متزلزل می بیند همانند همه طاغوتیان که در آستانه شکست و نابودی خود دست به هر جنایتی می زنند با آنکه یک بار به شهرهای جمهوری اسلامی ایران حمله نمود و طرفی نیست باز با قیافه شیطانی تری در این ماه خدا به شهرهای ما حمله نمود و جمعی از مردم بی گناه و بی دفاع را به خاک و خون کشید ولی این بار هم طرفی نخواهد بست و اصلاً آیا می توان اسم این چنین جنایتی را جنگ گذاشت؟ جنگ مربوط به رزم آوران است و در میدانهای رزم، نه در شهرها و با مردم بی پناه!!

خداوندا شر این جنایتکاران شیطان صفت را از سر مسلمانان کوتاه فرموده و ما را جزء مهمانان پذیرفته شده و مشمول غفران خود قرار بده و توفیق اطاعت و بندگی و انجام وظیفه و خدمت به دین و بندگانت را عنایت فرما. آمین یا رب العالمین.



گروه اقتصاد دفتر همکاری حوزه و دانشگاه
محمود عبداللهی



تعاونیها

۲

الف: سرمایه شرکت:

فقهاء می گویند سرمایه شرکت (که یکی از دو عنصر اصلی شرکت است)، می بایست یک سرمایه بحساب آید. یعنی با توجه به اینکه در شرکت، سود و زیان به نسبت سهم هرکس تقسیم می شود، بنابراین افراد نمی توانند سرمایه های جداگانه ای داشته باشند.

به عبارت دیگر، سرمایه این واحد اقتصادی - مال الشركة - باید بطور مشاع تعلق به همه اعضاء داشته باشد، سهم هرکس جدا و مرزبندی شده از دیگران نباشد، بلکه عرفاً همه به یک سرمایه تبدیل گردد. در صورتی که سرمایه ها مثلاً به یک انبار و محل منتقل شده و وحدت عرفی پیدا کند، مسأله روشن است. ولی چنانچه این موضوع، یعنی وحدت آن ممکن نباشد، یکدیگر را در سرمایه خود شریک می سازند.^۱

ب - اعضاء شرکت:

شرایط عضویت یا ورود در قرارداد:

گفته شد یکی از دو عنصر اصلی شرکت، افراد هستند که مالک سرمایه شرکت می باشند، شرایطی که برای عضویت در قرارداد شرکت گفته شده، همان شرایطی است که در فقه برای کلیه قراردادهای اقتصادی لازم شمرده شده و بدینقرار می باشند.

۲۱ - عقل و بلوغ، از نظر سن، فردی می تواند وارد شرکت شود که به حد قانونی رسیده باشد و گرنه حق تصرف در اموال خویش را ندارد و لذا نمی تواند طرف مبادله اقتصادی قرار گیرد. همچنانکه غیر عاقل نیز چنین است.

۳ - محجور نبودن کسانی که از رشد عقلانی برخوردار نیستند و در نتیجه تصرفات و فعالیتهای اقتصادی آنها منطقی و عقلانی نیست و معمولاً فریب می خورند، نیز از تصرف در اموال خود ممنوع بوده و بنابراین بعلت عدم رشد به

(۱) عروة الوثقی صفحه ۵۷۲ مسئله ۴ تحریر الوسیله ج ۱ ص ۶۲۵ مسئله ۷ مستمک ج ۱۳ ص ۲۵۷، جواهر ج ۲۶ ص ۲۹۲ - البیته در مورد «امتزاج» بحث زیادی بین فقهاء شده است، بعضی بطور واضح بیان کرده اند که منظور از آمیختن و خلط، همانست که بین دو یا چند کالا، تمییز و تشخیص نباشد، به گونه ای که یک چیز بحساب آید. چنانچه مرحوم شیخ طوسی در مبسوط می گوید: «ومن شرط الشركة ان یکون مال الشركة مختلطاً لا تمیز مال احدهما عن الاخر» یعنی شرط شرکت این است که «مال الشركة» مختلط باشد بطوری که از هم تمیز داده نشود. در عروة الوثقی نیز این موضوع توضیح داده شده که آمیختن کالای شرکت در این حد کافی است که از هم تشخیص داده نشود.

عضویت در شرکت و هر قرارداد دیگر اقتصادی پذیرفته نمی شوند. هم چنین افراد دیگری نیز از پذیرفتن عضویت شرکت ممنوع می باشند مثل ورشکستگان که از طرف حاکم شرع ممنوع التصرف شده اند. این افراد نیز نمی توانند به هرگونه فعالیت اقتصادی - که به مقداری هم سرمایه نیاز دارد - بپردازند.

۴ - اختیار از آنجا که اجبار با حاکمیت اراده انسان سازش ندارد، افراد باید داوطلبانه عضو شده و طرف مبادله قرار گیرند. پس عضویت در شرکت آزاد است و اگر اجباری در بستن هر یک از قراردادهای اقتصادی وجود داشته باشد، آن قرارداد محکوم به بطلان است.^۱

اسلام، شرط عضویت در شرکت نیست

اسلام شرط عضویت در شرکت نیست بلکه افراد می توانند سرمایه های خود را به هم پیوند داده کار جمعی - خدماتی یا تولیدی - را بطور مشترک انجام دهند، اگر چه برخی مسلمان نباشند.

البته تحت عنوان کراهت، روایاتی وارد شده و در فقه نیز متعرض شده اند که شرکت مسلمان با کافر «ذمی» کراهت دارد ولی در یکی از روایات استثنائی وجود دارد که این استثناء بازگو کننده معیار کلی برای کراهت می باشد که بموجب آن، مکروه بودن، اختصاصی به کافر ذمی ندارد.

توضیح اینکه در حدیثی از امام ششم (ع) به نقل از علی ابن ابی طالب (ع) آمده است:

«کرة مشاركة اليهودی والنصرانی والمجوسی الا ان تكون تجارة حاضرة لا یغیب عنها المسلم»^۲.

یعنی مشارکت با یهودی، نصرانی و مجوسی کراهت دارد، مگر آنکه تجارتی باشد که مسلمان بر آن نظارت داشته باشد. (درعین حال که حرام

(۱) تحریر الوسیلة، ج ۱ صفحه ۶۲۴.

(۲) وسائل الشیعة، ج ۱۳ صفحه ۱۷۶.

نیست و اشکالی ندارد).

این امر بخاطر این است که در یک کار اقتصادی بهتر است کسی مسئولیت را بعهده داشته باشد که چارچوبه‌ها و ضوابط دینی را رعایت کرده و آنها را زیر پا نمی‌گذارد و کسی که معتقد به حلال و حرام و ضوابط نیست بهتر است مباشرت و مسئولیتی را بعهده نگیرد مگر اینکه تحت مراقبت و نظارت مسلمان باشد که در این صورت کراهت نیز وجود نخواهد داشت. بنابراین آنچه باید رعایت شود و به عنوان یک معیار به آن می‌توان توجه کرد، ضوابط و مقررات است و لذا اگر مسلمانی هم لایبالی بوده و دقت در رعایت مقررات حلال و حرام نمی‌کند، مشمول همین کراهت است و با کافر ذمی از این نظر تفاوتی ندارد.^۱

ج - مقررات شرکت:

شرکت قراردادی، علاوه بر دو رکن اساسی که به آنها اشاره شد. دارای مقرراتی است که به عنوان اولی، لازم‌الرعایه می‌باشند اما با توجه به گسترش شرکتها می‌توان در آنها تغییراتی بوجود آورد و یا مقررات جدیدی به آنها افزود که ذیلاً به مهم‌ترین مقررات اشاره می‌کنیم.

اول - آزادی خروج از شرکت

شرکت از قراردادهای «جایز» است و منظور از «جواز» این است که تداوم و باقی ماندن در آن، الزامی نیست. نتایج چنین امری بشرح زیر است:

الف - اعضاء هر وقت مایل باشند، می‌توانند اعلام انصراف نموده

و از شرکت خارج شوند.

(۱) مرحوم آیه‌الله حاج سید محمد کاظم یزدی در عروة الوثقی، در کتاب مضاربه، پس از نقل همین روایت چنین اظهار می‌دارد «و یمكن ان يستفاد من هذا الفرق کراهة مضاربه من لا یؤمن منه فی معامله من الاحتراز من الحرام».

یعنی ممکن است کراهت مضاربه (مشارکت) با هر کسیکه در معاملات و مبادلات خود از گناه پرهیز نمی‌کند، از این روایت استفاده شود. عروة الوثقی، صفحه ۵۷۶.

ب - در صورتی که هر یک از اعضاء شرایط لازم را از دست بدهند، عضویت آنها در شرکت بهم می خورد.

ج - فوت فرد نیز سبب می شود که عضویت وی در شرکت لغو شده و سهامش به ورثه برسد.

البته در صورتی که ورثه تمایل داشته و از شرایط لازم برخوردار باشند، ممکن است طبق ضوابط اساسنامه شرکت، به عضویت شرکت پذیرفته شوند.^۱

در اینجا بنظر می رسد که اشاره اجمالی به دو مطلب دیگر ضروری باشد:

۱ - رعایت حق شرکت و عضویت که خارج می شود:

با استعفاء و خروج یک نفر باید هم حقوق فردی که از شرکت بیرون می رود، رعایت گردد و هم حق شرکت.

توضیح اینکه از نظر حقوقی، گاهی سهام عضو خارج شده به صورت کالاها و ابزار و آلات می باشد که مالکیت آن مشاع بوده و طبعاً خود آنها قابل تقسیم نیست (زیرا تقسیم موجب ضرر می شود) و از طرف دیگر، بدون موافقت عضو سابق که مالکیت بخشی از سرمایه را دارد - اگر چه بسیار اندک باشد - شرکت نمی تواند به کار و فعالیت خود ادامه دهد، زیرا مرتکب تصرف غاصبانه می شود. بنابراین راه حلی که وجود دارد این است که شرکت، سهم این عضو را از سرمایه (ابزار و کالاها و...) خریده و قیمت آن را به عهده گیرد و بصورت نقد به او پردازد تا بدین ترتیب، برای فردی که خارج می شود در اموال مشترک شرکت، حقی نمانده و در کار شرکت هم اختلالی بوجود نیاید. طبیعی است که تأخیر پرداخت، در مطالبات فردی که خارج شده، صحیح نیست مگر با موافقت وی.^۲

(۱) جواهر الکلام ج ۲۶ صفحه ۳۰۶ مستمسک المروة ج ۱۳ صفحه ۲۶۷ و تحریر الوسیلة ج ۱ صفحه ۶۲۶.

(۲) جواهر الکلام ج ۲۶ صفحه ۳۰۶ و تحریر الوسیلة ج ۱ صفحه ۶۲۶.

البته موضوعی که باید بدان توجه داشت این است که:

۲ - محدودیت در خروج از شرکت

در شرایطی که عده‌ای دورهم جمع شده و یک واحد اقتصادی تشکیل داده‌اند، با توجه به نوپا بودن واحد، ممکن است احساس کنند که آزادی مطلق افراد در خروج از شرکت و مطالبه سهامشان، موجب تزلزل و عدم انسجام واحد اقتصادی می‌گردد. در این صورت، با اینکه بقاء در شرکت بطور طبیعی الزامی نیست، اعضاء می‌توانند با شرط ضمن قرارداد، یکدیگر را متعهد سازند که هیچ عضوی از این حق استفاده نکند. برخی از فقهاء خصوصاً این مسأله را توضیح داده‌اند که این صحیح نیست که افراد حق خروج از شرکت و استعفای داشته باشند، زیرا برخلاف دلالی است که شرکت را از قراردادهای «جایز» می‌شمارد. بنابراین، به عقیده آنان چنین شرطی برخلاف «مقتضی» و اثر طبیعی عقد است.^۱

اما اگر شرط ضمن عقد و توافق اعضاء بر این اساس باشد که افراد از این حق خود استفاده نکنند، این شرط صحیح بوده و لازم است به آن عمل شود.^۲

اولاً: چون تقسیم «ماشین آلات» و مانند آن برای شرکت ایجاد ضرر می‌کند، قانون «لاضرر» حاکم است و برای جلوگیری از ضرر می‌توانند از تقسیم آنها خودداری کنند و هیچ مرجعی نمی‌تواند شرکت را در این صورت وادار به تقسیم ابزار و آلات نماید. بنابراین اگر فرضاً نوع سرمایه و ابزار به گونه‌ای است که تقسیم آن ضرری متوجه شرکت نمی‌کند، طبیعتاً نوبت به پرداخت قیمت آن نمی‌رسد.

ثانیاً: در فرض بالا که سهم شریک خارج شده از خود سرمایه (کالاها و ابزار و...) با و داده نمی‌شود، تبدیل آن به قیمت، به اصطلاح فقهی از نوع قسمت به «تراخی» است، توضیح اینکه طبق تفصیلی که در کتب فقهی آمده در برخی از اقسام، بخاطر جلوگیری از ضرر دیگران، طالب تقسیم را به نوع خاصی از تقسیم وادار می‌کنند. اما در بعضی از شرایط نمی‌تواند اجبار و الزامی در بین باشد، بلکه باید با توافق همه، نوعی تقسیم انجام گیرد. احياناً اگر توافق نشد، دادگاه صالح، اختلاف را فیصله می‌دهد.

(۱) البته نظر اکثر فقهاء این است که شرط نداشتن حق فسخ برخلاف «مقتضی» و اثر طبیعی قرار داد است، ولی برخی دیگر معتقدند «اطلاق و طبع» قرارداد این است که افراد بتوانند از شرکت خارج شوند و قرارداد، از عقود «جایزه» باشد، نه اینکه اثر طبیعی عقد این باشد. بنابراین نظر، متعهد ساختن یکدیگر ضمن قرارداد بر اینکه افراد در قرارداد باقی بمانند، هیچ مانعی ندارد. یعنی شرط مزبور صحیح است و معامله را لازم می‌سازد. مرحوم آية الله حاج سید محمد کاظم یزدی صاحب عروة الوثقی مدافع این نظریه است. عروة الوثقی، کتاب مضاربه، صفحه ۵۵۳.

(۲) جواهر الکلام ج ۲۶ ص ۳۴۱، مستمسک العروة ج ۱۳ ص ۵۵۱ و تحریر الوسیلة ج ۱ ص ۶۲۶

مسئله ۱۳.

البته این شرط و تعهد، فقط یک حکم تکلیفی است نه حکم وضعی. یعنی برعهده افراد تنها وظیفه ای می گذارد و تخلف از آن گناه محسوب می شود. نه اینکه تخلف از آن اثر وضعی داشته باشد و موجب ضمان گردد. لذا صرف نظر از پشتوانه عقیدتی که افراد را وادار می نماید که به تعهدات خود عمل کنند و پیمان شکنی ننمایند، این امکان نیز وجود دارد که برای جلوگیری از این تخلف قوانینی وضع گردد و پشتوانه اجرایی نیز پیدا کند.

البته مانند مسائل قبل، اینکه در چه مواردی متعهد ساختن افراد و سلب آزادی خروج از شرکت، از اعضاء بنفع شرکت و تعاونیها می باشد، خود مسأله دیگری است و مسلماً موارد و شرایط متفاوت است. شاید بتوان گفت که در بسیاری از موارد وجود آزادی در خروج از شرکت، خصوصاً در صورت گسترش آن، عامل مثبتی است. زیرا زمانیکه افراد احساس کنند هر وقت تمایل به ادامه عضویت در قرارداد ندارند می توانند از شرکت خارج شده و سهام خویش را مطالبه کنند، این موضوع سبب جذب بیشتر آنها می گردد. از طرفی اگر عملکرد واحد مزبور مثبت بوده و کارآئی خوبی داشته باشد، معمولاً انگیزه برای کنار رفتن، کمتر وجود خواهد داشت. همانگونه که گفته شد، گاهی نو پا بودن شرکت، اعضاء را وادار می دارد که به منظور استحکام قرارداد و آرامش و اطمینان نسبت به اقداماتی که انجام می گیرد، محدودیتهایی بوجود آورده شود که افراد از استعفاء و خروج، خودداری کنند و بنابراین از این نظر نیز شرکت می تواند قابل انطباق با شرایط مختلف باشد.

دوم: محدودیت در سهام

به عنوان اولی، در مقدار سهام شرکت، محدودیتی وجود ندارد، بلکه میزان سرمایه گذاری - با توجه به امکانات و شرایط موجود و اهدافی که شرکت آنرا تعقیب می کند - بستگی به توافق خود اعضاء دارد، تساوی اعضاء در تصاحب مقدار سهام نیز الزامی نیست. از نظر شرکت ممکن است

سهام یک نفر چند برابر دیگری باشد. در عین حال اگر اعضاء مصلحت اقتصادی خود را در محدودیت مقدار سهام دیدند، می توانند میزانی را به عنوان حداکثر تعیین کنند و یا سهام شرکت را بطور مساوی تقسیم نمایند. بهر حال، این موضوع، بستگی به شرایط متفاوت مالی اعضاء دارد که به برخی از آنها اشاره می شود:

الف - در شرایطی که واحد اقتصادی، از گروهی تشکیل شده که از سرمایه های اندکی برخوردار بوده اند و با پیوستن به هم توانسته اند یک واحد اقتصادی مستقل تشکیل بدهند و مثلاً دولت هم بخاطر مسئولیت کلی خود در مورد رفع کمبود و خلأها و فراهم آوردن امکانات و ابزار کار، بخواهد شرکت را از اعتبارات و امتیازات خاصی برخوردار نماید، طبیعی است در چنین شرایطی، پیش بینی شود که اعطای وام، مشروط به دارا بودن مقدار محدودی سهام شرکت برای هر عضو باشد و یا هماهنگی و یژه ای بین سهام افراد برقرار گردد. زیرا آزادی در تصاحب سهام، سبب می شود کسانی که دارای امکانات زیادی بوده ولی استحقاق چنین امتیازی را ندارند، از آن برخوردار گردند. به عبارت دیگر، وقتی فرض شد که هدف از بوجود آوردن واحد اقتصادی گروهی (شرکت تعاونی) برقراری هماهنگی و توازن بوده، ممکن است احساس شود اگر هر فردی بتواند با هر مقدار سرمایه وارد تعاونی مثلاً تعاونی تولید شود و محدودیتی از این نظر حاکم نباشد سهام برخی ممکن است به چند صد برابر عضو دیگر برسد و طبعاً این حد از اختلاف، نه تنها موجب توازن و هماهنگی نمی گردد بلکه همین واحد تعاونی وسیله ای می شود برای زیاد شدن فاصله ها و جذب نیروی کار در خدمت شرکت.

ب - شرایطی وجود دارد که در مجموع، جذب سرمایه های بیشتر بفتح اعضاء شرکت است.

نوع فعالیت تعاونی و یا شرکت، گاهی سرمایه طلب است و بنابراین، محدود ساختن افراد به تساوی در سهام، احیاناً سبب می شود از جذب سرمایه هایی که ممکن است بتواند در گسترش فعالیت آن مؤثر باشد، جلوگیری شود و آنرا از تحرک و کارایی لازم باز دارد. بنابراین، چنانچه

گفته شود: چون منظور اعضاء از تشکیل تعاونی و یا شرکت، ایجاد توازن و هماهنگی و رسیدن به استقلال اقتصادی می باشد و برای حفظ منظور فوق باید سرمایه های اعضاء مساوی باشد، بطور مطلق ادعای غلطی است. زیرا روشن است که مثلاً دوسه برابر شدن سهام برخی نسبت به بعض دیگر، سبب به هم خوردن توازن نمی شود. لذا از این نظر انگیزه ای عقلانی نیست که تساوی در سهام شرط شود، خصوصاً با توجه به قانون حق دخالت متساوی، که به هر نفر اجازه یک رأی می دهد. یعنی برخی هر چند سهام کمتری را مالک می باشند ولی در تصمیم گیری، حق دخالت متساوی دارند.

نکته دیگری که اجمالاً تذکر آن لازم است و سبب می شود که برای بوجود آمدن توازن اقتصادی در جامعه ب فکر محدودیت در سرمایه گذاری و تساوی مقدار سهام نباشیم، این است که باید دید آیا اصولاً تنها راه برای بوجود آوردن توازن، بستن دست و پای افراد برای رسیدن به ثروت بیشتر است و یا اینکه راه دیگری نیز وجود دارد، بدین معنی که اگر افرادی بخاطر استعداد و کارآئی و تلاش بیشتر می توانند به ثروت و امکانات زیادتری دست یابند، آزادی آنها را در این جهت سلب نکنیم بلکه انگیزه های روحی و عوامل درونی آنها را بگونه ای بالا ببریم که با بهره گیری از ثروت خود در ایجاد توازن سهیم گردند. و در نتیجه توازن مقصود حاصل آید. طبعاً به مصلحت دانستن ایجاد محدودیت در سهام و مقدار آن، تا حدودی در این مسأله ریشه دار و بسیاری از مسائلی که در تعاونیها و سایر قراردادها و اصولاً در سیستم اقتصادی اسلام مطرح است، بهمین موضوع ارتباط پیدا می کند.

کاردر شرکت

همانطور که در تعریف مشخص شد، شرکت قراردادی، دو عنصر اصلی داشت. یکی اعضاء و دیگری اموال و چنانچه خواهیم دید، باید رابطه این دو عنصر (افراد و سهامشان) در طول فعالیت اقتصادی صددرصد محفوظ باشد. لذا کاررکن اصلی شرکت نمی باشد.

تعاونیها که به عنوان یک قرارداد در فقه اسلامی با باب شرکت منطبق می باشد، کار از ارکان اصلی آن نمی تواند بشمار رود^۱ و اعضاء، به لحاظ این قرارداد، ملزم به کار کردن نمی باشند. ولی ذکر این نکته لازم است که رکن نبودن کار در عقد شرکت، به مفهوم نفی کلی آن نیست. که اعضاء حق فعالیت و کار کردن در چهارچوب شرکت را نداشته باشند. بلکه اعضاء می توانند خود در شرکت فعالیت کرده و یا کار در شرکت را به دیگران واگذار نمایند. و امر قابل توجه این است که می توان در آغاز تأسیس شرکت، مسأله تعهد اعضاء نسبت به کار در شرکت را پیش بینی نمود به این معنی که صاحبان سهام می توانند با شرط ضمن عقد، یکدیگر را ملزم سازند که بطور تمام وقت یا پاره وقت در شرکت کارکنند تا عامل (کارگر) و سهامداری یکی باشد. چنین شرطی از جهت حقوقی اشکالی ندارد و منطبق با موازین فقهی است. اما اینکه چنین پیش بینی در مورد کار و مقدار آن به مصلحت است یا خیر، مطلب دیگری است که طبعاً به اهداف مقطعی اقتصادی بستگی دارد و نمی توان آنرا بطور کلی نفی یا اثبات نمود. زیرا در برخی شرایط، یکی شدن عامل و سهامدار و متعهد نمودن افراد به کار، ممکن است مصلحت اقتصادی و اجتماعی داشته و احیاناً ضروری هم باشد، ولی در برخی از شرایط و یا نسبت به افراد خاص ممکن است چنین نباشد. به عنوان مثال، به دو نمونه از این شرایط متفاوت، اشاره می کنیم:

الف - جهمی که دارای نیروی کار هستند اما سرمایه ندارند یا دارای سرمایه اندکی می باشند که پاسخگوی فعالیت مورد نظر آنها نیست. ولی این امکان برای آنها وجود دارد که با ضمیمه کردن سرمایه های خود به همدیگر و استمداد از دولت، شرکتی را بوجود آورده و با تعاون و همکاری خویش، از کارگری دولت و یا کارفرمایان بخش خصوصی رهایی یابند و به این طریق مستقلاً به فعالیت اقتصادی بپردازند. با توجه به مسئولیتی هم که حکومت در امداد ضعیفان و بوجود آوردن توازن بعهده دارد، با دادن وام و امتیازات

(۱) برخلاف بعضی از تعاونیهای متداول که کار از ارکان آن می باشد.

خاص، سعی خواهد کرد چرخ اقتصادی این چنین جمعی را به حرکت درآورد تا بتوانند مستقلاً فعالیت نموده و احیاناً با بوجود آمدن رقابت، امکان حاکمیت سرمایه‌داران استثمارگر را منتفی کنند^۱ در این شرایط، اگر محدودیتهایی برای ورود افراد در این جمع نباشد و هرکس بهر صورت و با هر مقدار سهام و بدون در نظر گرفتن شرایطی بخواهد وارد شرکت شود، طبعاً از هزینه‌هایی که از اموال عمومی و دولتی برای امداد ضعیفان در نظر گرفته شده، استفاده صحیح نخواهد شد. زیرا نبودن محدودیت، سبب می‌شود افرادی که دارای سرمایه و ابزار کافی هستند، باین سازمان و گروه پیوسته و از بیت‌المالی که استحقاق آنرا ندارند، استفاده نمایند. لذا تعهد نسبت به کار تمام وقت یا پاره وقت سهامداران، میتواند از عوامل محدود کننده‌ای باشد که از این امر جلوگیری کرده و آنرا کنترل نماید تا فقط افرادی که بخاطر نداشتن دست‌مایه قادر به فعالیت مستقل نبوده‌اند، از امدادهای بیت‌المال و حکومت استفاده نمایند.

ب - در جامعه همیشه افرادی یافت می‌شوند که اصولاً نمی‌توانند مولد باشند. زیرا قادر بر کار نیستند، مانند بازنشستگانی که دارای سرمایه‌هایی هستند. اینها اگر چه از نیروی کار محروم شده‌اند ولی با سرمایه و پس‌اندازی که دارند، می‌توانند در یک واحد اقتصادی گروهی نقش مثبت داشته باشند. شرط نبودن کار در شرکت تعاونی باعث می‌شود که این طبقه فاقد توان کار، با عضویت در شرکتهای تعاونی، هم زندگی خود را بدون تکیه بر دولت تأمین کنند و هم پس‌اندازها، بجای راکد ماندن، در جریان فعالیتهای اقتصادی قرار گیرد.

خلاصه آنکه از نظر حقوقی، کارکردن اعضاء شرکت (یا تعاونی) الزامی نیست، زیرا اعضاء و سهام، عناصر اساسی شرکت را تشکیل می‌دهند. در عین حال، متعهد ساختن افراد بر کار تمام وقت یا نیمه وقت کاملاً قابل

(۱) البته اینکه امداد دولت نباید به گونه‌ای باشد که به کارفرمایی مطلق دولت منتهی شود و یا همیشه لازم باشد دولت این عده را تغذیه کند، مطلب دیگری است که در جای خود مطرح خواهد شد.

پیش بینی است و می توان با شرط ضمن قرارداد این موضوع را عملی کرد.^۱ اما تصمیم بر چنین توافقی را شرایط و اهداف مقطعی و سیاستهای خاص اقتصادی تعیین می کند و نمی توان مصلحت بودن آنرا بطور کلی، نفی یا

(۱) معیارهای شروط صحیح و غلط قراردادها:

چون یک سلسله اموری وجود دارد که خود «قرارداد بستن»، نسبت به آنها نفیاً یا اثباتاً الزامی ندارد، ولی طرفین می توانند با قید کردن در ضمن عقد، یکدیگر را نسبت به آن متعهد سازند. از آن جا که انطباق قرارداد شرکت با شرایط مختلف و هماهنگی آن با تعاونیهها، بستگی به همین شرایط ضمن قرارداد دارد لازم است معیار تشخیص شرطهای صحیح از باطل را ارائه دهیم تا محک و ضابطه ای باشد برای کلیه مواردی که طرفین احساس می کنند لازم است در قرارداد بوسیله شرط ضمن عقد پیش بینی هایی بنمایند.

از کتب فقهی استفاده می شود که شرطهای ممنوع پنج مورد است. بدین معنی که ملزم ساختن عضو شرکت و یا عضو هر قرارداد اقتصادی، به چیزی (بوسیله شرطی) که خود قرارداد نسبت به آن ساکت است، در غیر این پنج مورد صحیح بوده و هرگونه پیش بینی که داخل این پنج مورد نباشد، مانعی ندارد. این موارد ممنوع عبارتند از:

۱ - شرط برخلاف ماهیت قرارداد، یعنی شرایطی که با ارکان قرارداد در تضاد است. مثل اینکه در قرارداد خرید و فروش، شرط شود که خریدار در برابر کالایی که دریافت می کند عوضی نپردازد. طبیعی است که این چنین شرط و پیش بینی، با ماهیت خرید و فروش، ضدیت دارد زیرا اگر تصمیم بر خرید و فروش است، یک رکن اساسی خرید و فروش عوض است و رکن دیگر آن کالا. و یا مانند اینکه در قرارداد شرکت، یک نفر بخواهد در شرکت عضویت داشته باشد ولی شرط کند که او سهم اشتراکی نداشته باشد. در حالیکه یکی از دو عنصر شرکت «سرمایه» است.

۲ - شرط برخلاف آثار طبیعی قرارداد مانند اینکه در خرید و فروش، تحت عنوان «شرط ضمن عقد»، پیش بینی کنند که خریدار مالک کالائی که می خرد نباشد و یا فروشنده مالک عوضی که دریافت می کند نگردد. این نوع شرطها با «مقتضای عقد» و اثر طبیعی قرارداد سازش ندارد و باطل است. زیرا اثر خرید و فروش، مالک شدن کالا و یا عوض است.

۳ - شرط برخلاف دلیلهای ویژه یعنی شرطهایی که هر چند برخلاف ماهیت قرارداد و آثار طبیعی آن نیست اما دلائل خاصی وجود دارد که آن شرایط صحیح نمی باشد. طبیعی است که شرط کردن برخلاف آن دلائل باطل می باشد. مثلاً اگر از دلائل خاص استفاده شود که قرارداد شرکت، الزام آور نیست و خروج از آن آزاد می باشد، در چنین فرضی شرط لزوم آن در ضمن عقد صحیح نخواهد بود، اگر چه با اثر طبیعی شرکت و ماهیت آن منافاتی ندارد. و یا اینکه در قرارداد ازدواج، ضمن عقد، این چنین پیش بینی کنند که زن حق ارث از مرد نداشته باشد. این موضوع برخلاف ادله موجود در کتاب و سنت می باشد و بنابراین درست نیست. البته تعهد به استفاده نکردن از این نوع حقوق، مطلب دیگری است که بعداً ذکر خواهد شد.

۴ - شرطهای حرام، هیچ کار حرامی را نمی توان در ضمن قرارداد شرط کرد و بعهده یکدیگر گذارد. به عبارت دیگر نباید در ضمن قرارداد، شرطهایی نمود که موجب زیر پا گذاردن مقررات الهی شود. مثل اینکه در ضمن قرارداد خرید و فروش و یا اجاره یا شرکت شرط شود که هر دو یا یکی از اعضاء ستمگری را کمک کنند و یا مشروبات الکلی صرف نمایند و یا مرتکب عمل حرام دیگری گردند. اینگونه شرطها نیز ممنوع است.

اثبات نمود، ولی مسلماً تجزیه و تحلیل صحیح و دقیق در باره بازتابهای اقتصادی تعهدها، وضع مقررات در یک قرارداد و نیز مهمتر از همه، الهام از نظام اقتصادی اسلام (که نه شرقی و نه غربی است)، می تواند، ما را در رسیدن به آنچه مصلحت است، یاری نماید.

توافق اعضا

به عنوان اولی هرگونه تصرفی که در «مال الشركة» بعمل آید، باید با توافق همه اعضا باشد یعنی نوع فعالیت اقتصادی، نوع تولید، تعیین کسانی که می خواهند مدیریت و سازماندهی کار را به عهده گیرند، محلی که از آنجا مواد و یا کالا تهیه می شود، نقطه ای که محصول به فروش می رسد، خصوصیات افرادی که برای کار دعوت می شوند، میزان حقوق و بالاخره کلیه تصمیم گیریهایی که در مورد شرکت انجام می شود، باید با توافق جمیع اعضا باشد و این مسأله چند موضوع را مسلم می سازد که عبارتند از:

الف - اکثریت معیار نیست. یعنی توافق اکثریت نمی تواند معیار برای تصمیم گیری باشد.

ب - هر فرد دارای یک رأی است نه اینکه تعداد آراء به نسبت سهام افراد تغییر کند، زیرا مالکیت آنها مشاع و آمیخته به هم می باشد و تصمیم گیری در مال همه، صورت می گیرد و توافق همه شرکاء لازم است. بنابراین مقدار و اندازه سرمایه، از این جهت نقشی ندارد.

ج - هم چنانکه گفته شد، هر فرد دارای یک رأی است، بنابراین نوع فعالیت شرکت در این مسأله تأثیری ندارد. یعنی اینگونه نیست که در کارهای تولیدی، مقدار سهام در تعداد آراء مؤثر بوده ولی در کارهای خدماتی، مقدار سهام دارای نقش نباشد، بلکه در هر فعالیتی هر فرد یک رأی دارد و توافق همه اعضا در اتخاذ تصمیم برای فعالیت شرکت، لازم است. ادامه دارد

د - شرطهای غیر منطقی، پیش بینی ها و توافق هائی نیز که اصولاً هیچ گونه انگیزه عقلانی ندارد و به عبارت دیگر لغو و غیر منطقی است، ممنوع می باشد.

بنابراین، در کلیه قراردادها، هرگونه شرطی که داخل این پنج عنوان نباشد، توافق نسبت به آن بی اشکال است و افراد می توانند یکدیگر را نسبت به آن ملزم سازند. کتاب البیع ج ۵ ص ۱۴۳ - مکاسب ص ۲۷۵ - مستمسک العروة الوثقی ج ۱۳ - ص ۳۲.

رضا مختاری



پژوهشی پیرامون
یک حدیث
معروف

روی عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ:
«إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلِيًّا رَأْسًا
كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدَ لَهَا دِينَهَا»

در ضمن مطالعه یکی از کتابهای مرحوم آیه الله شهید مطهری به این مطلب برخورد کردم که ایشان در مورد این حدیث فرموده اند: «قبل از اینکه تحقیق بکنم باور نمی کردم که رسول اکرم صلی الله علیه وآله یک همچو جمله ای را فرموده باشد باز هم تحقیق کردم در تحقیق معلوم شد: اما در طرق شیعه که اساساً این حدیث نیامده است ... بعد با کمک یکی از دوستان بالأخره در سنن ابی داود پیدا کردیم... در بعضی کتب دیگر حدیث اهل تسنن هم هست ... از نظر سند، آن کسی که از رسول اکرم (ص) این حدیث را نقل کرده ابوهریره، همان وضاع و کذاب معروف است...»^۱

گفتار این متفکر بزرگ و استاد شهید راهنمای بنده در تدوین این مقاله (که پژوهشی است پیرامون ناقلان این حدیث و نیز تطبیق متن و مضمون آن با خارج و واقع) بوده است. در آغاز بحث نظری داریم به کتابهایی از شیعه و سنی که این روایت را نقل کرده و یا اشارتی بدان داشته اند:

الف - از علمای شیعه (رضوان الله علیهم):

۱ - شیخ بهائی (ره) در کشکول (ج ۲ / ۱۴۱) این روایت را بدین صورت از کتاب «شرح مشکاة» فاضل طیبی نقل می کند: ... عن رسول الله (ص): ان الله یبعث لهذه الامة علی رأس کل مائة سنة من یتجدد لها دینها. (رواه ابوداود)

همچنین ایشان در کتاب «وجیزه» (ص ۱۷) درباره مرحوم کلینی می نویسند:

«به سبب جلالت شأن او، عده ای از علمای عامه، مانند ابن اثیر در کتاب «جامع الاصول» وی را از مجددین مذهب امامیه، در اول قرن چهارم شمرده اند...»

(۱) ده گفتار ص ۱۱۴.



۲ - مرحوم سید علیخان کبیر در کتاب «سُلافة العصر» در بخش شرح حال شیخ بهائی (ره) اشارتی به این حدیث دارد، آنجا که می گوید: فهو علامة البشر ومجدد دين الامة على رأس القرن الحادي عشر اليه انتهت رئاسة المذهب والملة وبه قامت قواطع البراهين والادلة... (بحار الانوار ج ۱۰۶/۱۰۸ چاپ بیروت)

۳ - مرحوم میرزا عبدالله افندی، صاحب کتاب ارزشمند «رياض العلماء» در آن کتاب (ج ۴/۲۰) از «جامع الاصول» ابن اثیر نقل می کند که سید مرتضی (ره) مروج مذهب امامیه در اول قرن پنجم می باشد.

۴ - مرحوم علامه بحر العلوم در کتاب رجال خویش (ج ۳/۱۲۷ - ۱۲۳ و ۳۳۰) این حدیث را، با شرح و توضیح از «جامع الاصول» ابن اثیر جزری و «شرح مشکاة» طیبی نقل می کند.

۵ و ۷ - ابوعلی در منتهی المقال، و وحید بهبهانی در تعلیقه اش بر «منهج المقال» استرآبادی و محقق تُستری در کتاب «مقابس» (ص ۷ و ۶) به نقل از ابن اثیر، اشارتی به این حدیث دارند.

۸ - شیخ یوسف بحرانی (ره) صاحب الحدائق الناضرة در کتاب «لؤلؤة البحرين» (ص ۳۹۲)، این مطلب را از وجیزه مرحوم شیخ بهائی و غیر از آن نقل می کند.

۹ - روضات الجنات (ج ۶/۱۰۹) به نقل از طیبی و جزری، این حدیث را با شرح و بسط آورده، و در (ج ۲/۹۴) اشاره ای به آن کرده است.

۱۰ - محدث متبوع، حاج میرزا حسین نوری (ره) در خاتمه مستدرک الوسائل، (ج ۳/۵۴۱ و ۵۲۷) این روایت را، به نقل از رجال بحر العلوم (ره) آورده و در (ج ۳/۵۱۶) اشاره ای به آن دارد.

۱۱ و ۱۲ - مرحوم مامقانی (ره) در «تنقیح المقال» (ج ۳/۲۰۲) و محدث قمی (ره) در «الکنی واللقاب» (ج ۳/۱۲۰ - ۱۲۱) این حدیث را با مختصر توضیحی، با واسطه، از جزری نقل کرده اند. همچنین در



سفينة البحار (ج ۱ / ۳۳۴) اشاره ای به آن شده است.

۱۳ - عالم بزرگوار، مرحوم سید شرف الدین، صاحب «المراجعات»
و آثار ارزنده دیگر (در مقدمه تأسیس الشیعة ص ۵) پس از نقل این حدیث
از جامع الاصول و صحیح ابی داوود می گوید: «بنابر این مجدد دین در
رأس قرن چهاردهم، میرزای بزرگ شیرازی است».

و نیز در بسیاری از کتابهای دیگر، این روایت از منابعی که در
بالا ذکر شد آمده، یا بدان اشارتی رفته است از جمله، ریحانة الادب
(ج ۵/ ۷۹) و (ج ۴/ ۱۸۴)، منتخب التواریخ (ص ۹۷ - ۹۰)، شهداء الفضیلة
(ص ۳۰۸)، کتاب شرح زندگانی وحید بهبهانی (ص ۱۵۲ - ۱۵۵ - چاپ
اول)، فردوس التواریخ و ریاض الجنة به نقل کتاب وحید بهبهانی، کتاب
تقریرات اصول شهابی (ص ۴۱ و ص ۵۰ پانویشت)، انتصار مرحوم سید
مرتضی (مقدمه ص ۳۵ - ۳۴) و زندگینامه علامه مجلسی (ج ۱/ ۲۶۶ -
۲۶۴) لمعة دمشقیه (ج ۵/ ۲۹۰)، قصص العلماء (ص ۲۰۴ و ص ۳۹۷)، شیخ آقا
بزرگ (ص ۶۰ - ۵۸) و اصول کافی (مقدمه ۲۱) و مقدمه بهجة الامال
علیاری و نقباء البشر (ج ۱/ ۴۴۰ پاورقی) و هدیه الاحباب (ص ۲۴۷
چاپ امیرکبیر) و مشاهیر دانشمندان اسلام (ج ۴ ص ۱۴۱) و اعیان الشیعة
(ج ۸/ ۲۱۵ و ج ۹/ ۱۸۲ و ج ۱۰/ ۹۹، چاپ ده جلدی) و فوائد
الرضویه (ص ۶۵۸ و ۴۰۴ و ۵۰۲) و الکرام البررة (ج ۱/ ۱۷۲) و معجم
رجال الحدیث (ج ۱۴/ ۲۱۰) و قاموس الرجال (ج ۸/ ۴۳۹) از آنچه گفتیم معلوم
شد که منبع و مدرک علمای شیعه در این حدیث، صحیح ابی داوود و
جامع الاصول ابن اثیر و شرح مشکاة طیبی است.

ب از علمای عامه:

بسیاری از دانشمندان اهل تسنن، این حدیث را نقل کرده اند و در
میان آنان، شهرت فراوانی دارد، و در این باره، ابیات و اشعاری
سروده اند، از جمله سیوطی (متوفای سال ۹۱۱ هـ ق) می گوید:
لقد اتی فی خبر مشتهر رواه کل عالم معتبر



متأ عليها عالمٌ مُجددٌ دين الهدى لانه مجتهد
 يُشار بالعلم الى مقامه وينصر السنة في كلامه
 بانه في رأس كل مائة يبعث ربنا لهدي الامه
 والشرط في ذلك ان تمضي المائة وهو على حياته بين الفئة
 وان يكون جامعا لكل فنّ وان يعمّ علمه اهل الزمن

سيوطی در این قصیده مجددین را - به نظر خودش - برشمرده،
 و خویشتن را مجدد دین در اول قرن دهم دانسته و می گوید:

وهذه تاسعة المئين قد آتت ولا يتخلف ما الهادي وعد
 وقد رجوت أنتى المجدد فيها بفضل الله ليس يجحد...^۱
 و بطوری این موضوع را، مسلم تلقی کرده است که در ابتدای کتاب
 «الجامع الصغير» خود می گوید:

«الحمد لله الذي بعث على رأس كل مائة سنة من يُجددُ لهذه الأمة امر
 دينها واقام في كل عصر من يحوط هذه الملة بتشديد اركانها وتأييد سُنَّيها
 و تبينها»

اینک مدارک روایت از کتب عامه:

۱ - سنن ابی داود - کتاب الملاحم - (ج ۴/ ۱۰۹ - چاپ چهارجلدی) و
 (ج ۲/ ۲۰۹ - چاپ دوجلدی): حدثنا سليمان بن داود المهري، اخبرنا ابن
 وهب، اخبرني سعيد بن ابى ايوب، عن شراحيل بن يزيد المعافري، عن
 ابى علقمه، عن ابى هريرة فيما اعلم^۲ عن رسول الله (ص) قال: ان الله
 يبعث لهذه الامه على رأس كل مائة سنة من يجدد لها دينها».

۲ - «جامع الاصول» ابن اثير (ج ۱۲/ ۶۳) حديث شماره ۸۸۴۱:
 ابوهريرة: ان رسول الله (ص) قال: ان الله يبعث لهذه الامه على رأس
 كل مائة سنة من يجدد لها دينها. اخرجه ابوداود.



(۱) کتاب فیض القدير، ج ۲ ص ۲۸۲.

(۲) شيخ بهائى (ره) در (كشكول ج ۲/ ۱۴۰) در توضیح این جمله می نویسد: «ای فی جمله
 ما اعلم، يجوز بضمه الميم حكاية عن قول ابى هريرة، وفتحها ما ضيا من الاعلام حكاية عن فعله».

۳- المستدرک علی الصحیحین نوشته حاکم نیشابوری (ج ۴/ ۵۲۲ - چاپ بیروت):

حدثنا ابوالعباس، حدثنا الربیع بن سلیمان بن کامل المرادی، حدثنا عبدالله ابن وهب اخبرنی سعید بن ابی ایوب عن شرحبیل [شراحیل؟] ابن یزید عن ابی علقمة، عن ابی هريرة ولا اعلمه الا عن رسول الله (ص): ان الله يبعث الى هذه الامة علي رأس كل مائة سنة من يجدد لها دينها.

ذهبی نیز در «تلخیص المستدرک» این روایت را نقل کرده که در حاشیه همان صفحه مستدرک، مسطور است.

۴ - سیوطی در «الجامع الصغير» (ص ۷۴) در حرف همزه، از سنن ابی داوود و مستدرک حاکم و کتاب «معرفه» بیهقی این روایت را آورده و می گوید: همه از قول ابی هريرة، نقل کرده اند.

در برخی کتابهای دیگر، از جمله «السراج المنیر» شرح جامع الصغير سیوطی (ج ۱/ ۴۱۱ - چاپ مصر) نیز آمده است^۱ همچنین، المعجم المفهرس لالفاظ حدیث النبوی (ج ۱/ ۳۲۴) و مفتاح كنوز السنة (ص ۱۹۸) از صحیح ابی داوود، نقل کرده اند و چنانکه مشاهده می شود سیوطی و ابن اثیر، از ابی داوود روایت کرده اند و حاکم گرچه از سنن ابی - داوود نیاورده، ولی رجال حدیث در مستدرک و سنن ابی داوود از ابن وهب تا ابوهريرة، مشترک و متحدند و معلوم می شود که یک حدیث بیشتر نیست و قبلاً در کلام شیخ بهائی گذشت که طیبی هم از ابی داوود نقل کرده است.

بنابراین منبع اصلی این حدیث، سنن ابی داوود است و چنانکه ملاحظه می شود، ناقل اول، ابوهريرة می باشد و دیدیم که سیوطی نیز تصریح کرد که همه از ابوهريرة، نقل کرده اند.

(۱) نگاه کنید به رجال بحر العلوم ج ۳/ ۱۲۳ - ۱۲۷ پاورقی.



از آنچه یاد شد معلوم می شود که این حدیث از طریق شیعه، ابدأ نقل نشده و الاً شخصیت‌هایی مانند مرحوم محدث نوری و محدث قمی که از نظر تتبع در احادیث کم نظیرند، نقل می کردند، و در اینجا - با توجه به اینکه این همه عالم شیعی که این روایت را از کتب عامه نقل کرده اند، در آثار شیعه بدان برنخورده اند - باید گفت: «عدم الوجدان يدل على عدم الوجود».

بررسی سند این حدیث

اکنون، حدیث را از نظر سند و سپس از لحاظ تطبیق آن با واقع و تاریخ، بررسی می کنیم.

سند این حدیث، بنظر بیشتر علمای عامه صحیح است. چنانکه مرحوم سید شرف الدین^۱ و سیوطی (جامع الصغير/۷۴) و برخی دیگر^۲ به این موضوع تصریح کرده اند ولی خبری که تنها راویش، ابی هریره است، چگونه می تواند واقعاً صحیح باشد؟

ما در اینجا به معرفی شخصیت ابوهریره اکتفا کرده و نیازی نمی بینیم که بقیه رجال حدیث را از نظر وثاقت بررسی کنیم زیرا وجود او در سند برای بی اعتبار بودن حدیث کافی است.

ابوهریره، راوی این حدیث را بشناسیم^۳

بحث پیرامون ابوهریره و معرفی او واحادیش بسیار است و برخی از دانشمندان بزرگ در این زمینه، جداگانه کتاب نوشته اند^۴ بنابراین

(۱) ایشان فرموده اند: بسند صحیح عند القوم (مقدمه تأسیس الشیعة ص ۵-۶ پاورقی).

(۲) نگاه کنید به «فیض القدر» ج ۲/۲۸۱-۲۸۲ و رجال بحرالعلوم (ج ۳/۱۲۳-۱۲۵).

(۳) قابل توجه است مطالبی که درباره ابوهریره آورده ایم از کتابهای دانشمندان اهل سنت، انتخاب شده است.

(۴) مانند مرحوم سید شرف الدین که اثری ارزنده بنام «ابوهریره» از خود باقی گذاشته، و نیز یکی از علمای حق جوی برادران اهل تسنن که کتاب نفیس «شیخ المضیرة ابوهریره» را به رشته تألیف در آورده اند.



بررسی همه جوانب زندگی و روایات وی، در خور این مقاله کوتاه نمی باشد و ما به اشاره ای کوتاه، ونظری گذرا، اکتفا می کنیم.

در نام ونسب ابوهریره، اختلاف است، و کلمه: «ابوهریره» کنیه وی میباشد، نوشته اند که وی گربه کوچکی داشت که معمولاً دنبالش بود، روزی پیامبر اکرم (ص) او را دید، که گربه اش را در آستین جامه خود جای داده و به همراه دارد، و به او فرمود: «یا ابا هریره»، و وی پس از آن به ابوهریره، مشهور شد.^۱

او در سال هفتم هجرت پس از فتح خیبر در حالی که بیش از سی سال از عمرش می گذشت، اسلام آورد و در سال ۵۷ یا ۵۸ یا ۵۹ هجری در حدود هشتادسالگی درگذشت و در مدینه در بقیع دفن شد^۲ و وی تا آخر عمر بی سواد بود و قدرت خواندن ونوشتن نداشت.

از او نقل کرده اند که گفته است من مرد فقیری بودم و برای رفع فقر و گرسنگی و پرکردن شکم مسلمان شدم!^۳

بنابراین او تنها سه سال، با حالت مسلمانی پیامبر را درک کرده، و تازه در تمام این مدت هم مصاحب و همراه پیامبر اسلام (ص) نبوده و همچنانکه مؤلف کتاب «شیخ المضیره» (ص ۶۸ و ۱۲۴ و اضواء علی السنة المحمدية / ۲۰۰) اثبات کرده، بیش از یک سال و ۹ ماه، مصاحبت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را درک نکرده است.^۴ با اینهمه، هیچیک از صحابه به اندازه وی از پیغمبر اکرم (ص) حدیث نقل نکرده اند.

(۱) شیخ المضیره / ۴۳ هریره، مصفره (یعنی گربه)، است.

(۲) همان مدرک / ۳۹، ۴۵، ۲۶۳، ۲۶۴، ومقدمه مرآة العقول ج ۱ / ۳۶ و اضواء علی السنة المحمدية / ۲۱۸.

(۳) فتح الباری ج ۱۳ / ۲۷۱ - ۲۷۲. به نقل شیخ المضیره ص ۴۸ - و اضواء علی السنة المحمدية ص ۱۹۷.

(۴) بنابراین آنچه در بخش اعلام «المنجدة» (چاپ هفتم ص ۱۹) آمده، مبنی بر اینکه ابوهریره مدتی طولانی ملازم پیامبر بوده (لازم النبی مدة طويلة) صحیح نمی باشد.



«کثرت روایت او، مردم را نسبت به منقولاتش به شک می انداخت و برخی اوقات از او سؤال می کردند ای ابوهریره!، این جمله را هم از رسول خدا(ص) شنیدی؟ و وی مجبور می شد حقیقتی را که تکیه گاه او بود افشا کند و اظهار نماید، لذا می گفت: «نه این از کیسه ابوهریره است»^۱.

همچنین از او نقل شده که گفته است: «حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ خَمْسَةَ أَجْرِيَةَ فَأَخْرَجْتُ مِنْهَا جَرَاتَيْنِ وَلَوْ أَخْرَجْتُ الثَّالِثَ لَرَجَمْتُمُونِي بِالْحِجَارَةِ».
- از پیامبر پنج انبان حدیث حفظ کرده ام و دوتا از آنها را برای مردم گفته ام و اگر سومی را هم اظهار کنم، سنگبارانم خواهید کرد.
و نیز می گفته است: «رَبِّ كَيْسٍ عِنْدَ أَبِي هُرَيْرَةَ لَمْ يَفْتَحْهُ»^۲.
چه بسیار کیسه های حدیث نزد ابوهریره می باشد که آنها را نگشوده است.

از این رو بسیاری از دانشمندان عامه نیز، احادیث او را نپذیرفته و مطرود می دانند و بعضی از آنها گفته اند:

«ابوهریره مدخول عند شیوخنا غیر قرضی الروایة»

حتی از ابوحنیفه نقل شده که گفته است: صحابه همه عادلند مگر چند نفر، از جمله ابوهریره و انس بن مالک^۳.

ابوهریره بخاطر مال و ریاست دنیا و جهات دیگر، یکی از اعضای دستگاه جعل حدیث معاویه، علیه مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام گردیده، و عضو مهم هیئت «حدیث سازی» شد^۴ و روایات فراوانی در مذمت حضرت علی(ع) از قول پیامبر(ص) جعل کرد، که از آن جمله

(۱) صحیح بخاری ج ۷، کتاب النفقات باب ۱ به نقل «سیری در صحیحین» ج ۱/۷۹.

(۲) شیخ المصنوع/۲۲۱.

(۳) شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج ۱/۳۶۰ - چاپ چهارجلدی. و «اضواء علی السنة المحمدية»/۲۰۶.

(۴) مأخذ سابق ج ۱/۳۵۸ چاپ چهارجلدی.



است این روایت^۱:

ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد: در سال صلح حضرت امام حسن (ع) هنگامی که ابوهریره، همراه معاویه به عراق آمد به مسجد کوفه وارد شد و وقتی که مشاهده کرد افراد بسیاری به استقبال او آمده اند به دو زانو نشست و پس از آنکه چند مرتبه دستش را بر سر بی موی خود زد، گفت: ای مردم عراق! آیا می پندارید که من برخدا و رسول (ص) دروغ می بندم و خود را به آتش دوزخ گرفتار می کنم؟ سوگند بخدا از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: هر پیامبری را حرمی است و حرم من در مدینه ما بین کوه «غیر» تا کوه «ثور» است و هر کس در حرم حوادث خطرناک پدید آورد و آشوب براه اندازد، لعنت خدا و ملائکه و مردم بر او باد. و افزود: خدای را گواه می گیرم که علی در این حرم فتنه انداخت!!

هنگامی که گزارش این ماجرا به گوش معاویه رسید او را مورد احترام و اکرام قرار داد و حکومت مدینه را بدو سپرد.^۲

همین دانشمند بزرگ اهل تسنن از حضرت علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: «الَا إِنَّ أَكْذِبَ النَّاسِ - أَوْ قَالَ أَكْذِبَ الْأَحْيَاءِ - عَلَي رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَبُو هُرَيْرَةَ الدَّوْسِيُّ»^۳.

گذشته از ابوهریره، وضاعین حدیث بسیارند و چنانکه می دانیم جعل روایت، در میان اهل تسنن بازاری گرم داشته است و علامه توانمند و بزرگوار، محقق متتبع، مرحوم علامه امینی (ره) در کتاب بسیار ارزشمند «الغدیر»، تحت عنوان «سلسلة الكذابين والوضاعين» حدود ۷۰۰ تن از آنان را نامبرده است.^۴



(۱) در پایان جلد سوم کتاب «نقش عایشه در تاریخ اسلام» توضیحات ارزنده ای، پیرامون مجعول بودن این حدیث، و تلاشی که برخی برای تصحیح آن کرده اند، آمده است.
(۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱/ ۳۵۹ چاپ چهارجلدی.
(۳) همان مدرک ج ۱/ ۳۶۰، نیز نگاه کنید به ایضاح ابن شاذان/ ۲۹.
(۴) الغدیر ج ۵/ ۲۷۵ - ۲۰۹.

بررسی مضمون روایت

گرچه با روشن شدن وضع سند، نیازی نیست که به بررسی مضمون آن پردازیم، ولی برای تکمیل بحث، شایسته است توضیح مختصری پیرامون آن داده شود.

ابتدا دانشمندان اهل سنت، این روایت را تشریح و تبیین کرده‌اند و کم کم، این امر به آثار شیعی نیز سرایت کرده است. ابن اثیر جزری می گوید:

کلمه «من» در روایت مخصوص یک نفر نیست بلکه عموم دارد و از طرفی اختصاص به فقهاء هم ندارد. گویانکه سهم بزرگی را در احیای دین دارا هستند. ولی اولی الامر و سلاطین، اصحاب حدیث، قراء، وعاظ، وزهاد نیز در این امر سهیمند...

و پس از آن شروع می کند به شمردن مجددین دین از این گروهها، - که برخی از آنان نه تنها مجدد دین نبوده‌اند بلکه از بزرگترین مخربین آن بشمار می آیند و برخی از زاهدانی را هم که مجدد، قلمداد می کند، از تنبل ترین افراد بوده، و در تخریب دین نقش مهمی بازی کرده‌اند.

ولکن مضمون این حدیث از چند جهت مورد اشکال است، براستی آیا می توان گفت، این دین تا کنون سیزده بار، تجدید شده است؟ تجدید دین یعنی پیاده شدن احکام اسلام در جامعه - لا اقل جامعه مسلمین - آیا تا کنون، چنین بوده است و تاریخ این را به ما نشان می دهد؟^۱

خدمت فرهنگ و علمی به اسلام کردن، غیر از تجدید آن است، ظهور یک عالم بزرگوار و محقق، غیر از اصلاح جامعه و مسلمانان می باشد.^۲ نه آنچنان که سیوطی تصور کرده و پنداشته که با نوشتن چند کتاب تاریخی

(۱) در حقیقت پس از دوران صدر اسلام در طول تاریخ هیچگاه اسلام، عظمت و شوکتی را که اکنون در پرتوانقلاب اسلامی به رهبری قائد عظیم الشأن حضرت امام خمینی «دام ظلّه» پیدا کرده است، نداشته و در هیچ عصری همچون امروز، مبانی این دین مبین تحکیم و تجدید نشده و هیچوقت بسان این دوره ندای آن در جهان طنین افکن نشده بود.

(۲) نگاه کنید به «ده گفتار/ ۱۱۷» و «بررسی نهضت های اسلامی صد ساله اخیر» ۸-۹.



و روایی و تفسیری و ادبی، مجدد دین می شود، و با غرور می گوید: و
قد رجوت أنتی المُجدد...! این اولاً

ثانیاً: آیا همانطور که ابن اثیر جزری گفته مأمون الرشید، مقتدر، وقادر
بالله، اسلام را تجدید کرده اند؟ اگر مأمون را جزء مجددین به حساب
بیاوریم، پس مخرب دین چه کسی خواهد بود؟، و باید همه کسانی را که در
طول تاریخ بر مسلمانان حکم رانده و جنایت کردند، از مصادیق این
حدیث بدانیم.

ثالثاً: روی این حساب شخصیت‌هایی مانند، شیخ صدوق، شیخ
طوسی، شیخ مفید- به گفته کسانی که سید مرتضی را مجدد اول قرن
پنجم شمرده اند- محقق حلی، شهید ثانی، صاحب جواهر، شیخ انصاری،
آخوند خراسانی، شیخ فضل الله نوری و میرزای کوچک شیرازی، از این
رده خارج خواهند بود، به خاطر اینکه مثلاً در وسط قرن، واقع شده اند.

رابعاً: بسیاری از کسانی هم که مجدد، قلمداد شده اند، سالهای
زندگی اینها با اول قرن تطبیق نمی کند^۱ مثلاً ابن شهر آشوب مازندرانی
متوفای ۵۸۸ هـ. ق و متولد حدود ۴۸۸ یا ۴۸۹ می باشد و نمی توان او را
مجدد اول سده ششم شمرد، نیز شهید اول (ره)، تولدش به سال ۷۳۴ و
شهادتش در تاریخ ۷۸۶ اتفاق افتاده و در اول قرن نهم اصلاً در قید حیات
نبوده است، همچنین به قول استاد شهید آیه الله مطهری (ره) خواجه طوسی
را نمی توان مجدد آغاز سده هفتم به حساب آورد زیرا تولد خواجه در اول
قرن هفتم [۵۹۷] و ظهور و نبوغش در نیمه قرن هفتم و وفاتش در نیمه دوم
آن قرن یعنی سال ۶۷۲ بوده است.^۲



(۱) مؤلف کتاب «زندگینامه علامه مجلسی» در (ج ۱/۲۶۵) آن کتاب، گویا برای دفع این
اشکال می نویسد: «در برخی از روایات کلمه «رأس» را ندارد.» ولی ما هر چه در کتابهای مربوطه
تفحص کردیم حدیث را بدین صورت نیافتیم، و در تمام مآخذی که سابقاً یاد شد، لفظ «رأس» در متن
روایت وجود دارد بنابراین این سخن ادعائی است بی دلیل.
(۲) ده گفتار، ص ۱۱۶-۱۱۵.

پنابرا آنچه گفته شد همانطور که آیه الله شهید مطهری فرموده اند این حدیث فقط از غیر طریق خاصه نقل شده و از حیث سند و متن اشکال دارد و قابل قبول نیست و برای تجلیل و بزرگداشت علمای بزرگ، نیازی به استمداد از چنین روایتی نمی باشد.^۱

(۱) روشن است که مورد بحث ما فقط این حدیث با همه قیود و خصوصیات است و الا روایاتی بدین مضمون که: «در هر زمانی کسانی هستند که دین را از تأویل و تفسیر منحرفین حفظ می کنند و پیرایه ها را از آن می زدایند». در کتابهای روایتی آمده است.

□□□□

قال الباقر (عليه السلام)
الظلم في الدنيا هو الظلمات في الآخرة.
ظلم و ستم در دنیا همان تاریکی و ظلمات در آخرت است.

وسائل الشيعة ج ۱۱ ص ۳۴۰





تبيان المسالك

في باب الوجود والموجود

للحكيم المتأله، جامع المعقول والمنقول

آية الله الحاج ميرزا احمد الآشتياني قدس سره (المتوفى ١٣٩٥ هـ ق)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة على سيد الأنبياء والمرسلين محمد خاتم النبيين وآله الطيبين الطاهرين.

وبعد فيقول العبد الدائر الفاني احمد بن محمد حسن الآشتياني قدس سره: قد امرني بعض اجلة الاخوان واعزة الاقران صانه الله تعالى من مكاره الزمان بذكر المذاهب التي ذهب الى كل منها فريق في باب الوجود والموجود وبيان المشارب التي يجب الوقوف عليها على وجهها لمن اراد الاطلاع على مرام ارباب العرفان والشهود.

فها انا يا صديق الامجد وسنادى المعتمد امثل ما امرتنى به واشرت اليه من سوق الكلام لايضاح مقاصد الاقوام على نهج من الاختصار بحيث لايسأم منه الحبيب ولا يخل بما يتفطن به اللبيب حسب ما يوفقنى من هو موفق لكل خير ومجير العباد فى كل حال وهو حسبي ونعم الوكيل ومولاي وناصرى فنعم المولى ونعم النصير.

فاقول وعلى الله التوكيل: انه قد ذكر فى محله وتقرر عند اهله انّ القائل بالتوحيد اما ان يقول بكثرة الوجود والوجود جميعاً مع التكلم بكلمة التوحيد لساناً واعتقاد به اجمالاً وهو التوحيد العامى، واكثر الناس قد حطروا حل افكارهم بفناء هذا المقام وهذا هو الذهاب الى البيئونة العزلية واثبات الاستقلال للآثار الرشحية ولا سبياً على القول بالتبائن الذاقى والتخالف الجوهرى، كما ينسب الى طائفة من المشائين وقد حكى ان ذهابهم اليه مبنى على قيام البرهان على ثبوت العلية فى الوجودات وذلك يصادم القول بتحقيق النسخة للعلة مع المعلولات وقد غفلوا عن كون انكارهم لمطلق المناسبة حتى فى الثبوت المطلق والظهور المرسل وجحدهم للايمان بثبوت التشكيك بنحو الشيشية والفيشية والاصلية والاثرية هو بعينه انكار العلية رأساً ورجوع الى ما هر بوامنه ووقع فيما زعموه محذورا.

توبراى وصل كردن آمدى فى براى فصل كردن آمدى

تا. توانى با مننه اندر فراق ابغض الاشياء عندى الطلاق

وهل يكون الظل آية الحرور؟ والظلمة اثر النور؟ واذا كان امر مباحثاً مع النور من كل وجه وبتمام ذاته المفروضة بتعمل من النفس، فهل هو الآ عدم الصرف والبطلان المحض؟ وهل يظن العاقل ان مثل هذا العاقل الباطل قد انسأ من القدرة الازلية والحياة الأبدية. قال امام المتقين عليه السلام فى ذيل خطبة له: فهو الذى تشهد له اعلام الوجود على اقرار قلب ذى الجحود.^١

وقد شاع التعبير عليهم ايضاً ببداهة امتناع انتزاع مفهوم واحد من حقائق متبائنة بما هى بائنة^٢ بعد ما وضع من لزوم مناسبة الذهنيات مع ما هى عنها منتزعة.

تعمساً لهم كيف ضلوا بعدما ظهرت لهم بوارق آيات و برهان ولو كانوا ناظرين الى الأنوار الحسية وانتشاء كل مرتبة ضعيفة من اخرى فوقها قوية لقادتهم البداهة وضرورة الدراية الى انّ العلية ليست الآ بوجه من المناسبة فى مطلق الظهور وقوة العلة وضعف المعلول «اولم يروا ان الله الذى خلقهم هو اشد منهم قوة»^٣ «يا ايها الناس انتم الفقراء الى الله والله هو الغنى الحميد»^٤ وما ابين واظهر لمن التى

(٢) كذا، والظاهر: بما هى متبائنة.

(٤) سورة فاطر: ١٥.

(١) نهج البلاغة، طبع مصر، خطبه ٤٨.

(٣) سورة فصلت: ١٥.

السمع وهو شهيد فضلاً عن له قلب..^١ وان الفقير الى غنى، فقير في ما يكون الغنى واجداً له.
 اذا لم يكن للسر عين صحيحة فلاغرو ان يرتاب والصبح مسفر
 والعجب ان امثال هؤلاء القوم يعدون من اصحاب الفضل وارباب الفكرة وما وصل الى
 مرقة الفكر منهم خطوة.

واما ان يذهب الى القول بوحدة الوجود والموجود جميعاً وهو مذهب فريق من الصوفية
 فذكروا ان ليس في متن الواقع وعين الاعيان الاذات واحدة قائمة بذاتها وحقيقة فاردة لا تركيب فيها
 اصلاً وهي حقيقة الحياة الازلية الابدية والوجود البحت الديموم المنزه في حد ذاته عن شوائب العدم
 وسمات الامكان وهو المصداق للفظه الذات والموجود والحى والعلم والقادر والمريد بنفس ذاته
 البسيطة ومع قطع النظر عن كل اعتبار وحيثية تعليلية كانت او تقييدية، انضمامية او اعتبارية، وله
 الضرورة الازلية البحتة والدوام البات المحض، وليس غيره الا اشراقات وجهه ولمعات ذاته وآيات
 جماله ودلالات كماله وظلال ضوئه واشعة بهائه وتجلياته، المنبعثة عن كمال قدرته ونهاية علوه وفرط
 جمعيته وحيطته وشمول استوائه مع كل ماهية امكانية وعين ثابتة بالافاضة والاشراق والاضاءة
 والاطهار، فيقذف بنوره المضيئ على ظلمة العدم فيدمغها فاذا هي زاهقة ذاهبة، وليست الماهيات
 الا مظاهر تجلياته ومرايا انواره وآياته كما قال تعالى: «سترهم آياتنا في الافاق وفي انفسهم»^٢ «بل هو
 آيات بينات في صدورالذين اوتوا العلم»^٣ «وان كثيرا من الناس عن آياتنا لغافلون»^٤.

به نزد آن که جانش در تجلی است	همه عالم کتاب حق تعالی است
عرض اعراب و جوهر چون حروف است	مراتب همجو آيات و وقوف است
از او هر عالمی چون سوره ای خاص	یکس زان فاتحه وان دیگر اخلاص
نخستین آیتس عقل کل آمد	که در وی همجوباء بسمل آمد
دوم نفس کل آمد آیت نور	که چون مصباح شد در خانه نور
سوم آیت در او شد عرش رحمان	چهارم آیه الکرسی همی خان
پس از وی جرمهای آسمانی است	که در وی سوره سبع المثانی است
نظر کن باز در جرم عناصر	که هر یک آیتی هستند باهر
پس از عنصر بود سه جرم مولود	که نتوان کرد این آيات معدود
به آخر گشت نازل نفس انسان	که برناس آمد آخر ختم قرآن

(٢) سورة فصلت: ٥٣.

(٤) سورة يونس: ٩٢.

(١) هنا كلمة لا تقرأ.

(٣) سورة العنكبوت: ٤٩.

ثم ظهور تلك الماهيات ليس الا بنفس ظهور الانوار المفاضة، وفي انفسها «كسراب بقية يحسبه الظمآن ماءً حتى اذا جاءه لم يجده شيئاً ووجد الله عنده فوفاه حسابه والله سريع الحساب»^١ و ذلك الظهور ايضاً قد حصل من تنزل الفيض وتطوره بالتعينات الامكانية الحاصلة في المراتب الاستيداعية والمواطن الاستقرارية ومن العلم البسيط الفعلي الازلى في عين الكشف التفصيلي والوجود الذاتي الديمومي.

واذا نظر بنظر الاعتبار وبصيرة اللب المنور لافكرة العقل المقيد يعلم علماً يقينياً - يجلب شأنه من ان يزلزله التشكيكات الفخرية او يثبتته التحقيقات النصيرية - ان المصادر من الحى الاحد القويم ليس الا حرفاً واحداً وسنخاً فardاً نزل من عند الصمد الواحد، وهو الفيض المقدس المنبسط على كل درة وذرّة ونخلة وغملة وجيل وديق وقوى وضعيف لا تلك الكثرات من حيث كثرتها ولا الاسماء^٢ المسميات التي ما انزل الله من سلطان بها.

همه يك نور دان ارواح واشباح گه از آئينه پيدا گه زمصباح
«قل كل يعمل على شاكلته»^٣ وفعل النور والحياة لا يكون الا ما يناسب النور والحياة لا الظلمة والممات وشاكله الواحد ليست الا الواحد، «ما خلقكم ولا بعثكم الا كنفس واحدة»^٤ «وسعت رحمته كل شىء»^٥ «وما امرنا الا واحدة»^٦ «ونفخ في الصور فصعق من في السموات والارض الا من شاء الله ثم نفخ فيه اخرى فاذا هم قيام ينظرون واشرفت الارض بنورها»^٧ «فاذا نفخ في الصور نفخة واحدة»^٨ «خلق الله الاشياء بالمشية والمشيئة بنفسها»^٩ «وبنور وجهك الذي اضاء له كل شىء»^{١٠}.

واذا نظر ايضاً الى ان الوجود المفاض والنور المشرق من مشرق الانوار ليس الا ظهور الحقيقة وتجلي الذات وليس لها حقيقة في ذاتها والا لم يكن ظهور الحقيقة بل حقيقة اخرى مستقلة وقد تقرر عند الازهان المستقيمة والصدور المنشرحة ولذوى الطبائع السليمة، ان صرف الشىء لا يتكرر، والحقيقة بنفسها لا تتثنى، فلا مصحح لان يطلق على ذلك التجلى الفيضى والفيض الواسع الالهى والرحمة الرحمانية التي شملت كل شىء لفظة الذات والحقيقة والوجود بل يقول العارف المنور: ان ما يسمى غيراً وسوى وهويات واشياء فليس الا تطورات دائرات وتعينات فانيات.

كل ما في الكون وهم او خيال او عكوس في مرابا او ظلال
وقد قيل: ان نفس النبي الختمى صلى الله عليه وآله قد اهترت بهذه النعمة الروحانية

(١) سورة النور: ٣٩.

(٢) سورة الاسراء: ٨٤.

(٣) اقتباس من الآية ١٥٦ من سورة الاعراف.

(٤) سورة الزمر: ٦٩ - ٦٨.

(٥) توحيد الصدوق: ١٤٨ و ٣٣٩ - الكافي ١/١١٠ مع اختلاف يسير. (١٠) دعاء الكليل.

(٦) كذا.

(٧) سورة لقمان: ٢٨.

(٨) سورة القمر: ٥٠.

(٩) سورة الحاقة: ١٣.

اهتزازاً علوياً روحياً لاسفلياً جسياً حين سمع قول لبيد:

الا كل شىء ما خلا الله باطل وكمل نعم لا محالة زائل
وطربت طرباً قدسياً لاحسياً للتذكر بالفناء التام عن النشأة الفانية وتبدل الوجود الكوني
بالبقاء الدائم وقال صلى الله عليه وآله: الا ان العيش عيش الآخرة^١ وقد ورد عنه صلى الله عليه
وآله: ان اصدق كلمة قالها شاعر كلمة لبيد: الا كل شىء الخ^٢.

ويذهب ذلك المكاشف (الى) ان المشاهد للظل والقائل به والناظر الى الاثر والملفت اليه
ليس الا سوفسطائياً ذاهلاً عن شهود الاصل وغافلاً عن التوجه الى مبدء الكل فهو من التوحيد
عادل وعزل.

وقد روى عن امير المؤمنين عليه السلام وقائد سلاسل الموحدين الى جوار منتهى امل الآملين
في ذيل خطبة له في التوحيد: يقول لما اراد كونه: «كن» فيكون لا بصوت يقرع ولا بنداء يسمع وانما
كلامه سبحانه فعل منه انشاء ومثله لم يكن من قبل ذلك كائناً ولو كان قديماً لكان الها ثانياً؟
وقد ورد^٣ عنهم سلام الله عليهم كثيراً ما مفاده: ان كل لفظة تطلق على المخلوقين مثل
الواحد والعالم والقادر وغيرها مما يشعر بكمال فهو فيهم بمعنى غير ما اطلق به عليه تعالى فليس ما
يشاهد من الخشب المسندة والهايا كل المهولة والهيآت المنضدة الآ تعينات نورالنير الحقيقي واطوار
الظل الممدود من الصمد المعبود «ان كل من في السماوات والارض الا آتى الرحمن عبداً»^٤ «مالكم
لا ترجون الله وقاراً وقد خلقكم اطواراً»^٥.

آفتابی در هزاران آبگینه تافته پس به رنگ هریکی تابى عیان انداخته
جله یک نور است واما رنگهای مختلف اختلافی در میان این وآن انداخته
فهذه الطائفة لما وجهوا النظر القلبي الى مشاهدة مبدء النور واصل كل بروز وظهور فانكروا
الشيبة لغيره والانية لا ثره وفيه.

چراغ آنجا که خورشید منیر است میان بود ونابودی اسیر است
تودر خوابی واین دیدن خیالی است هرآنچه دیده ای از وی مثالی است
به صبح حشر چون گردی تو بیدار بدانی کین همه وهم است وپندار
«انما الحياة الدنيا لعب ولهو» «وان الدار الآخرة لى الحيوان لو كانوا يعلمون»^٦ «الناس نيام
اذا ماتوا انتبهوا»^٧.

- | | |
|--------------------------------------|---|
| (١) | (٢) مصباح الشریعة ص ٤٥ مع اختلاف یسر. |
| (٣) نهج البلاغة، خطبة ١٨١. | (٤) راجع البحار ٦٨/٤. |
| (٥) سورة مريم: ٩٣. | (٦) سورة نوح: ١٤. |
| (٧) سورة محمد: ٣٥ سورة المنكبوت: ٦٤. | (٨) شرح البحرانی عل المائة كلمة لامير المؤمنين: ٥٤. |

جو خورشید جهان بنمایدت چهر
نماند نور ناهید و مه و مهر
خیال از پیش برخیزد به یکبار
نماند غیر حق در دار دبار
ومراد هم من الفناء الذى به يحصل شهود الحقائق هو انحاء التعین عن نظر الشاهد لا
ارتفاعه عن متن الواقع كما وقع فى حدیث کمیل: «محو الموهوم مع صحوا المعلوم»^۱ وورد عنهم عليهم
الصلوة والسلام: «لنا مع الله حالات نحن فيها هو وهو فيها نحن، الا انه هو ونحن نحن»^۲ وكما روى
عن عبيد بن زرارة عن ابيه على ما فى توحيد الصدوق: قال: «قلت لابي عبدالله عليه السلام: جعلت
فداك الغشبية التي كانت تصيب رسول الله صلى الله عليه وآله اذا نزل عليه الوحي؟ فقال
عليه السلام: ذلك اذا لم يكن بينه وبين الله احد؛ ذلك اذا تجلى الله له قال: ثم قال عليه السلام: تلك
النبوة يا زرارة واقبل بتخضع»^۳.

درآن موضع که نورحق دلیل است
چه جای گفتگوی جبرئیل است
فرشته گرچه دارد قرب درگاه
نگنجد در مقام لی مع الله

چندان برو این ره که دوئی برخیزد
گرهست دوئی ز رهروی برخیزد
تو او نشوی لبیک اگر سعی کنی
جائی برسی کز توتوئی برخیزد
ونقل عن الحلاج:

بینی و بینک انبى ینازعنی
فارفع بلطفك انبى من البین
ای شهودی لتعینى وما اعبر عنه بقولی: «انئ».

فهذا هو مراد المحققين من الصوفية ولا تصغ الى اباطيل المتصوفة وترهات السفلة فيضلونك
عن السبيل وتهوى بك الريح من مكان سحيق فان الموحد الصافي براء من هؤلاء المضلين ومن
افعالهم واقوالهم وما ينسبونه الى ذوق التصوف من القول بالحلول والاتحاد وغير ذلك من الاوهام
الباطلة الردية والعيادات القبيحة الشنيعة والاعراض عن التأدب بالاداب^۴ الشريعة وابتداع البدع
المردية ودعوى استحقاق الجلوس على وسادة اهل بيت العصمة والطهارة التي لا يجلسها الانبي او
وصى اوشق.^۵

های ای فرعون ناموسی مکن
توشغالی، هیج طاووسی مکن
سوی طاووسان اگر پیدا شوی
عاجزی از جلوه و رسوا شوی

(۱) روّضات الجنات، ص ۵۱۲ نقلاً عن رجال النیشابوری.

(۲) الکلمات المکتونة للفيض، الکلمة ۵۰.

(۳) توحيد الصدوق ص ۱۱۵.

(۴) کذا.

(۵) اقتباس عن حدیث ورد فی باب القضاء.

برجلوه برسررو رويت زدند
سرنگون افتادى از بالائيت
نقش شبرى رفت و پيدا گشت كلب
پوستين شير را برخود مپوش
نقش شير وآنگه اخلاق سگان
هيچ برخود ظن طاووسى مبر
خوار وى رونق بماني درجهان^۱
ناله مرغ سحر خيز نشاني دارد

موسى وهارون چو طاووسان بدند
زشتيت پيدا شد و رسوائيت
چون محك ديدى سبه گشتى چو قلب
اى سگ گرگين زشت از حرص وجوش
غره شيرت بخواهد امتحان
اى شغال بى جمال بى هنر
زانكه طاووسان كنندت امتحان
نه گرفتار بود هر كه فغانى دارد

واما ان يقول القائل بالتوحيد، بوحدة الوجود وكثرة الموجود فيقول: ان للوجود حقيقة واحدة قائمة بذاتها وليس آثارها الاصرف المهيات ومحض الكليات الطبيعية التي اذا حصلت للذهن يطلق عليها المفاهيم كمفهوم الارض والهواء والماء والنار والمعدن والنبات والحيوان والانسان وغير ذلك من التعيينات، واطلاق الموجود على تلك الحقيقة المستقلة بمعنى كونها نفس العينية وبحت الخارجية والشخصية وعلى غيرها وهى الممكنات والمعلولات بمعنى انها بما هيئاتها لابوجوداتها مجعولات لتلك الحقيقة البسيطة الاصيلية، وان لها النسبة الى الوجود الازلى بالمخلوقية والمعلولية، لا ان يكون لاجل ان لها حظاً من الوجود فى نفس الأمر حتى يكون وجوداتها اموراً عينية خارجية فائضة من المبدء الديموم بالذات والماهيات حدوداً لها والمفهومات منتزعة من تعييناتها.

والفطرة السليمة بنور قدف فيها من مبدء الانوار تكفى مؤنة ابطال هذا، وكيف يكون اثر ماهو محض النور المعنوى والحياة الابدية وهوحقيقة واحدة بسيطة ازلية نفس الماهيات المتكثرة المركبة المظلمة، فانها مالم تنتور بنور الوجود لانورية لها بوجه من الوجوه، بل هى ليس محض وبطلان صرف، وجعلها ليس الا باثباتها وهذا لا يكون الا باظهارها وافاضة وجودات تحصلها وتخدمها كتحصل كل مبهم بما يعينه واتحاد القوة مع فعليتها، وهل يكون اثر النور الحقيقى الا نحواً من النور؟ ودرجة من الظهور؟ «أنا امره اذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون»^۲.

وقد روى عن سيد الاوصياء على بن ابى طالب عليه السلام فى خطبة منه: انما قال لما شاء ان يكون: كن، فكان^۳.

وعن جعفر بن محمد عليهما السلام فى ذيل رواية: لم يكنه مكون جل شانته بل كَوْن الاشياء قبل كونها فكانت كما كَوْنها^۴.

(۱) المتنوى: الدقر الثالث.

(۲) فى نهج البلاغة خطبة ۱۸۱: يقول لمن اراد كونه: «كن» فيكون. (۳) توحيد الصدوق: ۶۰.

(۴) سورة يس: ۸۲.

وعن علي بن موسى الرضا عليهما السلام: الحمد لله الذي كان اذا لم يكن شئ غير وكون الاشياء فكانت كما كونها. ^١

وعن ابي عبدالله عليه السلام ايضاً كما في اصول الكافي: ان الله كان اذا لا كان فخلق الكان والمكان وخلق نور الانوار الذي نورت منه الانوار واجرى فيه من نوره الذي تورث منه الانوار وهو النور الذي خلق منه محمداً وعلياً - الحديث - ^٢.

وغير ذلك مما ورد في الآثار المروية عن المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين بما يطول الكلام بايراده.

وقد نسب هذا المذهب اى القول بوحدة الوجود وكثرة الوجود الى اذواق المتألمين وهم منه براء ولناسبه خصماً.

وعكس هذا القسم وهو وحدة الوجود وكثرة الوجود باطل لا يتوهمه انسان ولا يجد له مدخلاً في بقعة الامكان.

واما ان يذهب الى وحدة الوجود والوجود في عين كثرتها وتنظيره بوجه بعيد انه اذا كان قبالة الشمس ومجذاتها مرأى متعددة واجسام صقيلة^٣ قابلة للانعكاس فاذا نظر الى تلك العكوس واصلها بالنظرة الاولى التي يقال لها النظرة الحمقاء وجليل النظر وبادى الاعتبار وبدواللحاظ فيقال: ان هناك شمساً، لكنه اذا نظر بالنظرة الثانية ودقيقها ولو حطت اصالة شمس السماء ومثالية عكوسها وظليتها فلا يحكم الابان الشمس واحدة وهي عين تلك الهوية القاهرة وهذه الاخريات ليست الا ظهورات تلك الجوهرة الاصلية وحكايات جمالها وجلوات كاشفة عن شروق وجهها وشدة نوريتها وضياء ضوئها.

اذا انت عددت المرايا، تعدداً

وما الوجه الا واحد غير انه

بسيار چه تو آينه بسيار كنى

نبود رخ اوبه جزيكى، ليك شود

زين سبب شخص آمده نزد توسهل

سايه را توشخص پندارى زجهل

چون برآمد شمس انشق القمر

سايه خواب آرد تورا همچون سحر

باد بين چشمى بود نوعى دگر

چشم خاكى را به خاك افتد نظر

روى عن ابي بصير عن ابي عبدالله عليه السلام قال: قلت له عليه السلام اخبرني عن الله عزوجل هل يراه المؤمنون يوم القيامة؟ قال: نعم وقد راؤه قبل يوم القيامة: فقلت: متى؟ قال عليه السلام: حين قال لهم: «الست بربكم قالوا بلى» ثم سكت عليه السلام ساعة ثم قال

(٢) الكافي، ١/٤٤٢.

(١)

(٣) كذا.

عليه السلام: وان المؤمنين ليرونه في الدنيا قبل يوم القيامة، الست تراه في وقتك هذا؟ قال ابو بصير: فقلت له: جعلت فداك احدث بهذا عنك؟ فقال عليه السلام: لا فانك اذا حدثت به فانكره منكر جاهل بمعنى ما نقوله ثم قدر ان هذا تشبيه كثر وليست الرؤية بالقلب كالرؤية بالعين، تعالى الله عما يصفه المشبهون والملحدون.^١

وبالجمله فكل مدرك محدود ليس الا ظهوراً من ظهورات الاصل المحيط الودود، ثم يتفطن اللبيب ان لتلك الظهورات والأنوار اصل بسيط هو صمد قويم متفرد ديموم اقرب الينا من جبل الوريد وابعد من الشبهه من كل بعيد.

واقول ايضاً تذكاراً لارباب العقول: انه ليس يخفى على الرجل العلمي والخبير الاملى ان ادراك كل امر لا يكون الا بوجودان المدرك لما يقال انه مدرك بذاته اما بكونه عين المدرك او من شؤوناته المحاطة له كعلم النفس الشاعرة بذاتها وادراكها للصور الذهنية القائمة بها بنفس ذوات تلك الصور لا بصور اخرى غيرها، وما لم يجد الدراك ذات الشيء ونفسه فليس مدركاً لعينه وعالماً بحقيقته، لان العلم بالشيء هو ظهور المعلوم للعالم وانكشافه لديه، وهذا لا يكون الا بوجودانه اياه واذا لم يكن عين الشيء حاضراً لشيء فكيف يصح ان يقال ان الاول مدرك للثاني ومعلوم له بنفسه وعينه.

وبعد وضوح هذه المقدمة نقول: لما كان الوجود العيني مطلقاً عين التحصل الخاص ومحض العينية الخارجية وصرف التشخيص والهذية فلا يمكن ادراكه وشهوده الا لنفسه وذاته او لوجود آخر يكون ذلك الوجود المشهود المدرك متمثلاً بين يديه وقائماً به مثول المعلوم لعلته وقيام الاشراف بمشرفه. وحيث كان من المستبين عندك انك لا تقدر على شهود ذات انسان غيرك ووجدان نفسه الناطقة الباطنة عن تعيناتها الظاهرة، بل ولا وجدان تلك التعينات ايضاً بما هي في حد انفسها بل بما انتقش في قوة من قواك وحصل عندك من صور اعضائه وهيئاته وحركاته وكلها امعنت في تصور ذاته فقد ذهبت في البعد عنها واخذت في البيئونه معها لان جميع ما تصوره وحصلته مفاهيم ذهنية وصور ظلية وذات ذلك الانسان نفس حقيقته الخارجية التي لم تتجاف عن مقامها وما انحلت عن رتبتها، فلا اظنك ان تتوهم امكان شهود هوية محدودة ظلية وريقة اثرية وادراكها للحقيقة الاصلية المحيطة التي هي صرف الحياة الازلية ومحض العينية والنورية وهل يحيط ظل ممدود الى حد محدود بنور قهار لو كشف سبحات وجهه لاحرقت وافنت كل ظل وظهور؟.

برو ايسن دام برمرغ دگر نه كه عنقنا را بلند است آشيانه
فكل ما ميزته بوهمك وتصورته بعقلك فهو مخلوق لك مردود اليك^١ وليس الا حجاباً لك عن

(٢) اقتباس من حديث: كلما ميزتموه باوهمكم.....

(١) توحيد الصدوق، ١١٧.

التقرب الى بارئك وجاعلك لا يدركه بعداهم ولا يناله غوص الفطن^١ بل لا يزيده التفكير الا بعداً ولا يفيدته التعقل الا اغشية واستارا ولست بهذه الصنيفة من الذين جاهدوا في سبيله بل من الذين ضلوا عن عبادة الخلاق الجليل للاعراض عن التوسل بذيل الدليل.

توکه ناخوانده ای علم سماوات تو که نابرده ای ره درخراپات
تو که سود وزبان خود ندانی به منزل کی رسی هیهات هیهات

دائم نرسی به کعبه، ای اعرابی کاین ره که تومی روی به ترکستان است
قطع این مرحله بی مهری خضر ممکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی

وقد حصل من هذا الطرف من البيان ان كل ما تراه او تدركه باية قوة من اخرى قواك ليس الا تعینا امكانياً قد تنور بنور رشحي ووجود ظلي وليست الوجودات المحدودة الا مراتب الفيض المنبسط من المفيض البسيط الباسط، ودرجات الرحمة الواسعة من الرحمن الواسع وانت لا تقدر على شهود التعينات باسرها والاحاطة بتطورات ذلك النور المنزل من الصدر الى ساقها «انك لن تحرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا»^٢ لانها لانه لا نهاية لها «وما اوتيتم من العلم الا قليلاً»^٣ فكيف بشهود مفيضها ومنزلها والمحيط بها.

باصدهزار جلوه برون آمدي که من باصدهزار ديدنه تماشا کم ترا
ومع ذلك فلا يشهد الا التجليات ولا يعاين الا الظهورات والوجودات المحدودة التي كلها اشراقات وافعال للخلاق المتعال.

يارب به که بتوان گفتم این نکته که در عالم رخساره بکس ننمود آن شاهد هرجائی
نعم يعلم منها كما مرت الذكري ان مبدئها ومعيدها واجد لما هو اصل تلك الانوار وهو الذي هذه الظلال رشحاته واشراقاته وآثاره وافعاله ومنشأته بنحو البساطة والاصالة وانه محيط بكل نور وفيه ء وليس بين الخالق والمخلوق شئ ء^٤ «الا انهم في مرية من لقاء ربهم الا انه بكل شئ ء محيط»^٥.

بمعنى ان الصانع العزيز المتعال بنفس ذاته البسيطة اصل قيوم لهذه الانوار الساطعة وهو المتجلى بتلك اللمعات النيرة وما يتوهم له الوساطة ان كان فليس الا معداً للقابل وشرطاً لتنوره باشراق الجاعل كما ان استعداد المعاني للوجود اللفظي متوقف على تطورها بالاطوار السابقة وظهورها

(٢) سورة الاسراء، ٣٧.

(٤) الكافي: ١/١١٤.

(١) اقتباس من نهج البلاغة خطبه ١.

(٣) سورة الاسراء، ٨٥.

(٥) سورة فصلت: ٥٤.

بالوجودات المجردة عن الفواشى الخارجية مع ان الكلام قائم بمن قام به تلك الاطوار ايضا والانسان هو العاقل المتوهم الذاكر المتخيل المتصور وهو البصير السميع الذائق الشام اللامس.

در هر چه بنگرم تو پدیدار بوده ای ای نا نموده رخ توجه بسیار بوده ای
«وهو معكم ايما كنتم»^١ «ولقد خلقنا الانسان ونعلم ما توسوس به نفسه ونحن اقرب اليه من حبل الوريد»^٢.

بار نزدیک تر از من به من است وین عجب تر که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که یار درکنار من ومن مهجورم
فکم قد ضل من توهم الحلول والاتحاد وذهب الى اثبات الند وخاض في الاتحاد، فما استضاء بنور العلم ولم يلتجئ الى وثيق ركن حتى يتنبه، لان الحلول انما هو لشيء تابع في شيء اصيل، والاتحاد لامر مبهم مع شيىء متعين، وليس لغير الحق العلى المتعال شيىء واصالة وانه الشيىء بحقيقة الشيىء كما ورد عن اهل بيت العصمة والطهارة^٣ وهذا البعد ايضا ليس الا من جهة محسورية المعلول وفيثيته، وانحطاط هويته وعلو علة فهو محجوب عن شهود قيومه بغطاء حده وممنوع عن البلوغ الى معبوده لسديقيه وغاشية ظليته، فالحجاب لاجل القصور وفقدان الكمال ولا يكون الا من المحجوب عن شهود العلى المتعال وان كان كل وجود مجعول صرف الربط بجاعله ومحض التعلق ببارئه ولا قوام له الا بخالقه والا لاستقل دونه وانقلب عن جوهره وكمونه «ان الله يمسك السماوات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسكها من احد من بعده انه كان حليماً غفوراً»^٤.

وهل يذهب من له ادنى دراية الى حلول المجرد عن كل حد وتعين وخالق كل حال ومحل و بارئ كل نور وغسق والمحيط القيوم الذى ليس له نهاية وغاية في ظل محدود واثر مجعول محصور؟ قتل الجاهل الشقى ما اضله «استخود عليهم الشيطان فانساهم ذكر الله»^٥ بل اولئك هم الشياطين بل الشيطان يجتنب عنهم والابليس يتبرء منهم والعفريت يلعنهم.

وكان فتي من جنند ابليس فارقى به الامر حتى صار ابليس جنده
تا تو بودى آدمى، ديواز پيت مى دويد و مى چشانيد از ميت
چون شدى درخوى ديوى استوار مى گريزد از تو ديوى، اي نابكار
ديونزد آدمى شد بهر شر از تو بگريزد كه از ديوى بر
روى عن امير المؤمنين عليه السلام فى خطبة حكى انه عليه السلام خطبها فى جامع

(٢) سورة ق: ١٦.

(٤) سورة فاطر: ٤١.

(١) سورة الحديد: ٤.

(٣) الكافى، ١/٨٣.

(٥) سورة المجادلة: ١٩.

الكوفة: ... من لم يحلل في الاشياء فيقال هو فيها كائن، ولم ينأ عنها فيقال هو عنها بائن ولم يحل منها فيقال اين ولم يقرب منها بالالتزاق ولم يبعد عنها بالافتراق بل هو في الاشياء بلا كيفية وهو اقرب اليها من حبل الوريد^١.

وفي خطبة اخرى يذكر عليه السلام فيها ابتداء خلق السماوات والارض وخلق آدم: كائن لاعن حدث، موجود لاعن عدم، مع كل شىء لا بمقارنة، غير كل شىء لا بمزايلة^٢.

وفي اخرى في التوحيد: ليس في الاشياء بوالج ولا منها بخارج^٣.

وفي اخرى: سبق في العلوفلا (شىء) اعلى منه وقرب في الدنوفلا شىء اقرب منه^٤.

وفي اخرى: لم يتقدمه وقت ولا زمان ولم يتعاوره زيادة ولا نقصان بل ظهر للعقول بما ارانا من علامات التدبير المتقن والقضاء المبرم^٥.

وفي اخرى منها: تعالى عما ينحله المحددون من صفات الاقدار ونهايات الاقطار وتائل المساكن وتمكن الاماكن فالحد لخلق مضر وب الى غيره منسوب^٦.

وفي اخرى: لا يدرك بوهم ولا يقدر بفهم، ولا يشغله سائل، ولا ينقصه نائل ولا ينظر بعين ولا يحذ بأين ولا يوصف بالازواج ولا يخلق بعلاج ولا يدرك بالحواس ولا يقاس بالتاس الذى كلم موسى تكليماً واره من آياته عظيماً، بلا جوارح ولا ادوات ولا نطق ولا لهوات بل ان كنت صادقاً ايها المتكلف لوصف ربك فصف جبرائيل وميكائيل وجنود الملائكة المقربين في حجرات القدس مرجحين^٧ متوله عقولهم ان يحدوا احسن الخالقين^٨.

وفي غير ذلك من مأثوراته ومأثورات اولاده الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين الواردة على سبيل بيان البراهين وارشاد المسترشدين باحسن التبيين ما ان تأمله من هواهل التأمل لاغناه عن ارشاد كل مرشد وتكليف المرادة الى كل دليل ومعلم، فانهم الذين اسسوا اساس الدين القويم وشيدوا اركانه بما ايدهم به رب العالمين وهم الذين نشروا التوحيد في قلوب الموحدين وقطعوا اصول الشبهات التى اصلتها لولياء الشياطين وروجتها اوهاام المضلين ان ذكر الخير فهم اصله ومعدنه^٩.

شرح مجموعته گل مرغ سحر داند ويس نه كه هر كوووقى خواند معانى دانست

ولا يوجد عند غيرهم شىء من الحق الا وهو ملتقط من بساط اجناسهم ومستفاد من

(١) البحار، ٢٩٥/٤ نقلاً عن التوحيد للصدوق: ٧٨. (٢) نهج البلاغة، خطبة ١.

(٤) نهج البلاغة: خطبة ٤٨.

(٦) نهج البلاغة، خطبة ١٥٨.

(٨) نهج البلاغة، خطبة ١٧٧.

(٣) نهج البلاغة: خطبة ١٨٩.

(٥) نهج البلاغة: خطبة ١٧٧.

(٧) على وزن مقشمرين اى خاضعين. منه ره.

(٩) اقتباس من الزيارة الجامعة الكبيرة.

طرف تبيانهم ورشح من رشحات بركاتهم.^١

بلبل از فيض گل آموخت سخن ورنه نبود
ابن همه قول و غزل تعبیه در منقارش
وعليک يا اخا الحقيقة ولا بس الشريعة وسالك الطريقة بمتابعة المأثر الولوية وملازمة الآثار
الواردة عن الائمة المهتدية والاستشراق بالانوار العلوية، وایک والركون الى الاهواء المضلة واوهام
المتصوفة والمتفلسفة الذين لم يستضيئوا باضواء الحكمة ولم يقدحوا بزناد العلوم الثاقبة، فكانوا كالانعام
السائمة والصخور القاسية وذهبوا الى مالا ينبغى الذهاب اليه في جاهلية التصوف وهيمان الفلسفة
ولا في ايمان العرفان واسلام الحكمة لما اشتبه عليهم الفيض بالمفيض والاثر بالمؤثر والمجمول بالجاعل
فذلك مبلغهم من العلم وهم يزعمون انهم من اصحاب التمييز والراسخون في العلم ولم يصلوا بعد الى
معرفة الوجه وهم يحسبون انهم قد شهدوا الحقيقة وذو الوجه.

عكس روى توجه درآينه جام افتاد	عارف از پرتومی در طمع خام افتاد
جلوه ای کرد رخس روزازل زیر نقاب	عکسی از پرتوی بر رخ افهام افتاد
ابن همه عکس می و نقش مخالف که نمود	یک فروغ رخ ساق است که در جام افتاد
پاک بین از نظریا ک به مقصود رسید	احول از چشم دو بین در طمع خام افتاد

روى عن سلمان الفارسی رضی الله تعالی عنه فی حدیث یذکر فیہ قدوم الجائلیق المدینة
مع مائة من النصرای بعد وفاة النبی صلی الله علیه وآله وسؤاله ابا بکر عن مسائل لم یجبه عنها وارشد
بعد ذلك الى امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه، فسأله عنها فاجابه فكان فی ما
سأله ان قال له: اخبرنی عن وجه الرب تبارک وتعالی فدعا علیه السلام بنا وحطب فاضرمه فلما
اشتعل قال علی علیه السلام: این وجه هذه النار یا نصرانی؟ قال النصرانی هی وجه من جمیع
حدودها، قال علی علیه السلام: هذه النار مدبرة مصنوعة لا یعرف وجهها وخالقها لا یسبها والله
المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله لا یحقی علی ربنا خافیة - الحدیث - ٢.

وقد ورد عن مکمن الاسرار ومشرق الانوار الامام الثامن والبرهان القائم والفاروق الحاکم
علی اهل الملل بحججها حين ثنيت له وسادة جده وجلس علیها فیما کلم به عمران الصابی عند ما
سأله بقوله: الا تخبرنی یا سیدی اهو فی الخلق ام الخلق فیہ، قال الرضا علیه السلام: جل یا عمران
عن ذلك، لیس هو فی الخلق ولا الخلق فیہ تعالی عن ذلك وساعلمک ما تعرفه به ولا حول ولا قوة الا
بالله. اخبرنی عن المرأة انت فیما ام هی فیک؟ فان کان لیس کل واحد منکما فی صاحبه فباتی
شیء استدللت بها علی نفسك قال عمران: بضوء بینی و بینها قال الرضا علیه السلام: هل ترى من

(١) راجع الکافی ٣٩٩/١ باب انه لیس شیء من الخلق فی ید الناس الا ماخرج من عندهم.

(٢) نفس الرحمن فی فضائل سلمان آخرالباب ١١ نقلاً عن بحار الانوار.

ذلك الضوء في المرآة أكثر مما تراه في عينك؟ قال نعم، قال الرضا: فارناه فلم يحر جواباً^١ قال الرضا عليه السلام: فلا أرى النور الا وقد ذلك ودل المرآة على انفسكما من غير ان يكون في واحد منكما ولهذا امثال كثيرة غير هذا لا يجد الجاهل فيها مقالاً والله المثل الاعلى - وساق الحديث الى ان قال - والنور في هذا الموضع اول فعل الله الذي هو نور السماوات والارض والحروف هي المفعولة بذلك الفعل.^٢

ثم من المستبين عند اهله ان التنظير بصور المرآة الزجاجية وحكايات الاجسام الصقيلة^٣ انما وقع في كلام الحكماء والعرفاء لمحض افادة ان الوجود المجمعول ليس له شيئية واستقلال، والآ فكيف يقاس انعام الحق ذى العظمة والجلال وما هو صرف الربط بالجاعل المتعال، ويحت الفقر الى المنان المفضل، وتجلياته التي نشأت من صريح ذاته التي هي عين العلم الفعلي الازلى والارادة الاصلية الحققة الاطلاقية واضائت كل تعين امكاني ومظلم ازل مع اشباح تتراعى عند الابصار من مقابلة امر مادي مع آخر مجازيه من غير ارادة منه، بل لو كان المثال المرئى امراً منطبعاً في القابل كما يظنه من هو بالانطباع قائل فهو عرض قد وجد فيه بافادة من المبدء البديع.

ومن يتوهم غير ذلك وان الوجودات الامكانية نسبتها اليه تعالى نسبة الاظلال والعكوس الى النيرات الحسية والفواعل الطبيعية التي هي مقربات للقوابل الى الجوار الحقيقي ومعدات للمحال حتى تستعد لفيض الفاعل الالهى، فقد سوى المخلوق والمخالق وكأنه لم يسمع تبهه التابعين من المتبوعين حين يقولون: «تالله ان كنا لفي ضلال مبين اذ نسويكم برب العالمين»^٤.

تعالى العشق عن هم الرجال
عن نعمت التفريق والوصال
مق ماجل شيسء عن خيال
يجمل عن الاحاطة والمثال
هذا اخر ما وفقت لرسمه في هذه الورقات اجابة لمسئول بعض اعزة الاماجد واجلة السادات وقد بقى مما لا رخصة في رفع فداهم للعامة وحل ختامه لغير اهله لطائف من الاسرار وطرائف من الاخبار، وما اقل المستمعين لها في هذه الاعصار.

محرم اين هوش جزبي هوش نيست
مرزبان را مشتري جز گوش نيست
داغ حسرت بردل آشفته ماند
دردهاى گفتمى ناگفته ماند
ولعل الله تعالى ينفع بهذا القدر من التبيان من وفق للهداية والاستبصار انه يهدى من يشاء الى صراط مستقيم.

واكرر عليك يا صديق وصاحبى التماسى ووصيتى اليك بالتمسك باذيال بركات اهل بيت

(١) اى لم يرد جواباً يقال: كلمته فما احارجوا بأ. منه.

(٢) عيون اخبار الرضا ١/١٧٢.

(٣) سورة الشعراء: ٩٨.

(٤) كذا.

الرسالة والتوسل بمجبل ولا يتهم والامعان في مأثوراتهم حتى تتنعم بموائد جليلة وفوائد كثيرة عظيمة واياك وتأويل افادتهم بما يوافق مشارب المضلين وعلى ما يستحسنه الجهال من المتصوفين والسفال من المتفلسفين تقريباً الى حزب الشياطين وركونا الى زمرة الظالمين.

ظالم آن قومي كه چشمان دوختند وز سخنها عالمی را سوختند
عالمی را يك سخن ويران كند روپان مرده را شیران كند
وعليك بالقيام لنصرة ذرية النبي الختمى صلى الله عليه وآله بما تتمكن منه فان نصرتهم
نصرة اصلهم الامجد وشرعه الاسد المجد ونصرته نصرة الله «ان تنصروا الله ينصركم ويثبت
اقدامكم»^١.

وفي امالي الصدوق عن علي بن موسى الرضا عليهما السلام قال عليه الصلاة والسلام: النظر
الى ذريتنا عبادة قيل له: يا بن رسول الله النظر الى الائمة منكم عبادة ام النظر الى جميع ذرية النبي
صلى الله عليه وآله وسلم؟ فقال عليه الصلاة والسلام: بل النظر الى جميع ذرية النبي عبادة.^٢

شاخ گل هرجا كه می روید گل است خم مل هرجا كه می جوشد مل است
اذا كان النظر اليهم عبادة فكيف يكون شأن نصرتهم وانجاح مقاصدهم المشروعة
ومساعدتهم فيما يحس به معاشهم ويحفظ به عرضهم قال تعالى: «قل لا اسألكم عليه اجراً الا المودة
في القربى»^٣ فلا تكونون من الذين نبذوا كتاب الله وراء ظهورهم ويقولون بافواههم ما ليس في قلوبهم.
خلقى زبان به دعوى عشقش گشاده اند اى من غلام آن كه دلش با زبان يكى است
ومما صنع لى في خلال كتابة هذه الكلمات ان رأيت في الليلة البارحة - وقد كنت كتبت
طرفاً منها وبقى طرف آخرانى مشتغل بكتابتها ورسم التوصية لمتابعة آثار الائمة الهداة والاستضاءة
من انوارها - فعرض لى شخص من الاكابر وقال لى: اكتب في هذه الدفاتر: ان مساعدة ذرية النبي
صلى الله عليه وآله في هذه الاوان بالدنانير توازى القيام بالسيف لاقامة الدين المبين ومحاربة الكفار
ودفع اعداء المسلمين فتنهبت من نومى الذى فاق على السهر وكان الوقت قريباً بساعة من طلوع
الفجر فعزمت على تدوين ما به امرت وقد قضيت العجب مما رأيت لاجل ان كتابتى هذه لا ينظر اليها
الاشرذمة من اعزة الاحباب وطائفة قليلة عاضدتهم عواطف الرحمن بانوار الالباب وغيرهم معرضون عن
لحاظ مثل هذه الكلمات واستماع نحو هذه البيانات وراغبون من الاستيناس بالحقايق الباقية
ومستوحشون مما يتعلق بما وراء الطبيعة بل عكفوا على الزخارف والتمائيل وترويح ابناء الله وواصحاب
الاباطيل ولم يركنوا الا الى الغواسق المظلمة وامتعة الدار الفانية وصار كل متاع دنيوى عندهم من

(٢) امالي الصدوق: ١٧٦ المجلس ٤٩.

(١) سورة محمد: ٧.

(٣) سورة الشورى: ٢٣.

المنزلة بحيث يختارونه على جل الالاء الجسيمة الاخروية وجملة النعم الغير الزائلة قالوا عن الصراط المستقيم و وقعوا في خطر عظيم وخيم واذا ذكروا بشيء من الحق تجافوا عن التذكر و صرفوا انفسهم عن التفكير والتدبر وقالوا كجهال الامم السابقين «ان هذا الا اساطير الاولين وما نحن به بمؤمنين»^١ در توهست اخلاق آن پيشنبيان چون نمى ترسى كه باشى توهمان فانساهم الشيطان عند ذلك طريقة المواساة وسلوك سبيل الطاعات وصلة الاقارب واداء حقوق العظماء واكابر السادات.

قال الله تبارك وتعالى: «ومن يعش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطاناً فهو له قرين وانهم ليصدونهم عن السبيل ويحسبون انهم مهتدون حتى اذا جاء ناقل بالبيت بينى وبينك بعد المشرقين فبئس القرين»^٢.

وقد قال ابوهم الذى سماهم المسلمين مخاطبا لقوم اضلّتهم الشياطين وازلّتهم عن سلوك صراط الحق واتمسك بجبل الله المتين والاهتداء بنور الايمان واليقين: «ما هذه التماثيل التى انتم لها عاكفون»^٣ فا اتعظوا بوعظه وما اهدوا بهداه، بل اتفقوا على رفضه واجمعوا على هضمه، فكيف يرجى منهم الانصراف عن امانهم الطويلة برسم مثل هذه الرسومات والانزجار عن اقانيمهم السنّية بالنظر الى هذه المسطورات.

پس بيا اى هادم لذاتها اى خليل الله، كن بتها زجا ومع ذلك كله فقد خرجنا من طور الكلام وفرأ لعل الله تعالى يحدث بعد ذلك امرأ. والحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين فى اليوم الخامس عشر من شهر ذى الحجة ١٣٣٩هـ.^٤

(١) اقتباس من آيتين: النحل: ٢٤ وهود: ٥٣. (٢) سورة الزخرف: ٣٦ - ٣٧ - ٣٨.

(٣) سورة الانبياء: ٥٢.

(٤) تم استنساخ هذه الرسالة وتصحيحها ونخريج منقولاتها فى شهر صفر الخير سنة ١٤٠٥ ق وانا العبد الفقير رضا

الاستادى.

آدرس برخی از نمایندگی های مجله نورعلم در شهرستانها



- ۱ - اصفهان: خیابان مسجد سید، پاساژ زاهدی، صندوق قرض الحسنه قدس
- ۲ - اهواز: خیابان آیه الله منتظری، جنب پل نادری، سازمان تبلیغات اسلامی خوزستان
- ۳ - باختران: میدان آیه الله کاشانی، مطبوعاتی امیرکبیر
- ۴ - بروجرد: میدان بهار ابتدای خیابان شهید رجائی، کتابفروشی شهید بهشتی
- ۵ - بیرجند: نمایندگی روزنامه جمهوری اسلامی
- ۷ - بابلسر: جنب بخشداری، دفتر روزنامه اطلاعات، تلفن ۴۰۷۸
- ۸ - تبریز: بازار شیشه گر خانه، کتاب فروشی تهران
- ۹ - تهران: انتشارات امیرکبیر
- ۱۰ - تهران: خیابان فردوسی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی
- ۱۱ - تهران: خیابان ولی عصر، مهدیه تلفن ۵۲۰۴۲۴
- ۱۲ - تهران: خیابان پیروزی مقابل چهارصد دستگاه اول خیابان مهام حوزه علمیه شاه آبادی
صندوق پستی ۳۸۶ - ۱۷۱۸۵ - تلفن ۳۴۲۱۱۱
- ۱۳ - خوی: مدرسه علمیه نمازی، حجة الاسلام آقای رسول زاده
- ۱۴ - زنجان: سازمان تبلیغات اسلامی
- ۱۵ - سیرجان: سازمان تبلیغات اسلامی
- ۱۶ - شهری: بازار نو، مقابل باغ طوطی، انتشارات فطرت، تلفن ۵۹۰۸۷۶
- ۱۷ - قزوین: خیابان خیام، جنب دانشگاه دهخدا، نشر - طه
- ۱۸ - قم: سه راه موزه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
- ۱۹ - = : کتابفروشی حزب جمهوری اسلامی میدان آستانه
- ۲۰ - = : سازمان تبلیغات اسلامی
- ۲۱ - کاشان: خیابان امام خمینی، مقابل مدرسه علمیه، انتشارات بحر العلوم.
- ۲۲ - گرگان: سازمان تبلیغات اسلامی
- ۲۳ - مشهد: فلکه حضرتی، مقابل مسجد گوهرشاد، کانون رسالت

ورقه تقاضای اشتراک

دفتر مجله نور علم - قم

برای اینجانب از شماره به
بعد بطور مرتب مجله نور علم ارسال دارید.
آدرس کامل

• • •

وجه اشتراک (مبلغ / ۱۰۰۰ ریال برای ده شماره) را به حساب - ۸۰۰ -
بانک استان مرکزی، شعبه میدان شهداء قم واریز کرده ام که قبض مربوطه به
پیوست ارسال می شود.

تذکره: مشترکین محترم می توانند وجه اشتراک را از طریق کلیه بانکها به
شماره حساب فوق واریز نمایند.

معرفی یک کتاب ارزنده



دفتر انتشارات اسلامی

وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

مَنْبِئُ الْمَرْدِيَّةِ
فِي آدَابِ الْمَعِيَدِ وَالْمُسْتَعِيَدِ
لِلشَّيْخِ الْفَقِيهِ الشَّهِيدِ الْمُسَيَّرِ
رَبِّهِ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ الْمَعْتَمِرِ

مؤسسه انتشارات اسلامی، النابغة،
لمعاة المدرسين، قم، الشرفة (ايران)

بسمه تعالی

مؤلف عالیقدر و فقیه عالی‌مقام شهید ثانی (رضوان الله علیه)؛ در تنظیم این کتاب بطرز جالبی از آیات و روایات شریفه خاندان وحی (علیهم السلام) بهره گرفته است، این کتاب حاوی قانون، آداب، و نظام فردی و اجتماعی: معلم و متعلم، مفتی و استفتاء کننده، آداب نوشتن و خواندن و دیگر فضائل علم می باشد و خوانندگان محترم با دقت کمی در می یابند که کتاب مذکور در نوع خود جالب و کم نظیر است.

امتیاز این طبع از سایر طبعها

- ۱ - حروفچینی و تصحیح کتاب با کمال دقت.
- ۲ - مقابله با سه نسخه خطی معتبر (دو نسخه آن در کتابخانه مجلس شورای اسلامی و یک نسخه در کتابخانه مرحوم آیت الله زنجانی موجود می باشد که یک نسخه از آنها چهار سال بعد از وفات مؤلف نوشته شده است).
- ۳ - استخراج منابع و آیات و احادیثی که در کتاب نقل شده است.

علماء امتي كالنجوم



آية الله سيد محمد حجّت (رحمة الله عليه)